

# تئاتر

پنجمین  
جشن هنر

اینک داوری  
درباره‌ی هنر امروز  
جهان از شیراز -  
تخت جمشید  
آغاز می‌شود .







از مطالب این شماره:

پنجمین جشن هنر شیراز



جهان به پنجمین جشن هنر چشم دوخته است

نتیجه گیری از بحث

« مساله زبان در وسایل ارتباط جمعی »

گزارشی از تلویزیون خلیج فارس

مرکز بندرعباس

چگونه بینندگان را مجذوب کنیم؟

داستان « پسرک بیچاره »

چرا جوانان مطالعه نمی کنند؟

تلویزیون زندانی بیگانه زندان قصر

تلویزیون در خانواده و جامعه نو

نوعروس گمشده (پاورقی پلیسی ما)

دالیا - داستان کوتاه از مانفر دیلر

گزارشی از پست

تمدن - از دیدگاه کنت کلارک

میرداماد، یک نمایش ساده و شاد



آقای تماشا

مسابقه عکس و نوشته

میان پرده

تکه تکه

ورزش

تماشای جهان در یک هفته

ضد خاطرات

از آندره مالرو

مسابقه کورس ها

بازرس آمد (طنز کوتاه)

طغیانی بشر دوستانه

و . . . . .



# تماشنا ۲۴

● صاحب امتیاز و مسئول: رضا طبیبی

● زیر نظر: ایرج مرگین

● طرح و تنظیم: فیدایا با همکاری هیلدا وارطالیان

● آهنگی ها: دفتر مجله تماشا

● دفتر مجله: خیابان تلویزیون - ساختمان تولید تلویزیون

● صندوق پستی: ۲۰۰ - ۲۲ - تلفن ۶۲۱۱۰۵

● چاپ: زیبا تلفن ۲۰۱۵۲۷ - ۲۱۶۹۵۴



تخت جمشید در شب افتتاح پنجمین جشن هنر

اسلاید رنگی از: کامران عدل

## جهان به پنجمین جشن هنر چشم دوخته است



پنجمین جشن هنر شیراز، روز چهارم شهریور ماه، در تخت جمشید، در پیشگاه علیاحضرت شهبانو فرح افتتاح شد

### پرسپولیس: اثری که مخالفان و موافقان آن در برابر یکدیگر سپاه آراستند.



گزنائیس

باز، آنها به تخت جمشید آمده‌اند. کاخ هخامنشیان از آرامش یکساله‌ی خویش جدا می‌شود. قصر فرون، ناظر بر شکسته شدن سکون. قصر، خاطرات سده‌ها و سال‌ها را به یاد می‌آورد. شاهان را، و اسکندر را. هجوم اعراب را و خاک شدن صورت‌های سنگی را. و آنگاه، خوابی بلند را. و در این خواب، نگاه‌ها و دست‌ها را... و یکبار، آهنگی را. یهودی منوچسین پسر، آرتور روبنشتاین، و رفیق گروه گاملان بالی را. پرسه فاسا اثر گزنائیس را همچون قهرمانی از آهنگ. و ویس و رامین را - که با عطریات گذشته مطرند... قصر، بسیار آهنگ‌ها، کفزدن‌ها، شور و شوق‌ها را به یاد می‌آورد، و باز، رهروان پیاده را می‌بینید که با برهن سنگی‌اش می‌نهد، و به خود می‌گوید: «آنها دوباره به تخت‌جمشید آمده‌اند.»

این‌باز، همان سرباز یونانی، وابسته‌ی نهضت مقاومت فرانسه به هنگام جنگ بسا آلمانیها، همان زخم خورده به‌خاطر آزادیست که «پرس پولیس» را در تخت‌جمشید اجرا می‌کند: گزنائیس. همه می‌دانند که گزنائیس بیش از آن نوبرداز است که بتوان پیشاپیش درباره‌ی آنچه ساخته و پرداخته است، آندیشه‌ی داشت. او می‌گوید: «پرسپولیس مظهر صدهای تاریخ است، صخره‌های رام نشدنی در برابر امواج تمدن‌ها... ابداع مسیرهای نورانی و آفریدن نشانه‌های زندگی و سرنوشت بر سنگ: کوه‌ها، ویرانه‌ها و خودما - همه به مدد صوت، آتش و نور. نور، نور ازل و ابد.» جمعیت، در دل تاریکی، در لایزال سنگ‌ها و تپه‌های خاکی، پراکنده در این سو و آن سو ایستاده است. قطعه‌یسی از موسیقی الکترونیک در ابتدا، و آنگاه: پرسپولیس. اصوات غریب از صد بلندگو. و آسان، در محاصره‌ی صوت. به‌سروسکه‌می‌چری، سیلاب صوت جاریست. صداهایی که یادهای فراوانی را زنده می‌کند: بمباران‌های هوایی، صغیر گلوله‌ها، آواز مرغان، توفان و باد... و بادی تند برمی‌خیزد. انگار که طبیعت به خدمت گزنائیس درآمده است. غسباری خاکستری، در آن فضا می‌لولد. تماشاگران و بینندگان، جایتنا و نشیمن‌گاه می‌جویند. صداهای غرش‌کنان اوج می‌گیرد و ناگهان، از فراز تپه‌ی که سایه بر کاخ‌ها می‌اندازد، و آنها اوست که ناظر بر بنای تخت جمشید، خشت بر خشت و سنگ بر سنگ آن بوده است، آتشی زبانه می‌کشد، گسترش می‌یابد و نور می‌باشد. نگاه‌ها بر آن ارتفاع دوخته می‌شود. از کنار آن آتش بزرگ، فطره‌های نور، آتشک‌ها، می‌چینید. صغی بلند از فطره‌های نور بر بلندی کوه‌ها به حرکت درمی‌آید. «جویبار های نور بر ویرانه‌ها روان خواهد شد.» گروه بزرگی از نوجوانان مشعل به دست از کوه فرود می‌آید. پخش می‌شود، بازی می‌کند، می‌چرخد و پیش می‌آید. اصوات و غرش‌ها همچنان برجاست... «پرسپولیس» نه یک نمایش تاتریست، نه یک باله، نه حادثه، بلکه یک کتابه‌ی بصریست که همراه و زیر سلطه‌ی صوت است. صوت بر موسیقی باید سلطه‌ی مطلق داشته باشد. این موسیقی مانند کتیبه‌یست بر سنگ... پرسپولیس را گزنائیس به سفارش جشن هنر شیراز ساخته است.





## سرنوشت بسیاری از گرایش‌های نودرهنر معاصر جهان، در شیراز و تخت جمشید تعیین خواهد شد

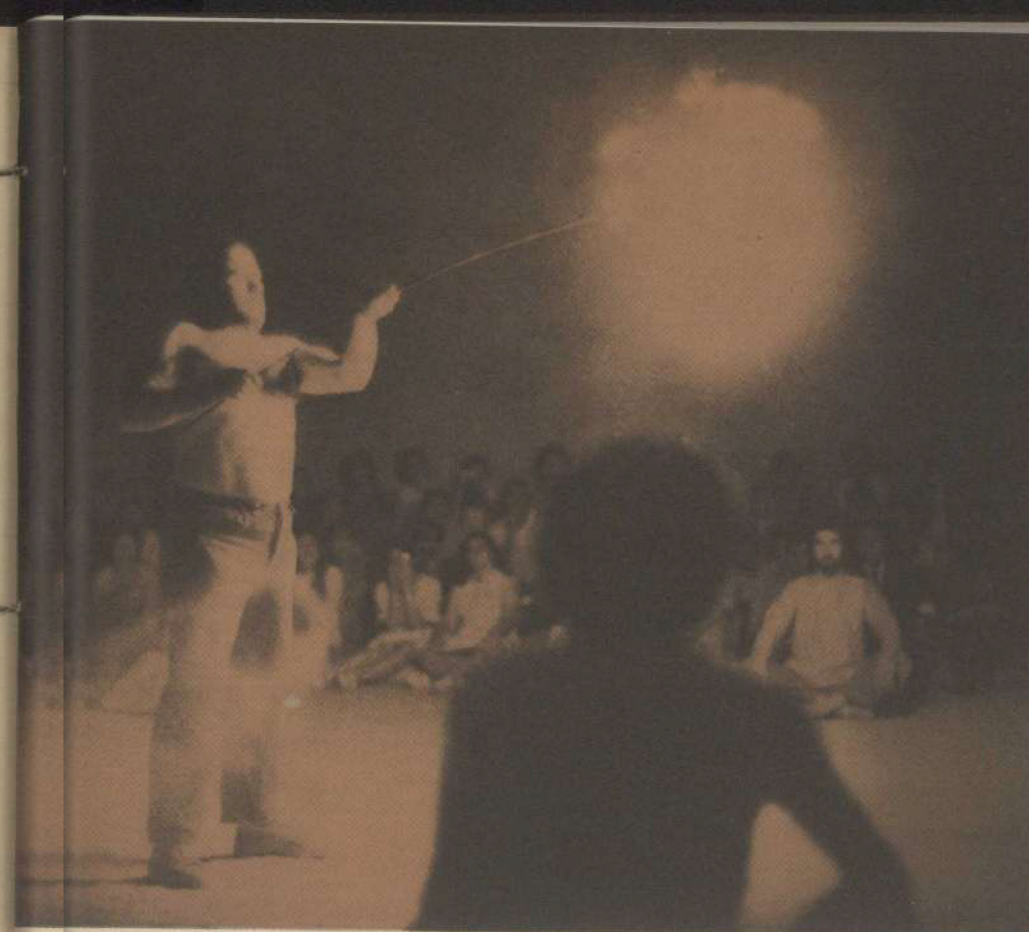
### ● آلیس در سرزمین عجایب،

تأثیری زیبا و جذاب، شیرین و درد آلود.

صحنه‌ای از زارتان برادر تارزان

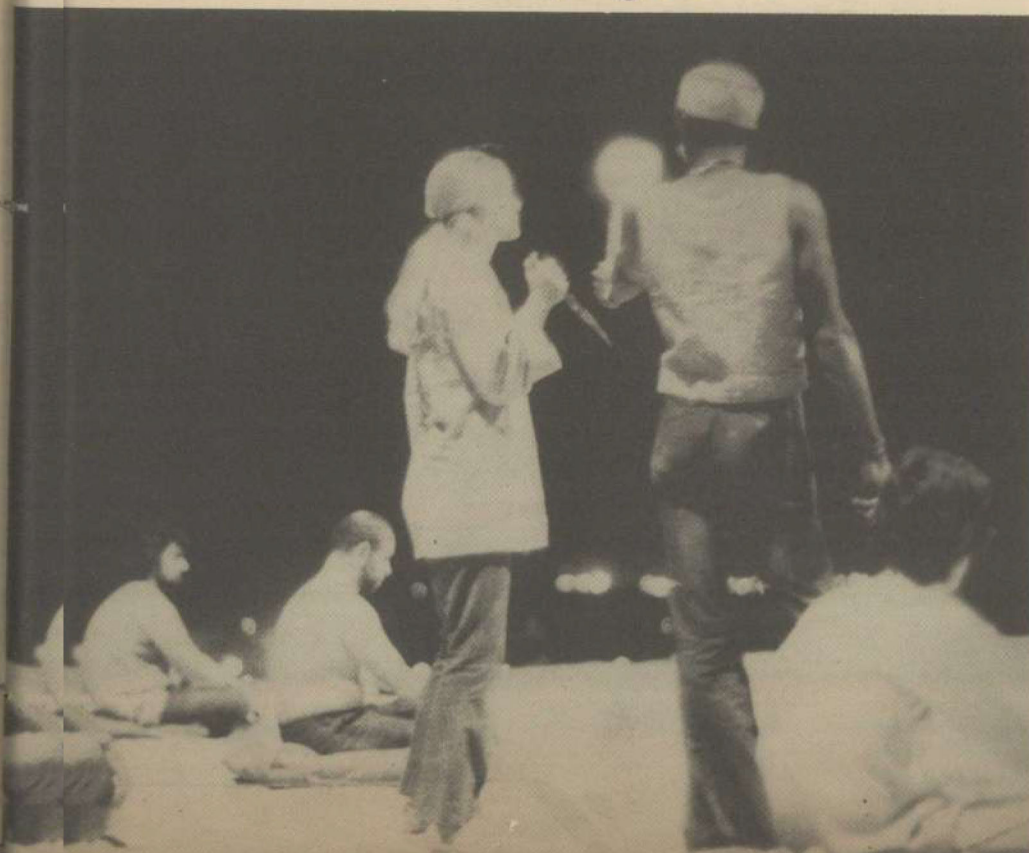


داستان زندگی خشیارشات و یا داستانی دیگر درباره‌ی ایران و یونان. و یا هیچکدام. آتش مقدس، ستایش می‌شود، اما آنکونه که باید نگاهبانی نمی‌شود. لحظه‌ی غفلت آدمی است، و از کف رفتن موهبت آسمانی و طبیعی. لحظه‌ی است که انسان، آنچه را که محتاج آن است، فرومی‌گذارد و به‌خوش می‌پردازد. آتش مقدس - عدالت؟ آزادی؟ آسودگی؟ - دزدیده می‌شود و کشته می‌شود. مرکز آتش، دردناک است، اما مشعل کوچکی که سربرسر آتش مقدس نهاده، زنده می‌ماند. هنوز آمیدی به دوام آزادی و آسایش هست. دوستانان آزادی مشعل کوچک خویش را از کف نمی‌هند. اینجا تمام تصور است. شاید تصور بیننده‌یی که چند قدم آن‌سوتر نشسته، در مسیر دیگری پیش رفته. او، کودک را دیده است، نوزاد را. او حس کرده است که این نوزاد، چون جان، شیرین و محبوب است. و مادری در کنار اوست که نگهداری‌اش می‌کند. این نوزاد چیست؟ کیست؟ چرا تجربه‌ی آتش، برای نگاهبانی بیشتر از کودک، به‌کار نمی‌آید؟ کودک نیز ربوده می‌شود. و پس از این، جنگ است، زنجیرهای سبب است. زنی است که می‌خواهد آزادی و رهایی از زنجیر را به مردی اسیر هدیه کند. او را کشتن، از درون مقاله‌تاریک بیرون می‌آورد، اما مرد به زنجیر و تاریکی وابسته است. او می‌کوشد که به دخمه‌ی ظلمتی خود باز گردد. او از آزادی می‌ترسد. زن، چون سدی در برابر او می‌ایستد و فریاد می‌کشد. مرد، آزاد می‌شود. اعتراض، کشتار، مهربانی، بازگشت کودک، پس از پنج (شش؟ هفت؟) سال. نه... سخن‌گفتن درباره‌ی «ارگاست» کار آسانی نیست



### ● ارگاست: اثر شگفت‌انگیز پیتربروک،

داستان آتش مقدس که ربوده می‌شود.



و این، نخستین و آخرین اجرای نامل آن بود. که ما در تخت جمشید دیدیم و شنیدیم.

پرسیولیس، همچنان که انتظار می‌رفت، بحث‌انگیزترین برنامه‌ی جشن هنر پنجم بوده است. موافقان و مخالفان آن، در برابر هم سپاه آراستند. جنگی تن به تن و پرولونه آغاز شد. گروهی ستودند، گروهی نفی کردند و گروهی متحیر ماندند. در میزگردی پرسوره با شرکت ژنرالیس، بحث همچنان ادامه یافت. و هنوز نیز، پس از چند روز، همه‌جا گفت و گو برسر ژنرالیس و پرسویلیس است، اما در این میان ژنرالیس احساس تنهایی نمی‌کند. نه فقط موافقان و تحسین‌کنندگان از بلکه پیتربروک - با اثر نمایشی خود به نام «ارگاست» - در کنار اوست. قدم به قدم. «ارگاست» رانیز پیتربروک برای جشن هنر پنجم ساخته است. اولین اثر «مرکز بین‌المللی پژوهش‌های تاریخی» است. گروهی از بازیگران ایرانی و اربی‌واونسیان - کارگردان ایرانی - او را همراهی می‌کنند و گروهی از بازیگران زبده‌ی هم‌همی دنیا: ژاپنی، افریقایی، فرانسوی و... قسمت اول نمایش «ارگاست» بر فراز تخت جمشید و در مقبره اردشیر دوم برپا می‌شود.

بینندگان، در درون حصار بلندی از سنگ جای می‌گیرند و بازیگران، در مرکز و بیرون این حصارند. گروهی بر دیواره‌ی حصار، گروهی در این سو و آن‌سو، و برخی در درون مقبره‌ی تاریک.

این پیتربروک آگاه و هوشمند، کارگردان بسیاری از آثار عظیم و کلاسیک و نو، کارگردان فیلم‌هایی مانند «ارباب مگ‌ها»، «به من دروغ بگو» و «ماراساد» است که اکنون سخنی را همچون ارمغان به جشن هنر آورده است. بین تماشاگران و بازیگران فاصله‌ی نیست. بازیگرانی هستند که جلوی چشم ما جای دارند، و بازیگرانی که برای دیدنشان بایستی سر بلند کرد و به لابلای سنگ‌ها نگریست.

باز، گویی، همان حکایت «آتش مقدس» در میان است، همان که ژنرالیس، به صورتی دیگر نشان داده بود. این بار، آتش مقدس، از بلندی فرود می‌آید: گوی آتشین یا نور ایزدی. در آن بلندی‌ها مردی به زنجیر کشیده شده. او، شاید که پروته باشد، همان که آتش را از خدایان دزدید و به آدمیان هدیه کرد و مجازاتی ابدی را به جان خرید و شاید که پروته نباشد. چرا که آتش، از کنار او می‌گذرد و به زمین می‌رسد. ابهام، به جای خود باقی‌ست. هزار گمان، از هزار گوشه به ذهن می‌ریزد. ذهن، هر لحظه در جستجویست که چیزی بیابد، طرحی بریزد، فقهی بسازد، اما این بازیگران قدرتمند یا حنجره‌های طلایی، و فریادهایی که گویی برای حس شتوایی خدا می‌کنند، با نمره‌هایی که انگار باید به عرش اعلا برسد، چه می‌گویند؟ آنها به زبان خدایان سخن می‌گویند، به زبان اعصاب فنا شده.

نمایش، سه زبان دارد: اوستایی، لاتین و زبانی معمول و نو. چگونه می‌توان انتظار داشت که همه چیز ادراک می‌شود؟ و به‌راستی که هرگز نیز - حتی در ساده‌ترین بیان‌ها - «همه چیز» ادراک نمی‌شود. گلچینی سخت آغاز می‌شود. همه می‌کوشند که به قلب فیه راه یابند.



و باز همان ماجرای گزناکسی . جنجال ها و پرسشها - که هنوز ادامه دارد ، اما ستایش و تحسین نیز فراوان است . بازیها در نطفه اوج است . نرمی حرکات و تسلیم یکبارچهی بازیگر به بازی ، هردم ، قصه‌ی تازه‌ی را در ذهن می‌سازد و ویران می‌کند . خیرنگاران ، از همسوی جهان آمده‌اند و چارزائو نشسته‌اند . آنها می‌خواهند پیام خویش را به همسوی جهان بفرستند : « پسر بروک ، پیروز شد » و یا « پسر بروک ، نتوانست » و یا هزاران سخن دیگر . . .

اگر در « پرسپولیس » و « ارگاست » رنگ و بوی تماشاگر به شدت کشیده می‌شود ، تمام وجود او به تمایل به دانستن و آگاه شدن تبدیل می‌شود ، و اعصاب تحریک شده‌اش ، دائما در تفلست ، در « آلیس دو سرزمین عجایب » نشاط و آرامش دیگری هفت گروه منتهان پراچکت از آمریکا ، سه کارگردانی آندره گریگوری ، قصه‌ی کودکانه و سراسر جساد و نیرنگ را به نمایش درمی‌آورد . آلیس به سرزمین عجایب می‌رود و حادثه پشت حادثه ، او را دربر می‌گیرد . آلیس ، بازی می‌کند ، می‌خندد ، می‌زند ، کنار می‌آید ، فخر می‌کند و در همه حال ، در لابلای زنجیری از حوادث دست و پا می‌زند . داستان آلیس ، اما ، فقط یک داستان مصومانه‌ی توأم با خوشبختی نیست . وضع او در سرزمین عجایب ، بسیار قابل بحث از این است . این ، یک جهان « بازی » سته ولی هر بازی مستلزم کشاکش و رنج فراوان است . در سرزمین عجایب ، آلیس ، نمونه‌ی یک بیقراری شهری‌ست . او قدم به جهان ناشناخته‌ی می‌گذارد که در آن قوانین غیرقابل اطمینان و پیش‌بینی فرمان می‌راند .

و با این همه ، عبور آلیس از سرزمین عجایب با نشاط و شادمانی بسیار همراه است . موج خنده ، مدام ، پیش می‌آید . یکی از بازیگران با پتگی که در دست دارد و با آن بورس بازیگری می‌گوید ، بورس گروهی از تماشاگران نیز می‌زند و آنها را نیز بی‌بهره نمی‌گذارد .

مکان بازی ، فضای ویژه‌ی را آفریده که صمیمیت و خلوص را به اوج می‌رساند : یک انبار میوه . تماشاگران بروی صمیمه‌های خالی میوه می‌نشینند و نگاه می‌کنند . صاحب انبار ، خریزه و هندوانه‌ی بریده و شیرین پیشکش می‌کند .

بازی‌ها سبک ، نرم و نشاط‌انگیز است . انسان ، پیشاپیش نمی‌تواند حس کند که بدون وسایل و امکانات صحنه و حیل‌های خاص ، آلیس چگونه بزرگ بزرگ بزرگ و بسیار کوچک می‌شود ؟ چگونه بشکل کرمی درمی‌آید و چگونه همچون درختی غول‌آسا ، اما دیدن بازی ، امکان همی اینها را نشان می‌دهد . زمانی که آلیس فد می‌گردد و رشد می‌کند ، بی‌شک ، تمامی تماشاگران ، با حس عظیم شدن او همراهی می‌کنند ، و زمانی که آلیس ، ریز و ریزتر می‌شود ، باز ، همگی ، حس قبول و مشارکت در این امر را دارند . به جرئت می‌توان گفت که هیچکس‌ناشاد از آن انبار میوه بیرون نیامده است . و به همین دلیل است که « آلیس » بحث کمتری را به دنبال آورده است . می‌روند ، می‌بینند ، بازی می‌گردند و فقط می‌گویند : « خیلی زیباست ، خیلی » .

ادامه‌ی گفت و گو درباره‌ی برنامه های جشن هنر را به هفته‌ی دیگر موکول می‌کنم .



صحنه‌ای از نمایش "درفوز آناز"

موسیقی ایرانی در حافظه - خانم پوران همراه با ارکستر موسیقی اصیل ایران برای



در نتیجه‌گیری نهایی يك بحث ، « تماشا » پیشنهاد میکند :

# سمینار « کاربرد زبان فارسی در وسایل ارتباط جمعی »

## با شرکت استادان زبان و ادب فارسی تشکیل شود و تصمیمات سمینار بصورتی کاملا جدی و با پیگیری تمام بمرحله اجرا در آید .

نویسندگان با آن آشنا نیستند . این فن دقیق و ظریف باید طبق برنامه‌ای اصولی آموزش داده شود .

● **آهنگی های تجاری رادیو و تلویزیون**  
از نظر کاربرد غلط و غیر اصولی زبان فارسی يك خطر جدی محسوب میشوند چون کودکان بسیاری از کلمات و حتی جملات و عبارات را از این آهنگی ها یاد می‌گیرند و بی‌توجهی مسئولین آهنگی‌ها باین نکته دقیق باعث غلط‌آموزی وسیعی در سطح کشور میشود که صدها معلم نیز قادر با اصلاح آن نیستند .

● **بزرگترین زبانی که زبان عربی صفا زده اینست که ما را در احیای زبان ملی خودمان تلیل کرده است** زیرا يك منبع حاضر و آماده در مقابل نویسندگان ما گذاشته که هر جا که احتیاج به کلمه یا ترکیب تازه پیدا کرده‌اند بجای اینکه فکر و ابتکار خود را بکار بیندازند دست دراز کرده و يك کلمه حاضر و آماده عربی برداشته و بکار گرفته‌اند .

● **منابع غنی زبان ما در حال خشکیدن است .** باید تربیتی داد که مثل همه زبانهای پیشرفته دنیا بتوانیم به راحتی از مقوله اسم وارد مقوله فعل بشویم یعنی از اسم فعل سازیم . همچنین باید پیشوند ها و پسوند های تازه‌ای را - بضرورت - در زبان فارسی احیا کرد . از این راه است که زبان غنی تر میشود .

● **مهمترین نقش رادیو - تلویزیون از نظر کاربرد زبان اینست که بکنوع همگرایسی در زبان بوجود می‌آورد و زبان مردم سراسر کشور را هماهنگ می‌سازد .**

**رادیو - تلویزیون از نظر آموزش زبان نقشی بزرگ بعهده دارد زیرا بسیاری از مردم - از کوچک و بزرگ - خیلی چیز هارا از رادیو و تلویزیون می‌آموزند .**

بقیه در صفحه ۶۵

در برنامه های خاص که تاکیدی در بکار بردن زبان عامیانه است .

● **در مورد واژه های خارجی :** آنچه تاکنون وارد زبان فارسی شده و مورد قبول اهل زبان قرار گرفته است باید بکار برده شود چون خارج کردن آنها از زبان محال است و کوشش در این راه عیب میماند نکته مهم در این مورد اینست که **اینگونه کلمات را طبق عرف و طبیعت زبان فارسی تلفظ کنیم یعنی درست همانطور که فارسی زبان‌ها پذیرفته‌اند و بکار می‌برند .** بازگشت به تلفظ این واژه ها در زبان اصلی و نیز بکار بردن قواعد زبان اصلی دوباره آنها خیانت به زبان فارسی است و پایه های زبان مادری ما را سست میکند و **خطری جدی برای زبان ما بخصاب می‌آید .**

اما در مورد واژه های جدیدی که مثل سیل از غرب به شرق جاری شده ، باید کوشید که جلو این سیل را گرفت یعنی معادلهایی در زبان فارسی طبق اصول زبانشناسی برای این کلمات وضع کرد و از گام اول این معادلهای را رواج داد چون وقتی خود واژه خارجی وارد زبان ما شد و اهل زبان آنرا گرفتند ، دیگر هر کوششی برای طرد آن بیشتر خواهد بود . ●  **نشان دادن تعصب خشک در مورد زبان کار عاقلانه‌ای نیست و باعث فقر زبان میشود یعنی اینکه ما فلان کلمه پر مغز و خوب را باین دلیل که از ریشه عربی گرفته شده طرد کنیم و فلان کلمه ناراست و زشت را بعرض اینکه از فارسی سره آمده بپذیریم يك عمل غیر عقلانی است و با منطق زبانشناسی نیز منطبق نیست .** تمام کلماتی که رودکسی ، سهروردی ، حافظ ، سعدی ، صائب تبریزی یا قائم مقام بکار برده‌اند متعلق به زبان فارسی است و باید تا حد امکان از همه این کلمات استفاده کرد .

● **نویسندگی برای رادیو - تلویزیون فن بسیار ظریفی است که متأسفانه اکثر**

و خودنمایی کسانی است که بی‌بهره مته به خشخاش میگذارند و به روح و طبیعت زبان فارسی آشنا نیستند . باید از اینگونه اظهار فضل های بیجا جلوگیری شود و به گویندگان رادیو و تلویزیون توصیه شود که در تلفظ کلمات و واژه ها به « تداول عامه » توجه کنند یعنی هر لغت و کلمه‌ای را - خواه فارسی باشد یا عربی یا فرنگی - آنگونه ادا و تلفظ کنند که در میان اهل زبان و مردم پذیرفته شده است .

برای انجام این منظور باید گویندگان رادیو و تلویزیون ، اولاً سواد فارسی کامل و کافی داشته باشند ، ثانیاً عادت داده شوند که به منابع و مآخذ و فرهنگها رجوع کنند و به استفاده صحیح از منابع راهنمایی شوند و ثالثاً دوره های خاصی را برای گویندگی زبان فارسی بگذرانند . مهمتر از همه اینکه اصل مطالعه باشند و از سیر تکاملی زبان دور نیفتند .

● **گوینده وسیله ارتباط نویسنده و شنونده است یعنی اوست که فکر نویسنده يك مطلب را به شنونده آن منتقل میکند.** شرط لازم برای انجام صحیح این وظیفه یعنی انتقال درست فکر از نویسنده برنامه به تماشاگر یا شنونده آن ، اینست که خود گوینده در درجه اول این فکر را فهمیده و درک کرده باشد و اگر نه چگونه میتواند چیزی را که خود نمی‌فهمد به دیگران منتقل کند ؟ لازمه این فهم و درک آست که گوینده برنامه با نویسنده برنامه همکاری بیشتری داشته باشد ، مطلب را چندین بار با نویسنده بخواند و درباره آن با او بحث کند تا فکر نویسنده را کاملا بگیرد و بتواند آنرا صحیح و درست به تماشاگر یا شنونده انتقال دهد .

● **زبانی که در رادیو - تلویزیون بکار میرود باید زبان ادبی متوسط کشور باشد و گوینده حق ندارد عامیانه حرف بزند مگر**

بحث درباره « مساله زبان در وسایل ارتباط جمعی » ، يك نظرخواهی اصولی بود که هدف معینی را دنبال میکرد و در واقع بازتاب ضروری بود که در وسایل ارتباط جمعی احساس میشود : ضرورت تحولی عمیق در کاربرد زبان فارسی در وسایل ارتباط جمعی و بخصوص رادیو و تلویزیون . این بحث بر پایه يك دید منطقی از مساله مورد نظر استوار بود و بالطبع از روال معمول جنجال برانگیزی اینگونه مباحثات و مناظرات که به قصد ایجاد جنگ زرگری میان طرفداران نظرات مخالفو جلب توجه برگزار میشود مطلقاً به دور بود . بهمین دلیل هیچکس به دیگری بدویبراه نگفت ، هیچکس خصمانه نظر دیگری را رد نکرد و هیچ جنجالی برپا نشد ، چون هدف ما این نبود .

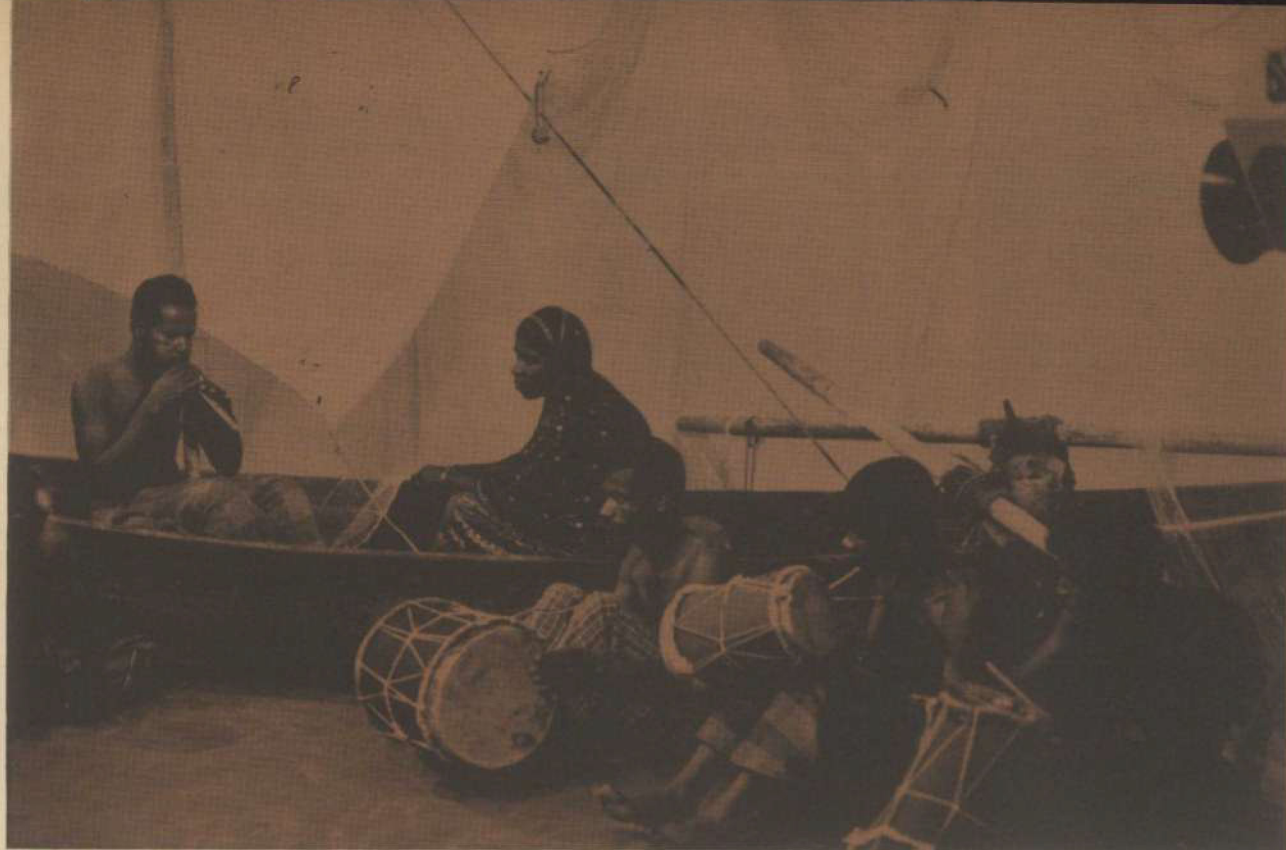
در بحث مجله «تماشا» استادان برجسته و صاحب نظری شرکت جستند که از همه سپاسگزاریم . هر کدام مساله را مطابق نظر و عقیده خود مورد بررسی قرار دادند و پیشنهاد ها و راهنمایی هایی کردند که همه جالب و مفتم بود . نکات جالبی در این بحث وجود داشت : انا جمله‌جه مشترکی که در نظرات اساسی همه استادان پنجم میخورد و اینکه مساله را مطابق منطق زمان بررسی میکردند و این ، در میان خوانندگان جوان مجله انعکاس سرور آمیز داشت .

### نظرات اساسی

نظرات مهم و اساسی که در این نظر خواهی از طرف استادان و صاحب نظران در مساله زبان فارسی و کاربرد آن در وسایل ارتباط جمعی ابراز شد به اختصار از ایسن قرار بود :

● **تلفظ بعضی از کلمات در رادیو و تلویزیون صحیح نیست و این بخاطر فضل فروشی**





برنامه موسیقی بندری تلویزیون بندر عباس

روشن ، اخبار و برنامه های مخصوص روز های تاریخی و مذهبی .

در برنامه بچه ها گوشش میشود که کودکان با مسائل مختلف اجتماعی ، آداب معاشرت و وظایف خود در قبال خانواده و اطرافیان آشنایی پیدا کنند .

در برنامه قصه کودکان ، قصه گو داستان های شیرین ایرانی و محلی را همراه با عکس بیان می کند . در یک برنامه دیگر مخصوص کودکان ، بچه ها با هنر های نقاشی و موسیقی آشنا میشوند . در این برنامه ، هنر های بچه ها نشان داده میشود و از آنها تشویق بعمل می آید .

در اوایل کار ، بچه های بومی بندر عباس استقبال چندانی از برنامه های کودکان تلویزیون نمی کردند و تنها شرکت کنندگان این برنامه ها فرزندان کارمندان غیر بومی ادارات دولتی بودند که تعدادشان خیلی کم بود . اما رفته رفته با دادن تغییرات کلی در برنامه و تشویق بچه های محلی به شرکت در آنها ، این برنامه توانست برای خود در میان کودکان جایی باز کند ، بطوریکه حالا تعداد نامه های کودکان بقدری زیاد است که شرکت آنان در برنامه بوسیله قرعه صورت میگیرد .

نکته جالب اینجاست که کودکان جزایر مختلف خلیج فارس مثل قشم و هرمز ، که میتوانند برنامه های تلویزیون را ببینند ، با موتور لنج ، همراه اولیای خود برای شرکت در برنامه بچه های تلویزیون به بندرعباس می آیند .

### موسیقی بندری

موسیقی بندری یکی دیگر از برنامه های است که در مرکز تلویزیون بندر عباس ضبط و پخش میشود . در این برنامه ها هنرمندان استان ساحلی بویژه بندر عباس ، باخواندن ترانه ها و اجرای آهنگ های اصیل بندری ، هنر نمایی می کنند .



صحنه ای از مراسم ژان



یکی از کارمندان محلی تلویزیون بندرعباس در حال کار

### فرستنده کوه گنو

بهره برداری از فرستنده جدید تلویزیون بندرعباس همزمان با برگزاری جشن های دوهزار و پانصدمین سال بنیانگذاری شاهنشاهی ایران آغاز خواهد شد . این فرستنده در کوه گنو ، در فاصله هفتاد کیلومتری بندر عباس و در ارتفاع ۲۱۵۰ متر از سطح دریا نصب میشود . کار های ساختمانی و عملیات نصب آنتن این فرستنده بی پایان رسیده و نصب دستگاه های نس آن نیز در شرف انجام است . ساختمان این مرکز دارای اتاقهای فرستنده ، موتور خانه و محل مسکونی برای تکنیسین هاست .

آنتن فرستنده گنو ۷۲ متر بلندی دارد و با توجه به ارتفاع کوه گنو که آنتن بر بالای آن نصب شده ، باید گفت که تلویزیون بندرعباس از بلندترین آنتن شبکه تلویزیونی کشور برای پخش برنامه های خود استفاده خواهد کرد .

قدرت فرستنده گنو ۲۰ کیلووات یعنی ۴۰ برابر قدرت فرستنده کنونی است و قدرت ششم آن از آنتن در حدود ۷۰۰ کیلووات خواهد بود . وبرد این آنتن ۱۸۰ کیلومتر است و بکمک آن ، تلویزیون بندر عباس بسیاری از بنادر و جزایر خلیج فارس را با برنامه های تلویزیونی خواهد پوشاند .

### برنامه های تولیدی

از آغاز کار تلویزیون بندر عباس سعی شده است که در برنامه های تولیدی این مرکز آداب و رسوم محلی و خصوصیات بومی کاملا حفظ شود .

این مرکز ۶ ساعت در هفته برنامه تولید میکند که عبارتند از : برنامه های مخصوص بچه ها ، موسیقی محلی ، برنامه بهداشت ، مسابقه و سرگرمی ، ورزش ، جوانان ، امواج



# تلویزیون بندرعباس صاحب بلندترین آنتن شبکه تلویزیونی کشور میشود

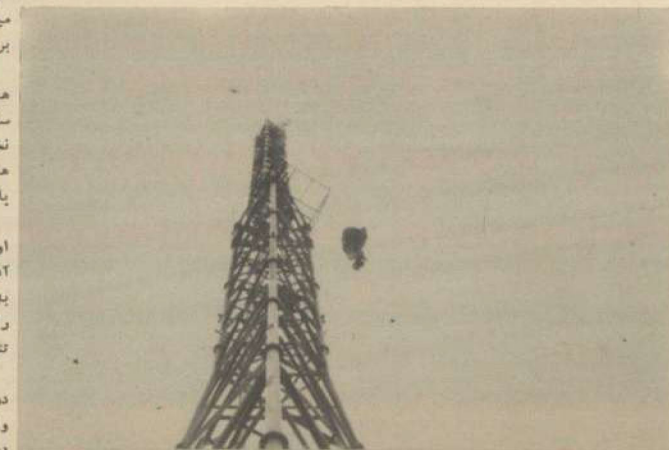
این مرکز ، با پخش ۷ ساعت برنامه در روز و تولید ۹ ساعت برنامه در هفته ، موقعیت خاصی برای خود احراز کرده است

اوایل شهریورماه ۱۳۴۷ بنای تلویزیون خلیج فارس مرکز بندرعباس پرریزی شد و پس از ۵۳ روز کار شبانه روزی مهیلمهسان ایرانی در نامساعد ترین و گرمترین آب و هوای کشور ، کار های ساختمانی و نصب دستگاه های نس فرستنده پایان پذیرفت و تلویزیون بندرعباس روز چهارم آبان-سالروز میلاد خجسته شاهنشاه آرپامهر - با دوساعت برنامه در روز شروع بکار کرد .

در فاصله چهارم آبان ۱۳۴۷ تا بیست و هفتم خرداد ۱۳۴۸ که تلویزیون بندرعباس در سفر هیات دولت به جنوب توسط آقای هویدا نخست وزیر رسماً افتتاح شد ، مدت پربرنامه ها از دو ساعت به ۵ ساعت در روز افزایش یافت .

روز چهارم آبان ۴۸ تلویزیون بندر عباس اولین سالروز خود را جشن گرفت و ۲۱ آذر همان سال مدت برنامه ها را از ۵ ساعت به ۷ ساعت در روز رسانید و کیفیت برنامه ها را در جهت تامین خواست های تماشاگران و تنوع و تازگی بیشتر تحول داد .

فرستنده خلیج فارس مرکز بندر عباس ، دو آغاز فعالیت خود قدرتی برابر با ۵۰ وات داشت ولی از آذرماه ۴۸ با نصب یک دستگاه تقویت کننده قدرت این فرستنده به ۵۰۰ وات افزایش داده شد .



آنتن ۷۲ متری فرستنده گنو

رپر تاژ از : شهرام میریان  
عکس ها از : آزادی

تلویزیون خلیج فارس - مرکز بندرعباس - یکی از مراکز فعال تلویزیون ملی ایران محسوب میشود که در مدت کمتر از سه سال توانسته است هم از لحاظ مدت برنامه ها و هم از نظر کیفیت برنامه های تولیدی خود توفیق چشمگیری کسب کند .

رپر تاژ کوتاهی که در اینجا می خوانید شما را با این مرکز و کار و کوشش آن آشنا میکند .



# چگونه بینندگان را مجذوب کنیم؟ : آنها را به صدلیهایشان ببندید!

از نشریه‌ی: **The EAST** - توکیو

آف - آف - برادوی ژاپن

## JAPAN'S OFF-OFF-BROADWAY

حال و هوایی برادرانه بسزوی در میان خیمه پخش می‌شود. برخی از بینندگان نام هنرپیشگان مردن با زن محبوبشان را با صدای بلند بر زبان می‌آورند، اما به آنها گفته می‌شود که ساکت شوند و اعضای گروه آنان را به چشم ابهامی که معنی راستین نمایش را نمی‌فهمند، نگاه می‌کنند. بعد از نمایش، تمام نمایشگران روی زمین می‌نشینند تا رفتن تماشاگران را ببینند.

زیربنای نمایشهای جکیو گکیجو، «**کاوآرا کوجیکی**» یا نظریه‌ی سائل کنار رودخانه است که بوسیله‌ی «کارا جورو» **Kara - Juro** رهبر گروه تبیین شده است. «کاوآرا کوجیکی» نام تحقیرآمیزی بود که در دوره‌ی «ادو» **Edo**، که تصور می‌شد بازیگری مشغله‌ی پست‌کننده‌ی است، برای خطاب هنرپیشگان «**کابوکی**» بکار برده می‌شد. به عقیده‌ی آقای کارا «بازی کردن یک نمایشنامه چیز قابل تحسینی نیست. این کوچکترین چیزی است که انسان انجام می‌دهد» یا اینکه «برای او، مفهوم بازیگری ارائه‌ی شرم‌آورترین قسمت‌های عمیق‌ترین سرشت وی در مقام یک بازیگر است. دلیل اینکه او از خیمه برای تاترش استفاده می‌کند اینست که نمی‌خواهد احساس «دربر» بودن را از دست بدهد. بهرحال، سرشت «شرم آور وی بعنوان یک ژاپنی» در برابر تماشاگران، در روی صحنه نشان داده می‌شود، و بحتل این دلیل بهره‌مندی گروه از چنین مقبولیت وسیعی در میان جوانان است.

نیهون، کاملاً با جکیو گکیجوی کارا متفاوت است. این دسته‌ی کوچک را کارگردانی بنام «میهاراشیرو» رهبری می‌کند. برخلاف جکیو، نیهون، قرارگاهی خانگی دارد و در طبقه‌ی اول ساختمان یک آپارتمان پنج‌اشکوبه جای دارد. این گروه پس از سه سال که از آغاز تأسیس می‌گذرد با ارائه‌ی مایه‌های سخت فضاقت‌بار، باعث گفت و شنید مفیدی در میان قاطبه‌ی مردم شده است. مثلاً وقتی شایعه‌ی روابط عاشقانه‌ی خانم دوی، زن سوم ژاپنی‌الصل سوکارو، به هنگام اقامت در ژاپن، بقیه در صفحه ۶۵

چیز، قایق را نجنبانید! «باقی ماند. بعد از این واقعه، بسیاری از عناصر افراطی شروع به رها شدن از طلسم کردند... و شینگی بجای بهتر کردن خود تأثیر شیفته‌ی پول‌درآوردن شد «معیارهای بازی نیز تغییر کرده است. این گرایش بر آنست که تأثیر مدرسی کیک‌زده را بدور بپسند و درامی را به نمایش گذارد، که با وجود امکان ضعف همه‌جانبه، بر بیننده موثر افتد و بیانگر راستین اعتقادات بازیگر باشد.

در نظر اول، ممکن است فکر کنید این نگرش بی‌فیدانه‌تر از آنست که موثر افتد، اما واقعیت اینست که این جنبش رو به خودانگیزی، ضربه‌ی بزرگی بر فرآیندهای تأثیری موجود وارد ساخته است. فرجام غائی تمامی فعالیت هنری، منجمله نمایش، به‌مسئله‌ی اساسی «چگونه زندگی کنیم» تمایل دارد، و دو گروه پراهمیت‌تر «آف، جکیو گکیجو **Jokyo Gekijo** و **Nihon** هستند که هر دو سخت با یکدیگر متفاوتند. آنها دنیای کوچکی از بسیاری از گروه‌های تأثیری جدید دیگرند.

**جکیو گکیجو** «تأثیر موقعیت» از پشتیبانی وسیع روشنفکران و جوانان توکیو برخوردار است. این گروه فاقد تأثیر ناشی است که بتوان در آن بطور منظم نمایشنامه‌ها را به اجرا درآورد. در عوض چادر سرخ عظیمی را که از پول اعانه‌ی اعضای خریداری شده بکار می‌برند.

گروهی از مردم عموماً حدود یک ساعت قبل از وقت تعیین‌شده‌ی نمایش، در فضای باز دور هم جمع می‌شوند. بعد کامیونی از راه می‌رسد و خیمه‌ی سحرآمیز برپا می‌شود. محل استقرار ممکن است در صحن یک زیارتگاه، یا در امتداد یک رودخانه، یا در یک پارک عمومی باشد. تماشاگران در حالیکه روی زیراندازهای حصیری نشسته‌اند نمایش را می‌نگرند. حرکات غالباً تند و متلاطم است. مردان در لباسهای پسر زرق و برق دختران، مردان با سرهای تراشیده، و همچنین دختران مو بلند نیمه‌لخت، روی صحنه جت و خیزش می‌کنند و حرفشان را خیلی سریع ادا می‌کنند.

«آف - آف برادوی» **Off - Off Broadway** نام گرفت. این لقب تاحدی متناسب است. هم‌اکنون تنها در توکیو متجاوز از صد گروه تأثیری اینگونه هست که برخی از آنان اعضای بسیاری دارند و بعضی دیگر فقط شامل یک یا دو نفر هستند که به شیوه‌ی تپس شاعری یونانی پیش‌از میلاد، تمام کارهای نوشتن، کارگردانی و نمایش را خود به عهده می‌گیرند. به هنگام ملاقات با اعضای چنین گروه‌هایی متوجه نفرت پرهیاهوی آنها از تأثیر قراردادی شد:

«از من می‌پرسی چرا بازی می‌کنم؟ واقعا هیچوقت در این باره فکر نکرده‌ام. اما شینگی همانطور که امروز می‌بینید نتیجه‌ی اندیشه آدم خل‌وضع پیری است. من نمی‌خواهم دنباله‌رو چنین رویه‌هایی باشم.»

دنیای ژاپن سالهای زیادی است که در راهی نادرست افتاده است. همان گونه که کونجی ایزودا، منتقد جوان ادبی، اشاره کرده «افراط‌کاری در هنر، فقط در جوار راست آئینی می‌تواند، وجود داشته باشد... اما اینجا در ژاپن، بدون هیچگونه راست‌آئینی، افراط‌کاری به چشم می‌خورد!» مدت زمانی است که دنیای تأثیری ژاپن به سه گروه تقسیم شده است: گروه‌های دراماتیک کلاسیک (مثل **کابوکی** که شهری عالم است)، گروه‌های ثابت توده‌پسند (که بیشترشان تحت مالکیت و نظارت استودیوهای فیلمبرداری‌اند و فقط بصورت تابع فعالیت‌های سینمایی آنها به نمایش می‌پردازند.) و آخری، گروه‌های **شینگی** (نمایش نو) است که نمایشنامه‌های اقتباس شده برای صحنه‌ی تأثیری ژاپن را به «سبک غربی» اجرا می‌کنند. درام نو، در گذشته از حمایت وسیع روشنفکران برخوردار بود.

از این سه گروه، **شینگی**، اخیراً آشکارترین دگرگونی‌ها را بخود دیده است. تا بحال «نمایش نو»، **آف - آف برادوی** **Off - Broadway** شرقی، تعلق می‌شد، اما تعداد روزافزونی از بازیگران، نویسندگان و کارگردانان، آنرا خیلی محدود کننده یافته‌اند و راه جدیدی را برای فعالیت‌های خود برگزیده‌اند. این اشعاب‌های **بیدرتنگ** اصل رهنمودی آنان «سلامت به از هر

امروزه در سراسر توکیو گروه‌های تقریباً عجیب و غریبی از جوانان به چیزی بنام **تاتر**، که پیوند ضعیفی با دنیای کلاسیک **تاتر ژاپن** دارد، هشیارانه گرویده‌اند. این آدم‌های جوان، در چایخانه‌ها، کافه‌های کوچک زیرزمینی، و خیمه‌هایی که در میدانهای عمومی برپا شده، عقاید تازه‌ی خویش را بیان می‌کنند.

واکنش مردم نسبت به کار آنان فرق میکند. برخی بی‌درنگ این **آوان گارد** را بعنوان «بی‌ارزش» محکوم میکنند، و البته در همین حال، عده‌ای دیگر احساس می‌کنند که برای عقب نماندن از تطابق فکری باروز، مجبور به فهمیدن این پدیده‌اند. با اینکه، بین این دو قطب، هستی سرسخت هواداران واقعی باقی می‌ماند.

دنیای ژاپن سالهای زیادی است که در راهی نادرست افتاده است. همان گونه که کونجی ایزودا، منتقد جوان ادبی، اشاره کرده «افراط‌کاری در هنر، فقط در جوار راست آئینی می‌تواند، وجود داشته باشد... اما اینجا در ژاپن، بدون هیچگونه راست‌آئینی، افراط‌کاری به چشم می‌خورد!»

مدت زمانی است که دنیای تأثیری ژاپن به سه گروه تقسیم شده است: گروه‌های دراماتیک کلاسیک (مثل **کابوکی** که شهری عالم است)، گروه‌های ثابت توده‌پسند (که بیشترشان تحت مالکیت و نظارت استودیوهای فیلمبرداری‌اند و فقط بصورت تابع فعالیت‌های سینمایی آنها به نمایش می‌پردازند.) و آخری، گروه‌های **شینگی** (نمایش نو) است که نمایشنامه‌های اقتباس شده برای صحنه‌ی تأثیری ژاپن را به «سبک غربی» اجرا می‌کنند. درام نو، در گذشته از حمایت وسیع روشنفکران برخوردار بود.

از این سه گروه، **شینگی**، اخیراً آشکارترین دگرگونی‌ها را بخود دیده است. تا بحال «نمایش نو»، **آف - آف برادوی** **Off - Broadway** شرقی، تعلق می‌شد، اما تعداد روزافزونی از بازیگران، نویسندگان و کارگردانان، آنرا خیلی محدود کننده یافته‌اند و راه جدیدی را برای فعالیت‌های خود برگزیده‌اند. این اشعاب‌های **بیدرتنگ** اصل رهنمودی آنان «سلامت به از هر

روز هفت اردیبهشت ماه اسما، یکی از روزهای فراموش‌نشده‌ی و خاطره‌انگیز برای کارمندان تلویزیون خلیج فارس مرکز بندرعباس است، زیرا در این روز شاهنشاه آریامهر که برای بازدید از پیشرفتهای آبادانی و عمران جنوب کشور به بندرعباس تشریف فرما شده بودند از تلویزیون بندرعباس بازدید فرمودند.

طی این دیدار که بمدت ۲۵ دقیقه طول کشید شاهنشاه آریامهر از قسمتهای فنی استودیو - فرستنده و اتاق فرمان بازدید و ضمن ابراز تقدیر نسبت به کارمندان تلویزیون بندرعباس با یکایک آنان درباره وضع کارشان گفتگو کردند و درباره بهبود برنامه‌ها و گسترش باشگاههای تلویزیونی در سراسر استان ساحلی، اوامری صادر فرمودند.

کنندگی، کارگردانی، صدا برداری و امور فنی بعدرسه عالی تلویزیون و سینما اعزام داشت شده، هم‌اکنون مشغول فعالیت هستند و اغلب کارمندان این مرکز را آنها تشکیل می‌دهند.

سبک معماری ساختمان تلویزیون بندرعباس شامل فرستنده، قسمت اداری و خانه‌های مسکونی در نوع بسیار جالب و تماشایی است.

در بنای این مرکز شرایط جوی و اقلیمی کاملاً رعایت شده و اگر از فاصله نسبتاً دوری به ساختمان تلویزیون نظر بیاکنیم آنرا بصورت کتیبه‌هایی به اندازه‌های مختلف می‌بینیم. نقشه ساختمانی این مرکز بوسیله دکتر دویش طرح شده است.

در اطراف ساختمانها، محوطه وسیعی بچشم می‌خورد که فضای سبز تلویزیون را تشکیل میدهد. در این محوطه نهالهای محلی مثل موژ - گارومزنگی - انبه و درختانی مثل نخل زیتنی کونارو درمان مغرب غرس شده که در فواصل آنها بوته‌های گل کافلدی که رشد آن در این منطقه سریع است کاشته شده‌است. محوطه سبز تلویزیون بین اهالی بندرعباس به «باغ تلویزیون» معروف است.

**روز فراموش‌نشده‌ی** از گامهای مثبتی که تلویزیون بندرعباس از بدو تأسیس خود توانسته است بردارد، ایجاد باشگاههای تلویزیونی است. در بندرعباس و جزایر قشم و هرمز، تا افراد کم بضاعت بتوانند بطور رایگان از برنامه‌های تلویزیون استفاده کنند.

با شروع بهره برداری از فرستنده جدید تلویزیونی گنو، باشگاههای تلویزیونی متعددی در سایر شهرها و جزایر استان ساحلی تأسیس خواهد شد.

**اعزام بورسیه** تلویزیون خلیج فارس مرکز بندرعباس در آغاز فعالیت خود عده‌ای از افراد تحصیل کرده محلی را بعنوان بورسیه برای گذراندن دوره‌های مختلف تلویزیون، از قبیل تهیه

سال گذشته تلویزیون بندرعباس گروهی از جوانان با ذوق بندرعباس را جمع کرد و یک گروه موسیقی بنام «**کاتینگ**» **Kataking** (این دو کلمه بندری است و یک نوع ریتم موسیقی این دیار است) تشکیل داد که وابسته به تلویزیون است.

برنامه این گروه علاقمندان بسیاری در بندرعباس و اطراف آن دارد. بندرعباس موسیقی بندری در استودیو ضبط میشود اما با دکور، فضای بیرون و خصوصیات طبیعی محل نشان داده میشود. باید افزود که ضبط یک برنامه موسیقی نیمساعته محلی مساویست با سه روز کار مداوم.

برنامه اخبار در ایسین برنامه، که همه روزه بطور مداوم اخبار خارجی آن بوسیله بی‌سیم از قسمت اطلاعات و اخبار تهران مخابره می‌شود، کوشش میشود که آخرین گزارشهای همراه با فیلمهای خبری با اطلاع مردم برسد. آرشو خبری مرکز بندرعباس که تا اندازه‌ای مجهز است در مصور کردن اخبار نقش بسیار مهمی دارد.

هر شب به دنبال بخش اخبار داخلی و خارجی، اخبار استان بمدت ده دقیقه از این مرکز پخش میشود. فیلمبرداران و خبرنگاران تلویزیون بندرعباس گاهی با او از استان ساحلی فراز می‌گذارند و برای تهیه گزارشهای خبری به استانهای مجاور مثل کرمان می‌روند.

**امواج روشن** برنامه «امواج روشن» از برنامه‌های تولیدی تلویزیون بندرعباس است که در سری برنامه‌های چهره ایران هر چهار هفته یکبار از شبکه سراسری تلویزیون پخش میشود. هدف از تهیه برنامه امواج روشن نشان دادن آداب و عقاید و سن محلی، آثار تاریخی و دیدنی‌های دیگر استان ساحلی است.

**باشگاههای تلویزیونی** از گامهای مثبتی که تلویزیون بندرعباس از بدو تأسیس خود توانسته است بردارد، ایجاد باشگاههای تلویزیونی است. در بندرعباس و جزایر قشم و هرمز، تا افراد کم بضاعت بتوانند بطور رایگان از برنامه‌های تلویزیون استفاده کنند.

با شروع بهره برداری از فرستنده جدید تلویزیونی گنو، باشگاههای تلویزیونی متعددی در سایر شهرها و جزایر استان ساحلی تأسیس خواهد شد.

برنامه این گروه علاقمندان بسیاری در بندرعباس و اطراف آن دارد. بندرعباس موسیقی بندری در استودیو ضبط میشود اما با دکور، فضای بیرون و خصوصیات طبیعی محل نشان داده میشود. باید افزود که ضبط یک برنامه موسیقی نیمساعته محلی مساویست با سه روز کار مداوم.

برنامه اخبار در ایسین برنامه، که همه روزه بطور مداوم اخبار خارجی آن بوسیله بی‌سیم از قسمت اطلاعات و اخبار تهران مخابره می‌شود، کوشش میشود که آخرین گزارشهای همراه با فیلمهای خبری با اطلاع مردم برسد. آرشو خبری مرکز بندرعباس که تا اندازه‌ای مجهز است در مصور کردن اخبار نقش بسیار مهمی دارد.

هر شب به دنبال بخش اخبار داخلی و خارجی، اخبار استان بمدت ده دقیقه از این مرکز پخش میشود. فیلمبرداران و خبرنگاران تلویزیون بندرعباس گاهی با او از استان ساحلی فراز می‌گذارند و برای تهیه گزارشهای خبری به استانهای مجاور مثل کرمان می‌روند.

**امواج روشن** برنامه «امواج روشن» از برنامه‌های تولیدی تلویزیون بندرعباس است که در سری برنامه‌های چهره ایران هر چهار هفته یکبار از شبکه سراسری تلویزیون پخش میشود. هدف از تهیه برنامه امواج روشن نشان دادن آداب و عقاید و سن محلی، آثار تاریخی و دیدنی‌های دیگر استان ساحلی است.

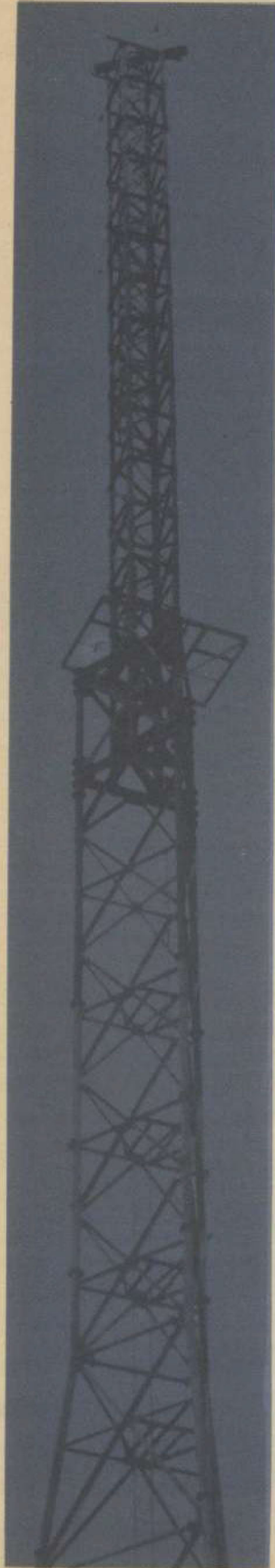
**باشگاههای تلویزیونی** از گامهای مثبتی که تلویزیون بندرعباس از بدو تأسیس خود توانسته است بردارد، ایجاد باشگاههای تلویزیونی است. در بندرعباس و جزایر قشم و هرمز، تا افراد کم بضاعت بتوانند بطور رایگان از برنامه‌های تلویزیون استفاده کنند.

با شروع بهره برداری از فرستنده جدید تلویزیونی گنو، باشگاههای تلویزیونی متعددی در سایر شهرها و جزایر استان ساحلی تأسیس خواهد شد.

با شروع بهره برداری از فرستنده جدید تلویزیونی گنو، باشگاههای تلویزیونی متعددی در سایر شهرها و جزایر استان ساحلی تأسیس خواهد شد.



ضبط موسیقی بندری در استودیو تلویزیون بندرعباس





# « پسرک بیچاره »

از دینو بو تراتی  
ترجمه لیلی گلستان

حیوانات وقتی تنها باشند قادر هستند سرشان را با چیزی گرم کنند ولی پسر برعکس بتهائی نمی‌تواند سرگرم شود و بیشتر احساس ناراحتی و رنج میکند . بگذریم ، در آن روز هر وقت که بچه‌ها از کنار «دولتی» می‌گذشتند او تفنگش را بلند میکرد و بطرف آنها نشانه میرفت ، البته این حرکت او تهدیدی را نسبت به بچه‌ها نمی‌رساند ، بلکه قصد او از این حرکت این بود که آنها را به بازی دعوت کند . مثل اینکه بخواهد بگوید : « ببینید ، من امروز يك تفنگ دارم ، پس چرا از من نمی‌خواهید که با شما بازی کنم » .

بچه‌هایی که در پارک پراکنده بودند همه متوجه تفنگ « دولتی » شدند . تفنگ « دولتی » اسباب بازی خیلی ارزان قیمتی بود ولی بهرحال نو بود و شکلش هم با تفنگ‌هایی که بچه‌ها داشتند فرق می‌کرد و همین باعث شد که کجکاوی و علاقه آن‌ها را باین اسباب بازی جلب کند .

یکی از آن‌ها گفت : « آهای بچه‌ها ، شما امروز کاهو را دیدید ؟ تفنگش را هم دیدید ؟ » یکی دیگر گفت : « کاهو امروز تفنگش را همراه آورده که ما مجبور شویم با او بازی کنیم ، ولی ما با او بازی نخواهیم کرد ، طفلکی حتی نمی‌داند چطور با آن بازی کند ، کاهو ، يك خوك واقعی است و تفنگش هم چیز مزخرفست . »

سومی گفت : « او با تفنگش بازی نمی‌کند ، چون از ما می‌ترسد » . کسی که اول حرف دولتی را پیش کشیده بود گفت : « شاید ، ولی بهرحال موجود نترس‌آور است » .

خانم کلارا نری يك نیمکت‌نسته بود و بافتنی میبافت ، خورشید هم می‌تابید و پسر کوچکش هم با صورت احقرانه‌اش ، ناامید کنار پای او بروی زمین نشسته بود .

پسرک جرات نمی‌کرد با تفنگش در پارک گردش کند و آنکی با آن ور میرفت و زیر و رویش را نگاه میکرد . ساعت در حدود سه بود و بروی شاخوار انبوه درختان پارک پرندگان سر و صدای قشنگی برآه انداخته بودند ، شاید نزدیک شدن غروب را خبر میدادند .

خانم کلارا ، بدون آنکه چشم از میل‌های بافتنیش بردارد ، برای تشویق پسرش گفت :

« آه دولتین ، بدو بازی کن جانم » .  
— بازی با کی ؟  
— به ، خوب معلومه دیگه ، با پسر های هفتاد ، شما همگی با هم دوست هستید ، مگه نه ؟  
دولتی گفت :  
— نه ، ما با هم دوست نیستیم ، هر وقت میرم باهاشون بازی کنم اونا محلم نمی‌دارن .  
— چون اونا بتو میگویند کاهو ، این حرفو میزنن ؟  
— من دلم نمی‌خواه اونا بمن بکنن کاهو .

— ولی من فکر میکنم کاهو اسم خیلی قشنگیه ، اگر جای تو بودم بخاطر چیز باین کوچکی عصبانی نمیشدم .  
« من نمی‌خواهم که بمن بکنن کاهو ! » بچه‌ها به عادت همیشه‌شان جنگ بازی میکردند .  
« دولتی » حتی یکبار هم سعی کرد که برود و با آنها بازی کند ولی تا نزدیک آن‌ها شد ، پسرها « کاهو » صدایش زدند و همگی شروع کردند بخندیدن و مسخره‌گردش . بچه‌ها ، اغلبشان سفید و موپلائی بودند و فقط او بود که موهای قهوه‌ای داشت ، پلک‌دسته از موهایش هم بشکل « ویرگول » روی پیشانیش افتاده بود .  
بچه‌ها یاهای قوی و محکم داشتند و او برعکس یاهایش دراز و لاغر و شکلش نلایک بود .  
بچه‌ها مثل خر گوش میدویدند و از موانع با چابکی می‌پریدند ، ولی او اگر هم با تمام قدرتش میدوید باز نمی‌توانست بآن‌ها برسد .

آن‌ها تفنگ و شمشیر و فلاپ‌سنگ و کمان و کلاه‌خود داشتند و حتی پسر مهندس واپس يك زره سراق داشت ، درست مثل زره سربازان سواره‌نظام . بچه‌ها که همه تقریبا همین بودند ، حرف‌های خیلی خیلی بد و فحش‌های خیلی خیلی رکیک بلد بودند ، ولی او حتی جرات نمی‌کرد از این حرف‌ها بزند ،

آن‌ها قوی بودند و او خیلی خیلی ضعیف بود .

ولی این‌بار او دست خالی نیامده بود ، بلکه يك تفنگ نو و براتی داشت . بالاخره پسرها بعد از شور و مشورت فراوان بطرف او آمدند . « ماکس » پسر مهندس واپس گفت : « به به ، چه تفنگ قشنگی داری ، بده ببینیم » دولتی بدون آنکه تفنگ را ول کند ، گذاشت تا آن‌ها خوب تماشايش کنند . « ماکس » مثل يك اسلحه‌شناس خیره گفت : « هوم ، بلك نیست » . ماکس يك تفنگ با بند بشانه‌اش آویزان کرده بود که البته قیمتش در حدود بیست برابر قیمت تفنگ « دولتی » بود . دولتی از حرف ماکس خودش را کمی گرفت ، ماکس چشمش را مودبانه زیر انداخت و گفت : « با این تفنگ ، تو هم میتونی در بازی ما شرکت کنی » . سومی گفت : « آره حتما ، تو با این تفنگ میتونی رئیس ما بشی » . و دولتی با خوشحالی آن‌ها را نگاه کرد ، هنوز آن‌ها کاهو صدایش نکرده بودند . و یواش یواش ترس ریخت . و آن‌ها نقشه و شکل بازی را برایش تعریف کردند و پندش دادند که چطور آن روز باید بازی کند . ارتش ژنرال ماکس باید کوه‌ها را تصرف میکرد و ارتش ژنرال والتر وظیفه داشت که از گذرگاه نگاهداری کند و نگذارد ارتش دشمن کوه‌ها را تصرف شود .

کوه‌ها ، در حقیقت دو تل خاکک بودند که بوته‌ها و نهال‌های کوچکی بروی آنها سبز شده بود . و گذرگاه هم راه باریک شیب‌داری بود که در دو طرف آن درخت‌های بزرگی کاشته بودند . بدولتی اسلحه والتر را دادند و نشان کاپیتانی متنخرش کردند . و دو ارتش هر يك بسویی رفتند تا قشعه جنگ را در خفا بکشند و قرار و مدارها را بگذارند .  
برای اولین‌بار « دولتی » حس کرد که بچه‌ها او را جدی گرفته‌اند . والتر باو مسئولیت خیلی بزرگی را محول کرد ، مسئولیت او این بود که دستور حمله را صادر کند .  
آن‌ها بتوانان اسکورت باو دوپسر کوچولو دادند که مسلح هم بودند ! و این سه مامور شدند که از گذرگاه بازبینی کنند و جواب کار را خوب و ارسا کنند .  
ژنرال والتر و دیگر بچه ها دائم باو لیخنه می‌زدند ، حتی در این کار اغراق میکردند .

و بعد « دولتی » بطرف گذرگاه کوچک که با شیب تندی بیابان میرفت ، حرکت کرد . این واضح بود که ارتش ماکس در پشت درختان پکمین ایستاده‌اند ولی او هرچه نگاه کرد کسی را ندید . والتر گفت : « هی ، کاپیتان دولتی ، زود حمله کن ، دیگران هنوز برای حمله حاضر نیستند تا تو بری آن‌ها هم میرسد و کار را یکسره می‌کنیم ، ولی تو بدو ، زود بدو ، تا میتونی بدو ادم چه میدونه چه میشه ... »

دولتی برگشت و او را نگاه کرد و والتر را با بقیه ارتش دید که ایستاده‌اند و باو لیخنه عجیبی می‌زدند . او يك لحظه تردید کرد و پرسید : « چی شده مگه ؟ » ژنرال گفت : « هیچی کاپیتان ، برو حمله را شروع کن » .  
در همان موقع دولتی حس کرد که در آن طرف رودخانه نامرئی و خیالی او صدای سسته موزیک ارتش بگوش میرسد و صداهای چنان باشکوه بودند که قلب « دولتی » را که تفنگک احقرانه‌اش را محکم در دستهایش می‌فشرد بلرز زدن آورد . و ناگهان فریاد زد : « بچه‌ها ، حمله » و چنان این فریاد از دهانش درآمد که هر کس فکر نمی‌کرد بتواند درحال عادی چنین فریاد بلندی بزند . و شروع کرد بدویدن در سراسیمگی تند گذرگاه .

در همین موقع صدای قهقهه خنده‌ای مودبانه از پشت سرش شنید ولی دیگر وقت نداشت که برگردد و عقب سرش را نگاه کند . چون ناگهان خودش را در حدود ده سانتی‌متر از زمین بالاتر دید و در هوا معلق ماند ، آن‌ها با طناب جلوی راه او را بسته بودند و او محکم با دماغ زمین خورد و تفنگش از دستش افتاد و ناگهان صدای فریاد و هلهله بچه‌ها بجای صدای خوش شیبورها و سسته ارکستر بگوش دولتی رسید . او سعی کرد خودش را خلاص کند ولی نتوانست و در همین موقع بمباران گل و لای بود که بصورت او پرتاب شد . تا خواست بلند شود یکی از بچه‌ها محکم بگوش زد و او دوباره محکم زمین افتاد ، همه سروکله‌اش پریدند و شروع کردند بزدنش ، حتی ژنرال والتر و سربازان ارتش خودش هم او را می‌زدند . « آهای کاهو ، بگری ، بخور ، نوش جان کن ، کاهو، کاهو » .

و بعد حس کرد که همه فرار کرده‌اند و صدای شیپوری هم که از آن طرف رودخانه خیالی‌ش می‌آمد خاموش شد و فقط صدای هق‌هق گریه خودش را میشنید ، اطرافش را نگاه کرد تا شاید تفنگش را ببیند ، و وقتی آن را پیدا کرد ، دیگر از تفنگش غیر از يك مشت آهن‌پاره چیز دیگری باقی نمانده بود . دیگر آن تفنگک بدره هیچ‌کاری نمی‌خورد . با دماغ خون‌آلود ، و زانوهای خراشیده و سرپای گل‌آلود ، آهن‌پاره را برداشت و راه افتاد تا مامانش را پیدا کند . مامان دولتی وقتی او را دید گفت : « خدایا ، دولتی ، چی پسر خودت آوردی ؟ »

او از دولتی نپرسید دیگران چه بپرت آوردند بلکه پرسید خودت پسر خودت چه آوردی . و مادرش تبدیل به زن خانه‌داری شد که لباس شسته و اطو کشیده‌ای را پاره و چرک و کثیف ببیند . و بعد مادر نگران شد و بفکر فرو رفت . « این‌بچه کوچک من وقتی بزرگ شود تا چه اندازه بدبخت میشود ؟ » ، « چه سروشت شومی انتظارش را میکنی ؟ » ، « چرا نتوانستم یکی از همان بچه‌های موپلائی و قوی و زرنگ را که در باغ میدویدند ، بدنیسا بیارم ؟ » ، چرا دولتی اینقدر ضعیف و کوچک مانده ؟ » ، « چرا همیشه رنگ پریده است ؟ » ، « چرا هیچکس از او خوش نمی‌آید ؟ » ، « چرا در رتبه‌ایش خون نیست ؟ » ، « چرا میگنارند دیگران هر بلائی که میخواهند برش بیاورند ؟ » او سعی کرد پسرش را در پاتزومه یا بست سال بعد در نظر بیاورد سعی کرد « دولتی » را در لباس سربازی درحال رهبری ارتش در نظر بیاورد سعی کرد « دولتی » را بازو بیازوی دختر بلندقند و خوشکلی در نظر بیاورد ، سعی کرد او را در حال اداره کردن مغازه بزرگ و قشنگی در نظر بیاورد ، سعی کرد او را در لباس زیبایی بیرونی در نظر بیاورد ، ولی موفق نشد که نشد . فقط توانست بنظر بیاورد که « دولتی » قلمش را بندست گرفته و به روی کاغذ بزرگی خم شده ، بروی میز تحریر مدرسه خم شده ، بروی میز گرد و خاک گرفته و کهنه يك اداره خم شده ، بروی میزی در خانه خم شده ، و فقط توانست او را در قالب يك کارمند دون‌پایه اداره و يك مرد کوچولوی تکیده بنظر بیاورد . خانم جوان و شیک پوشی که با مامان «دولتی» مشغول صحبت بود ، با دیدن قیافه دولتی گفت : « او ، بیچاره بیچاره من » و صورت گل‌آلود دولتی را نوازش کرد .

پسرک سرش را برای تشکر بلند کرده و لیخنه زورکی زد و ناگهان يسك لحظه کوتاه برقی در چشمش درخشید که صورت رنگپریده‌اش را روشن کرد . تنهائی و بدبختی يك انسان بیگناه را بخوبی میشد در صورتش دید و همینطور میل بکمی محبت ، دلجوئی و فرسش را . بچه‌ای بود بدبخت و کوچک که سراز هیچ‌کاری در نمی‌آورد و فقط از اطرافیانش کمی محبت طلب میکرد . خانم کلارا بازوان « دولتی » را با عصبانیت و محکم کشید و گفت « بیا بریم خونه لباسهات را عوض کنم » و پسرک شروع کرد از ته دل گریستن و چینی که بر اثر گریه به دوز دهانش بوجود آمد او را زشت‌تر از همیشه کرد . خانم شیک‌پوش گفت : « اوه این بچه‌ها بخاطر چه چیزهای کوچکی گریه میکنند خوب زیاد ناراحت نشوید ، خدا حافظ خانم هیتر ! »

پایان









ندامتگاه مرکزی . جایی که پیش از این « زندان قصر » گفته می‌شد .

در باز می‌شود . داخل می‌شوم . قدم اول را که بر می‌دارم ، در پشت سرم بسته می‌شود . حس می‌کنم از دنیای خودم جدا شده‌ام . دالانی ست با دیوار های بلند . و آن تو ، هوای گرم و تعداد فصل ، که لباس را به تن می‌چسباند ، و نفس را دشوار می‌کند . تنها نیستم . دستی‌ست که به پشتم می‌خورد و صدایی که می‌گوید : « بفرمایید ، از کجا شروع کنیم ؟ »

او فرارست راهنمای من باشد و ادامه می‌دهد : « اگر موافق باشید ، از کارخانه ها شروع می‌کنیم . »

هنوز به محیط عادت نکرده‌ام . حرس‌ی تمیزبیم و راهروی سرپوشیده را با قدمهای بلند طی می‌کنیم . به فضای باز می‌رسیم و نفسی تازه می‌کنم . هوای تازه آشفته به پوی گل‌های زندان . به اطراف نگاه می‌کنم: دیوارها . و بر بلندی همین دیوار ها آنچه را که دنبالش هستم می‌بایم : آنتن تلویزیون .

## تلویزیون چگونه به زندان راه یافت ؟ از چه وقت؟ چند دستگاه گیرنده در این زندانست ؟

یکی از مسئولین می‌گوید : سابقا زندانی از تمام حقوق انسانی محروم بود . ما امروز این را با بی عدالتی می‌دانیم . می‌کوشیم محیط محدود زندان را برای زندانی قابل تمجید کنیم . فعالیت‌های خود را در این زمینه ادامه داده‌ایم . مثلا برای زندانی محیط کار درست کرده‌ایم و علاقه‌ی او را هم به نوع حرفه در نظر می‌گیریم . در جوار کارگاه ، مراکز آموزش هم بنیاد کرده‌ایم که راه ما را در رسیدن به هدف اصلی ، که تهذیب اخلاق آنها باشد ، کوتاهتر می‌کند . تلویزیون هم در این زمینه یار ماست . کدام وسیله بهتر از تلویزیون می‌تواند رابطه‌ی زندانی را با دنیای خارج برقرار و حفظ کند ؟ تلویزیون ، علاوه بر این ، وسیله‌ی سرگرمی هم هست و زمان محکومیت را برای زندانی کوتاهتر می‌کند . به‌هر حال ، استفاده از این وسیله در زندان عملی شد . البته انجمن حمایت زندانیان هم در به‌هم رسانیدن این گونه کوششهای ما نقش موثری دارد .

با توجه به هدفهای مذکور ، از هشت سال پیش به این سو امکان تماشای برنامه های تلویزیون برای زندانیان فراهم شده است . در حال حاضر ، حدود پانزده دستگاه گیرنده‌ی تلویزیون در قسمت‌های مختلف این ندامتگاه ( مثل سلولین ، بیمارستان ، ندامتگاه زنان ، کارخانه ها و ... ) مورد استفاده‌ی زندانیانست . این تعداد علاوه بر آنهاست که بنا به درخواست زندانیان و با هزینه‌ی شخصی خودشان در زندان نصب شده‌ست .

\*\*\*

راهنمای من می‌گوید : زندان آدم‌های جوراجوری هستند ، با رفتار های جوراجور . این میان ، هرکس که فراخور رفتارش از آزادی مثل و بهره‌گیری از امکانات برخوردارست . اما این گونه

# تلویزیون زندانی بیگناه « زندان قصر »



## تلویزیون زمان محکومیت را کوتاهتر می‌کند دیداری از زنان و مردان زندانی با حرف‌هایی که دارند

از : پرویز رفیعی

مبارزات مثبت در زندانها ، به طور کلی ، نتیجه‌ی خوب داشته‌ست . آمار نشان می‌دهد که تعداد زندانیان آزاد شده‌ی که مرتکب جرم مجدد می‌شوند ، خوشبختانه ، بسیار ناچیزست . اول زنان مجرم را می‌بینید ؟

### زن و زندان

از کنار آموزشگاه زندان می‌گذریم . حمام را پشتسر می‌گذاریم . چشمم به تابلوی « روز های ملاقات » می‌افتد ، و آنطرفتر ، روی در آهنی بزرگ ، به جمله‌ی « ندامتگاه زنان » . يك لحظه فکر می‌کنم که آنطرف‌دیوار- در محوطه‌ی زندان - چه خواهیم دید . و با صدای خشن در آهنی از این فکر در می‌ایم . مامور پشت در منظورم را می‌برد . می‌گویم . می‌رود و برمی‌گردد . بزرگ اجازتی بازدید را در دست دارد .

در باز می‌شود . و بعد آنطرف يك در بسته‌ام ، با آسمان بالای سرم ، و میان دیوار های دورتادور . می‌روم طرف ساختمان . و بعد با افسر نگهبان دوبرو می‌شوم .

\*\*\*

افسر نگهبان می‌گوید :

آنها از تلویزیون استقبال زیادی می‌کنند . ما هم با بودن تلویزیون احساس آرامش می‌کنیم . چون در تمام مدتی که تلویزیون تماشا می‌کنند ، محیط زندان از نظم دلخواه برخوردارست - از ترس این که می‌ادا ، به خاطر بی نظمی ، بین آنها و تلویزیون جدایی بیفتد . دل‌تکشان به تلویزیون به حدیست که وقتی خللی در دستگاه گیرنده می‌افتد پیشنهاد می‌کنند به هزینه‌ی خودشان دستگاه را تعمیر کنند ، که البته این کار را انجمن حمایت از زندانیان می‌کند .

این جا مقررات مخصوصی هم برای تماشای تلویزیون هست ؟

نه . زندانی برای دیدن برنامه ها کاملا آزاد است . ما گیرنده های تلویزیون را معمولا در راهرو های زندان نصب می‌کنیم تا زندانی هر وقت که می‌خواهد به تماشای برنامه‌ی دلخواهش برود . البته برای رعایت قانون مجبوریم استفاده از تلویزیون را با قوانین زندان وفق بدهیم . مثلا ساعت ده شب وقت استراحت اجباری زندانیان زن است و از این ساعت به بعد در زندان باید سکوت حکمفرما باشد . کلا از آغاز بخش برنامه‌ی عصر تا ساعت ده شب تماشای برنامه ها آزادست .

برنامه های نیمروز چطور ؟  
در روز آنها معمولا سرگرمند و برنامه های روزانه را کمتر تماشا می‌کنند .

\*\*\*

هر سه - افسر نگهبان و من و راهنما - در میان زنان هستیم . افسر نگهبان تلویزیون را به من نشان می‌دهد که ، با فاصله‌ی قابل رویت از سطح زمین ، دوبروی ماست . زنی از پشت سرم ززمه می‌کند : « چکاره‌ست ؟ » سرم را برمی‌گردانم . میانه سال است و کمی جاق . انگار که جاسازی کرده‌باشم منتظرست سزایش را بدم . سکوت کرده . درهم می‌شوم . دلم می‌خواهد بگویم از هر که هر چه می‌خواهی بپرسی . حق توست که بدانی .

با او حال و احوالی می‌کنم و این که « شما تلویزیون می‌بینید ؟ » و ادامه می‌دهم « فیلم ، ترانه ، نمایش ... » . تبسم می‌کند .

بله آقا . خیلی هم زیاد . باور کنید که بهترین مونس ماست . چه برنامه هایی را دوست دارید ؟  
همه‌ی برنامه های سرگرم کننده و همه‌ی خواننده ها را دوست دارم . همه‌ی برنامه هایی را که در آنها آدم‌های خطاکار هستند .

چرا به این جور برنامه‌ها علاقه دارید ؟

دستی‌چایه دنبال جواب می‌گردد . کمکت می‌کنم :  
برای این‌که هنرپیشه ها نقش شما را بازی می‌کنند ؟

خوشحال می‌شود :  
بله ، برای همین است آقا . چنان هیجان زده‌ست که حتم دارم دیگر قادر نیست به سئوالی جواب دهد .

افسر نگهبان می‌گوید : « جرم‌بیشتر زنها ناچاق مواد مخدر است . اکثرا آلت دست می‌شوند . »

به خیل زنان نگاه می‌کنم . بعضی از من رومی‌گیرند . بعضی با حالت زنانه سر برمی‌گردانند . زنی کنار دیوار لمبیده ، دهن دره می‌کند . یکی به میله‌های پنجره تکیه داده و بی احتیاج به ما ، بیرون را نگاه می‌کند . دوتای دیگر دوگوشی حرف می‌زنند و چشم به ما دارند . یکی دیگر به موهای بلندش دست می‌برد و مژه ها و پلنگها و گونه هاش را وارسی می‌کند . می‌کنم . خوش دارم « گیتی » نامیده شود . آدمای معمولی دارد با صورتی دراز و چروکیده . در قیافه‌اش نمی‌توان تاثر یا که شادمانی دید .

سش از چهل و پنج تجاوز نمی‌کند ، اما خطوط چهاردهش او را بالای پنجاه نشان می‌دهد . همین خطوط چهره - برخلاف ظاهر بی تفاوتش - حکایتگر زندگانی آشفته‌ی اوست .

قبلا هم به زندان آمده‌ام . همیشه هم به جرم حمل مواد مخدر . اینبار هم به همین جرم باید هشت سال زندانی بشکتم . الان درست بیست ماه است که در زندانم . البته خیلی امیدوارم پیش از ایس هشت سال بخشیده شوم .

قرار بود حرفی هم درباره‌ی تلویزیون بزنیم .  
مثل يك كودك خوشحال می‌شود . باغفور می‌گوید :

من مسئول تلویزیون زندان زنها هستم . توضیح می‌دهم ( برای این که موقع تماشای برنامه به آن هجوم نبرند و نظم به هم نخورده فرار شده کار باز و بسته کردن تلویزیون و انتخاب و جا به جا کردن کاناها را من بکنم . وقتی يك نفر مسئول باشد ، می‌توانیم بهتر استفاده کنیم .

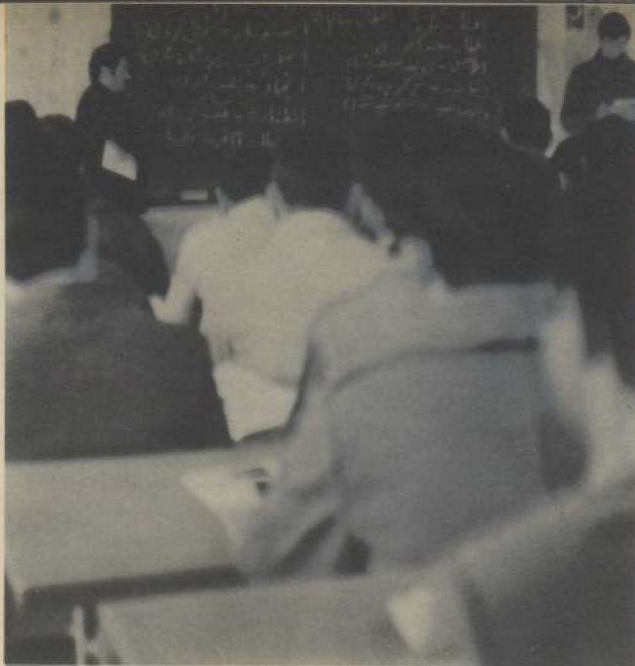
مگر پیش خود می‌دانید دیگران چه می‌خواهند که کاناال و برنامه‌ی مورد نظر را انتخاب می‌کنید ؟

بله . هرکس دیگری هم که باشد ، می‌داند . چون ما همه سرنوشتمشتری داریم . اعمال منافی عفت و قاچاق و استعمال مواد مخدر و این جور چیز ها ما همه را به این جا کشانده‌ست . تمام برنامه هایی که دور و بر این چیز ها باشد مورد علاقه‌ی ماست . به‌ر حال ، برای دیگران ، دیدن زندگی خودشان ، هر قدر هم که تلخ باشد ، جالب است .

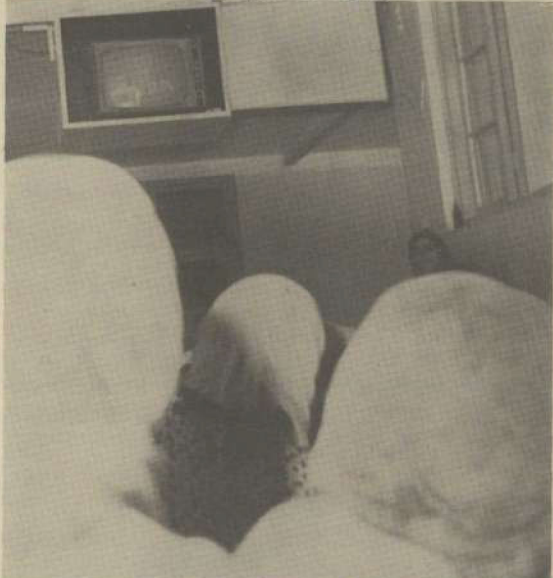
می‌توانید از برنامه هایی که دوست دارید نام ببرید ؟

برنامه‌ی سرکار استوار برای همه‌ی

کار در مزرعه



زندانیان در کلاس درس



تلویزیون در زندان زنان



ما دوست داشتنی ست .  
دیگر چه ؟

پهلوانان . خانه قمرخانم . از قبله-هایی مثل « سیمارون » و « توسن » هم خیلی خوششان می‌آید ، همینطور از فیلمهای سینمایی . خوانندگان تلویزیون خیلی خوب می‌خوانند ، ولی کاش برنامه های شاد مثل قرعه کشی را بیشتر می‌کردید ، چون در این برنامه ها می‌توانیم خوانندگانی را که دوست داریم ولی در تلویزیون نیستند ببینیم ، مثل سوسن و آغاسی .

پیش از این هم که به‌زندان بیایید تلویزیون تماشا می‌کردید ؟

بله . ولی هیچوقت مثل حالا نفهمیده بودم تلویزیون چه نعمتی ست . ورزش تلویزیون را حالا خوب می‌فهمم .

از تلویزیونی ها درخواستی ندارید ؟  
فقط خواهش می‌کنم ، اگر می‌شود ، برنامه های دلخواه ما را زودتر از ساعت ده بخش کنند .

### دیداری هم از مردان زندانی

کارگاه های ندامتگاه مرکزی - از راهنما می‌خواهم به میدان چاپخانه برویم . به این سمت مائوس - ماشینهای چاپ ، حروف‌فلزی چیده شده ، زندانیانی که به کار چاپ مشغولند . کسی که فرارست با من صحبت کند ، خوب حرف می‌زند . احساساتی نیست . سعی می‌کند منطقی باشد . سئوال که می‌کنم . مکت می‌کند و اندیشیده جواب می‌دهد .

اسم من رضاشاملوست . هشت‌سالست که محبوسم . همینطور که می‌بینید ، روزها با دیگران در چاپخانه کار می‌کنم . این‌جا کار کردن خودش سرگرمی‌ست .  
کارنان که تمام می‌شود ، چطور سرگرم می‌شوید ؟

اگر فکر تکلیف تعلق است ، می‌گویم که فقط تلویزیون احساس زندانی بودن را از ما دور می‌کند . البته ما ، به خاطر سرگرم بودن به کار ، کمتر می‌بینیم . ولی به‌هر حال ، سرگرمی خوبی‌ست .  
خودتان تلویزیون را برای چه تماشا می‌کنید ؟

من از تلویزیون چیز هایی را بسه راحتی می‌بینم که در واقعیت دیدنش دشوار گاهی محالست . مثلا می‌دانید که راه یافتن به استادیوم امجدیه برای تماشای يك مسابقه‌ی فوتبال ، اگر چه ممکنست ، ولی خیلی هم آسان نیست . تازه گاهی هم مجبور می‌شوید چند ساعت مسابقه را سرپا تماشا کنید . ولی من که به فوتبال و اصولا به ورزش علاقه‌مندم ، می‌توانم به راحتی و بدون پرداخت پول مسابقه را از تلویزیون ببینم . علاوه بر این ، من و دوستانم تراکتر بازیهای مهم نظارت داشتیم . این امکان را تلویزیون فراهم آورد . ما مسابقات مهمی مثل جام مکزیکو را دیدیم . در لحظاتی که این بازیها را از تلویزیون می‌دیدیم ، دیگر زندانی نبودیم ، خودمان را در استادیوم بزرگ مکزیکو سیتی می‌دیدیم . این فقط خاصیت تلویزیون بود . حتی اگر زندانی هم نبودیم ، بدون تلویزیون نمی‌توانستیم این بازیها را ببینیم . من فقط از ورزش که دوست دارم مثل زدم . دو مسورد سایر زمینه ها هم همین نظر را دارم . نمایشها ، فیلمهای سینمایی خوبی که جمعه ها تلویزیون نشان می‌دهد ،

بقیه در صفحه ۶۵



# مسابقه عکس و نوشته

عکسها از: مریم زینلی

## تنهایی

عکس‌های این هفته مسابقه «عکس و نوشته» را تماشا کنید! یکبار دیگر، چه اثری روی شما گذاشت؟ احساس خود را، بهر شکلی که ذوق و استعداد شما می‌پسند، روی کاغذ بیاورید و برای ما بنشانی دفتر مجله تماشا بفرستید. ما برای مسابقه این هفته عنوان «تنهایی» را انتخاب کردیم اما این، نباید شما را در قید بگذارد. آنچه برای ما و هیأت داوران این مسابقه اهمیت دارد مایه تخیلی است که این عکس‌ها شما میدهد و برداشت شخص شما از آنهاست. منتظر نوشته‌های شما هستیم.

## برنده مسابقه شماره ۳

از مسابقه شماره ۳ عکس و نوشته (ماهیکبر و دریا) برخلاف مسابقه شماره ۲ (کودک و شمشاد) استقبال بسیار شد و بیش از ۱۳۰ نوشته (قطعه، قلمه و شعر) به دفتر مجله رسید. اما هیأت داوران سختگیر ما، هیچکدام از این نوشته‌ها را کاملاً شایسته دریافت جایزه اول مسابقه ندانست.

هیأت داوران مسابقه برای اینکه تشویق بیشتری از شرکت‌کنندگان این مسابقه شود، پیشنهاد یکی از خوانندگان صاحب‌نظر مجله را مورد توجه قرار داد. این خواننده عزیز بدنبال اعلام نتیجه مسابقه شماره ۲ که برنده نداشت نوشته‌اند: «... چرا شما روشی را که در همه مسابقه‌های ادبی معمول است پیش نمی‌گیرید؟ در این مسابقه‌ها معمولاً علاوه بر جایزه اول، یک جایزه درجه دوم هم در نظر می‌گیرند تا در صورتیکه اثری خوب باشد اما حائز ارزش لازم برای دریافت جایزه اول نباشد، جایزه درجه ۲ بآن اهدا شود.»

هیأت داوران مسابقه «عکس و نوشته» این پیشنهاد را تصویب و جایزه درجه دوم مسابقه را مبلغ پنجاه هزار تومان تعیین کرد که در صورتیکه برای هر کدام از مسابقات نوشته‌ای در حد عالی نرسد، بهترین نوشته جایزه درجه دوم تعلق گیرد.



افسر، با چکمه‌های برق افتاده، پا بر مورتش گذاشت. ۱۵ لیا خیلی دیر آمد. به درگاه مرد جوان فلانل پوش، افسر ایستاده و سیکاری با تصویر شاه بلغار می‌کشد. سیکار معطری. سیکاری به همان کالیبر، آشنای قدیم هر تودورو می‌گوید و کلاهش را از کنار افسر که رد می‌شود برمی‌دارد. هر تودورو تخت کفش‌هایش را میخ کرده‌است. در یک صندلی بلند می‌نشیند و چوڑابه‌های ای رفو کرده‌اش را می‌پوشد.

**فرا تودورو** از دندانانازی به خانه برگشته. دالیا نشسته بوده لب پنجره، به سوارهای دست تکان می‌داده. افسر به راننده انعامی سخاوتمندانه می‌دهد اگر یابوهاش را شلاق بزند و مرد جوان فلانل پوش را خاک کند. راننده باید انعام را با کیشش تقسیم کند. یابوها سیاه داماد را درون جنگل می‌کشند. دالیا دم پنجره ایستاده، به آنها دست تکان می‌دهد. می‌خندد و می‌خندد، طوری که بگویی دیده هر تودورو دوان از دکان واکسی می‌آید بیرون - با زرش اما بدون کفش بر پا. دالیا گریه می‌کند

همینطور که هر تودورو او را در بستر دراز می‌کند، در این بستر پولادی. دالیا روز بعد بازم خندانست. بعدش هم مرده‌ست. در عکس، کنار مادر خدا، در کفنی سفید مرده‌ست. مرده‌شو دست‌های را تا کرده‌ست.

هر تودورو به راننده و کیشش و من سیکاری می‌دهد که بیست و پنج ساله‌ست و دیگر عطر ندارد.

## گردانمی قینا شهرستانی

های ضد هواپی را به هر تودورو می‌گوید. کیشش چکی به گوش راننده می‌زند، چرا که انعامش را با او تقسیم نکرده‌است. شاه بلغار نمی‌داند در جیب دست راستیست یا دست چپ. شاه بلغار اهمیتی نمی‌دهد. دالیا از پشت بام می‌آید پایین. روی پله‌ها کمی می‌سرد، ولی مرده‌شو به همین زودی حلقه کلی براو نهاده، و هر تودورو و کیشش که تابوت‌ها سرپوش می‌گذارند، او همه چیز را فراموش کرده‌است. دالیا تمام راه را می‌خندد - از طبقه چارم تا طبقه‌های همکف. تنگ‌های ضد هوایی درق و دورق می‌کنند. دالیا در جشن مدرسه زیر پرچم مدرسه ایستاده و می‌خواند. برایش جوانی، در لباس فلانل و نیم شلوازی دو، ایستاده و می‌خواند.

واکسی متوجه می‌شود که تخت کفش‌های هر تودورو کمی لق شده. آن آشنای قدیمی به شوخی اندازه‌ی کفش‌های هر تودورو را با کالیبر تفنگ‌های ضد هوایی قیاس می‌کند. افسر چکمه‌های برق افتاده‌ی خود را در زمان تاب می‌دهد. دالیا دارد رو به مرد جوان فلانل پوش می‌رود.

او در اولیتا سبوریس (Uliza Zar Boris) می‌زند. دالیا تند می‌دود، مثل یابوها راننده زمانی که درشک‌های نمکش را به درشکه‌خانه می‌برند. بعد جو می‌خورند و چشم می‌بندند و آرزو می‌کنند روزی بشود به یک عروسی بروند. دالیا عروس سفیدی‌ست، عروسی خاکستری با حلقه گلش در بستر دراز کشیده‌ست. داماد مرده‌است و با آن دخترک نمی‌رقصد. مرد جوان فلانل پوش به خود لطمه زده‌ست.

به این سیکار دیلمات می‌گویند. روی قوطی، نگاه کن، تصویر شاه بلغاری‌ست. تصویر کودکی.

دالیا امتب دارد میان دو نخل می‌رقصد. دالیا رقصه هم هست، در آن لباس تنگ. سقوط که می‌کند، هر تودورو چشم‌هایش را برایش می‌بندد و راننده بر درشک‌های نمکش دست‌های خود را فراز یابوهاش تا می‌کند و کیشش کلاهش را بر سر می‌گذارد و چترش را باز می‌کند که باران روی سیکارش نیارد. سیکاری می‌کشد که بیست و پنج ساله‌است و دیگر عطر ندارد. مرد جوان فلانل پوش، حان با که دارد می‌رقصد؟ من می‌دانم: این همان دوست دختریم‌ست که به عکاس ندا می‌داد. مرده‌شو تمام چشم‌ها را توی خیابان بسته‌ست. هر تودورو می‌رود که عمر جمعه کفش‌هایش را برق بیندازد. می‌رود توی دکانی در اولیتا پوزیتانو (Uliza Positano) دالیا توی باغ پشت بام می‌گردد. فرا تودورو (Frau) دارد می‌رود به دندانانازی. هر تودورو در یک صندلی بلند نشسته‌ست، میان یک افسر و یک آشنای قدیمی.

این سیکار مال تو، هر تودورو به آشنای قدیم می‌گوید. دالیا روی نرده‌ی باغ پشت بام نشسته. افسر چکمه‌ی راست خود را به واکسی واگذاشته. روی تمام صندلی‌ها، در دکان واکسی، مردان گنده‌ی بالی نشسته‌اند که دود می‌کشند و از بلندگو موسیقی ترکی می‌شنوند. دالیا دختر مدرسه‌ی‌ست، با یک کلاه دبیرستانی و رویانی به گیس بافته. گواهی‌نامه‌ی به دست دارد. دالیا روی نرده‌ی باغ پشت بام نشسته که ضد هوایی‌ها آتش می‌کنند. افسر، کالیبر تفنگ

دالیا (Dalya) هم دخترکی بود با دامن کوتاه و زانوان چشمگیر. اما در عکس فرا شمدان هم دختریم‌ست با مرد جوانی در لباس فلانل، و با او در طول الوارهایی راه می‌رود که سال اسکله‌ی هستند یا که مال ایوان خانه‌ی لب دریا. می‌خندد و اما برای آن دارد می‌خندد که دارند از او عکس برمی‌دارند یا برای آن که مرد پهلویی او دارد از بازویش نیشگان می‌گیرد. پشت آنها دوست دختریم‌ی یا که آشنای دارد راه می‌رود، دارد می‌خندد طوری که بگویی که ندا داده بود به عکاس که از دالیا و همان مرد جوان فلانل پوش عکس بگیرد. همینطور دالیا مرده‌ست. در عکس، همینطور، کنار مادر خدا، در کفنی سفید مرده‌ست. دست‌هایش را تا کرده، مرده‌شو دست‌هایش را تا کرده. هر تودورو Herr Todorow چشم‌هایش را بست. دالیا، همینطور، با همان دامن کوتاه ایستاده کنار پرچین، کنار گورستانی، و زانوی راستش برستون نوی بتنی فشار می‌آرد. و همینطور دالیا در چمن دراز می‌کشد، با همان مرد جوان فلانل پوش. اما کنار او دالیا در تابوتی دراز می‌کند آسانی، روی پارچه‌ی سفید، و هر تودورو و کیشش سرپوش مطلقاً را سر تابوت می‌گذارند و راننده می‌آید کمک کند که تابوت را به روی نمکش بکشند. دالیا دوچرخه‌اش را هم، توی شهر، می‌راند. برای دالیا امروز هر تودورو تمام شمعه‌ها را روشن کرده‌است.

این سیکار مال تو، هر تودورو می‌گوید. این سیکار بیست و پنج ساله‌ست. این سیکار دیگر عطر هم ندارد؟



## مانفرد بیلر

Manfred Bieler نویسنده‌ی آلمانی، متولد ۱۹۳۴، در برلین شرقی و در برابرتیست می‌کند. قضاها و مقالات و نمایشنامه‌هایی از او به روسی و مجارستانی و چک ترجمه شده‌ست، نیز قضا‌هایی از او به انگلیسی. قضا‌ی حاضر از ترجمه‌ی انگلیسی Christopher Middleton به فارسی درآمده‌است.



از میان نوشته‌هایی که برای مسابقه شماره ۳ عکس و نوشته رسیده، نوشته آقای محمد جعفری - از تهران - بعنوان برنده جایزه درجه دوم مسابقه برگزیده شد.

نوشته‌های آقای اکبر محمدآبادی و خانم کیتی متین نیز مورد توجه هیأت داوران قرار گرفت.

از آقای محمد جعفری دعوت می‌کنیم که برای دریافت جایزه خود در یکی از روزهای هفته آینده به دفتر مجله تماشا مراجعه کنند.

نوشته ایشان در اینجا از نظر گرامی شما می‌گذرد.

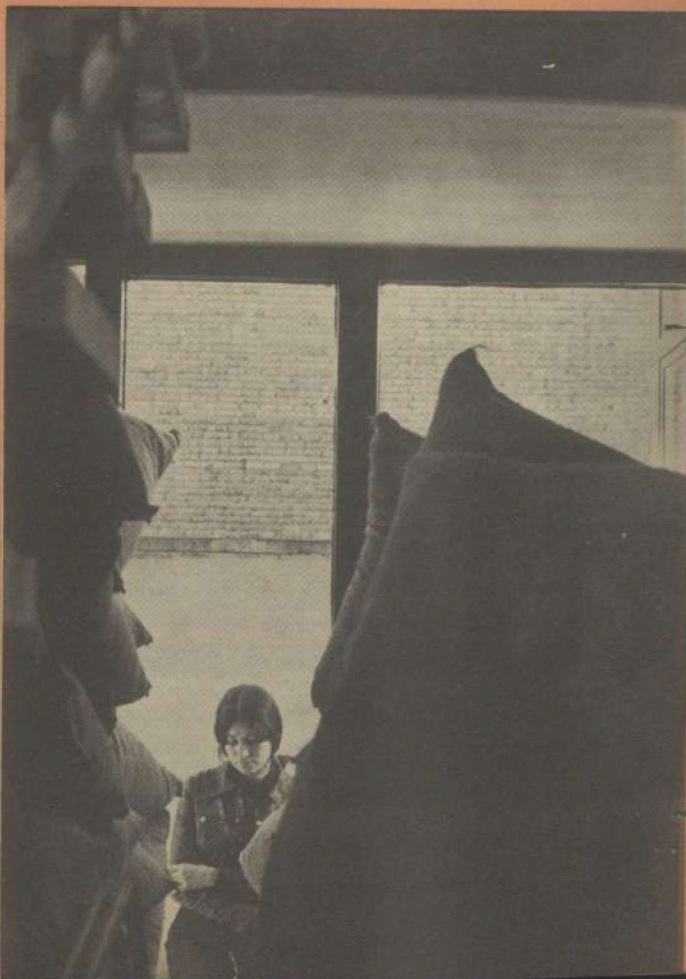
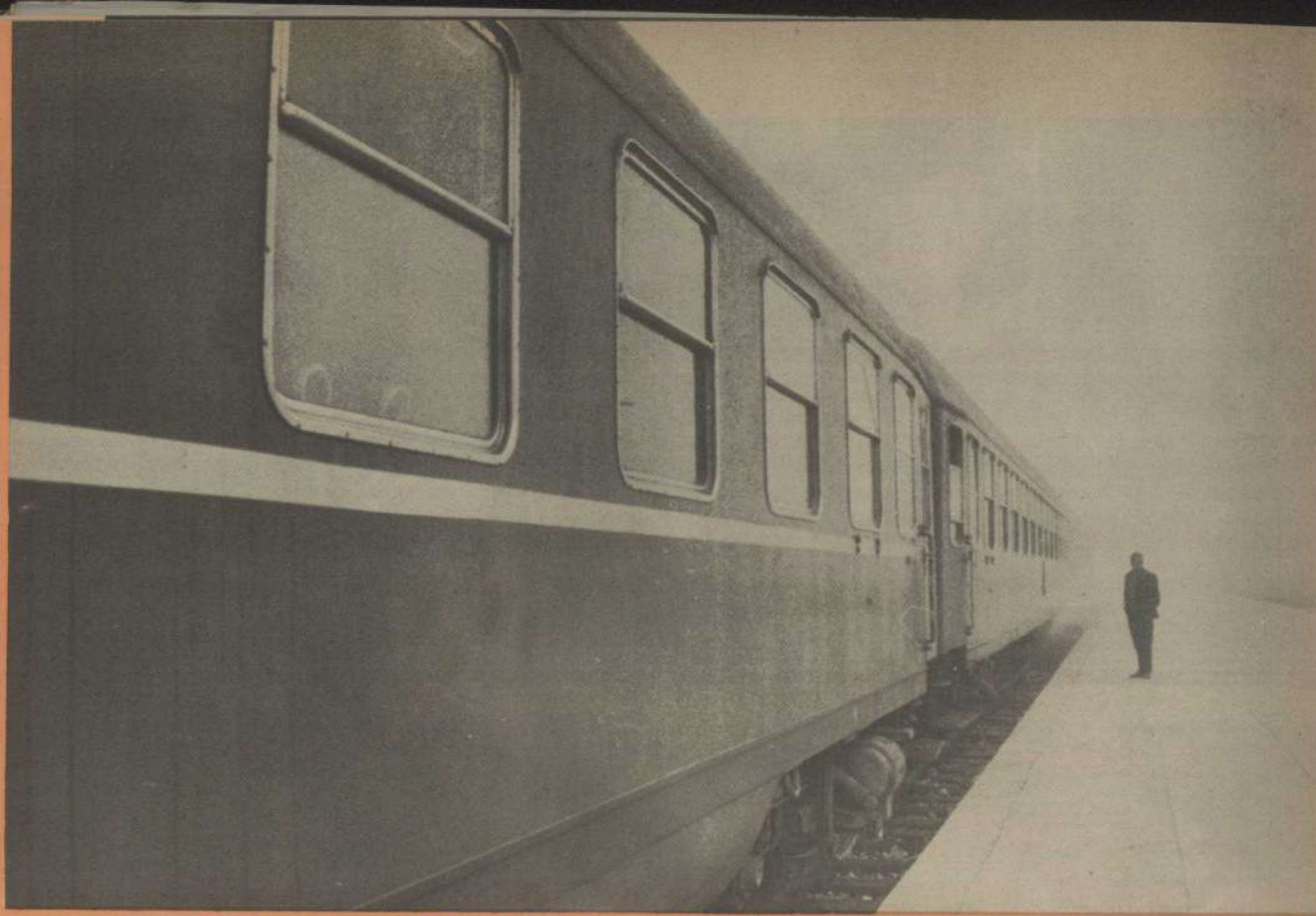
## ماهی تنها

نوشته: محمد جعفری \*

تو میخندی، من شنهارا می‌کام و به آبی که درون آنها جمیع شده است چشم میدوزم. سیاهی شب قلم را تیره کرده و می‌اندیشم که چطور درخود غرقه می‌شوم و تو این را نمی‌فهمی، قصر شی من امواج را بخود راه نمیدهد. من صدای پای شب گوش میدهم که پاورچین پاورچین می‌گذرد و هر دم سایه‌اش بیشتر بر روح سنگینی میکند... و بسرغ سفیدی مینگرم که چون لکه‌ای خاکستری در افق سیاه غمگین سرگردان است. تو مرغ سفید را نمی‌بینی، تو شب را باور نداری. تو با من بیگانه‌ای. من صدای بالهای پرندۀ سفید را می‌شنوم. من بوی کهنه غم را، بوی غربت را احساس میکنم، غربت ماهی کوچک دورمانده از دریا را.

من شب را احساس می‌کنم. من در شب زندگی میکنم و تو میخندی و خورشید را نشام میدهی که نمی‌بینم. تنهایی رنگ قهوه‌ای چرکی دارد و باس خاکستری تیره است و افق من در این دو رنگ خلاصه شده است. من شب را در غم تنهایی ماهیگیر پیر و تنها می‌بینم که تورش ماهی کوچک تنهاتری را در بند کشیده است. بچشمان ماهی کوچک می‌نگرم و بپاهیکیر پیر که قایق فرسوده‌اش را رها کرده و حیران به تور خالی‌ش می‌اندیشد که در تار و پودش اسیر است و شیارهای آندوه در صورتش میدود. بیاد ماهی کوچولوئی می‌افتم که آرزوی دریا داشت و ماهی کوچولوئی دیگری که از دریا دور افتاده است. تلاش چه عث است، تلاش ماهیگیران که زنجیر اسارت ماهیان را میکشند و خود در زنجیر امید و انتظار خود اسیرند، امیدی که به تار و پود تورها بستگی دارد و به دریا، که سخت ماهیان را دوست میدارد. دریا آرام است و ماهی کوچک تنها، دیگر هوارامک نمیزند. ماهیگیر پیر او را فراموش کرده است و من خود را از یاد برده‌ام. من دیگر صدای مرغ ماهیخوار را نمی‌شنوم.

دیگر باور ندارم که دریا ماهیان را دوست داشته باشد، چون دریا سخت آرام است. قصر شی من خراب شده‌است و تو میخندی و من تنهایی را حفر می‌کنم و هر لحظه بیشتر خود را درون آن جای میدهم.





# حاصلیات



آندره مالرو  
ترجمه: وهاب

آژانس ۱۹۱۳

هنوز يك هفته از بازگشت پدرم از اسلامبول نگذشته بود. صبح خیلی زود صدای زنگ در بلند شد. او، در نیمه تاریکی اتاق که هنوز پرده هایش کشیده نشده بود، صدای پای خدمتکار را شنید که بسمت در نزدیک شد، ایستاد و صدای غمزده اش بی آنکه کلمه‌ای از دهان شخصی که زنگ را بصدا درآورده بود شنیده شود، تکرار کرد: «ژان عزیز من... ژان عزیز من!...»

## درختان گردو آلتنبرگ -۱-

ژان پیشخدمت پدر بزرگ من بود. لحظه‌ای سکوت بود. دو زن همدیگر را می‌بوسیدند. پدرم که چگونگی جریان را حس زده بود، صدای دور شدن کالسکه ایرا در سحرگاه گوش می داد. ژان به آرامی، چنانکه گوئی دیگر از هر اتفاقی می‌ترسید، در اتاق را باز کرد. پدرم پرسید: «مرد؟»

— بردند بیمارستان، آقا... پدرم برای من تعریف کرده‌است که چگونه گورکن «رایش‌باخ» Reich Bach درحالیکه تا کمر در گودال قرار داشت، سرش را بلند کرده بود و در میان بوی خاک رسی که زیر آفتاب گرم شده بود، به سخنان یکی از عموهایم گوش میداد:

— یاالله، «فرانتس»، عجله کن! از قامیل‌های خودمان است! مادر آن حوالی در حدود بیست پسر عمو داشتیم و این گورکن بطور چشم‌گیری به پدر بزرگم که مرده بود، شباهت داشت.

پدرم میگفت:

— بارها اتفاق افتاده که مطالب احمقانه بسیاری راجع به خودکشی شنیده‌ام ولی در مقابل مردیکه مصمانه خودکشی کرده است هرگز احساسی جز احترام

ندیده‌ام. اینکه آیا خودکشی اقدام جسورانه‌ای است یا نه، فقط برای کسانی مطرح میشود که خود را نکشند. غالب عموها و عمو بزرگ های من از سال‌ها پیش، همدیگر را ندیده بودند. این جدایی بیش از آنچه مربوط به زندگی باشد ناشی از این تضاد بود که عده‌ای از آنها موافق تسلط آلمان بودند و عده دیگر با آن مخالفت می‌کردند، هرچند که این تضاد هرگز تا قطع ارتباط کامل پیش نرفته بود. عده زیادی از آنها در آلمانی فرانسه‌زندی میکردند و همه در منزل عمویم «ماتیاس» که پدر بزرگم را در اداره امور کارخانه کمک میکرد، جمع شده بودند. فقط عمو بزرگم «والتر» نیامده بود. آیا واقعا برای اقامت چند ماهه بخارج رفته بود؟ او از پانزده سال پیش با برادرش «دیترش»، پدر بزرگم، اختلاف داشت. باوجود توصیفی که از تند و لجاجت می‌کردند، رسوم خانواده کینه توزی نسبت بمرده را اجازه نمیداد. بهرحال او حضور نداشت و این غیبت، احساس خصومت آمیزی را که همیشه او را احاطه کرده بود و هنوز هم احاطه‌اش میکرد، شدت میداد: پدر بزرگم، دربارزه او با خشم بیشتر و همینطور با تاکید بیشتر از مورد سایر برادرانش صحبت کرده بود و در عین حال او را برای اجرای وصیت‌نامه تعیین کرده بود (همانطوریکه پدر مرا تعیین کرده بود).

پدرم او را نمی‌شناخت. «والتر» که نمی‌توانست عدم رعایت حرمت در خور رئیس قبیله را در قبال خودش، از طرف هیچیک از افراد خانواده بپذیرد، در میان آنها مورد اترجار نبود بلکه از احترامی برخوردار بود که عشق به اقتدار،

و تکیه چهار سال متداری بدون وقته اعمال شود، بهمره می‌آورد. او که از خود اولاد نداشت یکی از پسر عموهایم را به فرزند پذیرفته بود و نسبت به او علاقه‌ای توأم با دقت و سخت‌گیری بهمزده بود. او، هنگامیکه هنوز دوازده سال از سن کودک نگذشته بود، هر روز صبح یادداشت کوچکی پر از نصایح شبیه فرامین برای وی می‌فرستاد و انتظار داشت قبل از رفتن بندرسه پاسخی بدهد. در بیست سالگی، پسر عمویم، بدنبال بحث و مشاجره‌ای درباره يك دختر جوان خانها ترك کرده بود. عمو «والتر»، علی‌رغم تشویش خاطر همسرش، هرگز نامه‌های او را پاسخ نداده بود. پسر عموئی که این همه خواب جانشینی خود را برای او دیده بود، سرکارگر از کار درآمده بود. «والتر» هیچوقت از او صحبت نمیکرد و برادرانش در اندوه وی که از نظرشان پنهان نبود، آنقدر که تحسین و تمجیدشان را بر میانگيخت، گرمی و محبت احساس میکردند که «والتر» در جهات دیگر فاقد آن بود.

حقیقت این است که اگر برادرشان خود را بیش از حد غیر قابل تحمل نشان میداد همه آماده بودند بگویند: «با این بیماری ایکه او دارد، باز هم جای شکرش باقی است که بدتر نشده است!» همه عکس هایش او را در حال ایستاده نشان میدهند که بالاپوش بلندی چوب های زیربناش را پنهان کرده است: او از هر دو پا فلج بود.

هنگامیکه در شام مراسم سوگواری بدنبال خوراک خرچنگ و قزل‌آلا، جگر سیاه چرب آلزاسی و بعد از عرق تمشک، شراب انگور آوردند، مراسم تقریبا صورت يك جشن را پیدا کرده بود. گویا گذشت هزاران سال هنوز بانان یاد نداده است

که چگونه شاهد و ناظر مرگ باشد. بوی صنوبر و صمغی که از میان پنجره های باز بشام میرسید و هزاران شیئی ایکه از چوب صیقل خورده ساخته شده بود، دوران کودکی این جمع را که در اطراف تجارت خانوادگی صنایع جنگل جریان یافته بود در گذشته واحدی از خاطرات و اسرار بهم می‌پیوست. و همه همینکه صحبت پدر بزرگم میان می‌آمد. در ابراز حرمت محبت آمیز — که مرگ فرصت داده بود بدون هیچگونه توداری نشان دهند — در حق این بورژوازی پیر عاصی که خودکشی غیر قابل توجیه‌اش بطور اسرار آمیزی بر تارك حیاتش می‌درخشید، دست از پای نمی‌شناختند.

هنگامیکه کلیسا، در مقابل کفاره مناسبی با تسهیلاتی در مقررات مراسم روزه موافقت کرده بود، پدر بزرگم که در آن موقع سنی از او میگفتند، با عصبانیت نزد کشیش ناخیه اعتراض کرده بود. این کشیش حمایت شده خود وی محسوب میشد زیرا او شهردار «رایش‌باخ» بود (و غیر قابل تغییر: در این منطقه که پوشیده از بقایای «جنگل مقدس» قرون وسطی بود، قصبات مالک زمین های وسیع عمومی هستند و «رایش‌باخ» در حدود چهار هزار هکتار از این زمین ها را داشت که قسمت اصلی ثروت شهرداری را تشکیل میداد. از نظر خصوصیات حرفه‌ای پدر بزرگم من غیر قابل رقابت بود: «ولی آقای شهردار، مناسبتر نیست که يك کشیش ساده در مقابل اراده کلیسا تسلیم شود؟ پس من خودم به روم می‌روم.»

او این سفر زیارتی را پیاده انجام داده بود و چون ریاست موسسات خیریه متعددی را بعهده داشت در کسب اجازه علی‌رغم تشویش خاطر همسرش، هرگز نامه‌های او را پاسخ نداده بود. پسر عموئی که این همه خواب جانشینی خود را برای او دیده بود، سرکارگر از کار درآمده بود. «والتر» هیچوقت از او صحبت نمیکرد و برادرانش در اندوه وی که از نظرشان پنهان نبود، آنقدر که تحسین و تمجیدشان را بر میانگيخت، گرمی و محبت احساس میکردند که «والتر» در جهات دیگر فاقد آن بود.

پدر بزرگم باردیگر از روی «تعبیر» گذشت. خشم مقدسی وجودش را فرا گرفته بود و شعله های آن از میان آنبوه مردم غافل از دین دور فواره ها، سایه های بی اعتنای خیابان های بدون پیاده‌رو، ستون های عهد باستان و قهوه خانه های پوشیده از مخمل سرخ زبانه می‌کشید او باشتاب تمام اسباب و اثاثه‌اش را بست و با اولین ترن سریع‌السیر راه افتاد.

در بازگشت، دوستان پروتستانش او را آماده تغییر مذهب تصور میکردند.

— در سن و سال من انسان منعبش را عوض نمیکند. از آن بپیدم، او نه از میحیبت بلکه از کلیسا بریده بود. هر یکشنبه، خارج از کلیسا، در مراسم دعا حضور می‌یافت و درحالیکه در میان بوته های گز نه، در یکی از زوایای حاصل‌زاتلاقی دیوار صحن با قسمت رواق ها می‌ایستاد، از حفظ دعا را دنبال میکرد و مراقب بود تا از وزای پنجره های بزرگ صدای ضعیف زنگ را که لحظه «بالا بردن» را اعلام میکرد بشنود. رفته، رفته کوشش کر شد و از ترس اینکه مبدا صدای زنگ را نشنود، مدت بیست دقیقه، در میان گز نه های تابستان و گل و لای زمستان یزانو در می‌آمد و انتظار می‌کشید. مخالفین‌اش میگفتند که او عقلش را از دست داده است ولی این چنین ثابت انعطاف ناپذیر را باسانی نمی‌توان تخطئه کرد. در نظر اکثر مردم، این مرد با آن ریش سفید کوتاه و بالاپوش مخصوصش که طی این همسال در ساعت معین، محل معین و بمنظور معین در میان گل و لای زیر چترش زانو میزد، بیشتر شخصیت معنوی را می‌شمس میکرد تا آدمی تهی مغزی را. «آژانس» نسبت به ایمان حساس است و در آن موقع دلایل کافی وجود داشت که نسبت به وفاداری هم همینطور باشد.

ولی تحمل عواقب ماجرای مسافرت رم تمام اقتدار و موفقیتی را که او در کسب و کار خویش بکار می‌بست، لازم داشت (مردم جنون آدم های ناموفق را آسان باور می‌کنند). «اجاره‌نامه انجمن کلیسای در مورد محلیکه برای کتیبه گرفته بودند، سرآمده بود و مالک محل با تجدید آن موافقت نمیکرد و هیچکس هم حاضر نبود بجای او ملکی را اجاره بدهد. پدر بزرگم، همراه بیست نفری از مومنین در یکی از سالن های واتیکان شهر پیشنهاد کرد که یکی از ساختمان های عمومی را به اجاره بدهند ولی با مخالفت قطعی روبرو شد:

— آقایان توجه دارند که اینکار درست نیست!

سکوت استوار: لجاجتی آلزاسی از نوع لجاجت خود او. پدر بزرگم تقریبا ضدیهود بود ولی همان روز غروب خاخام را احضار کرده بود و قسمتی از خانه‌ایرا که تیر های چوبی نمایانی داشت و پشت در بزرگ آهنی عهدلوثی شازدهم آن طنین صدای تخته ها می‌پیچید، همان خانه‌ایکه هم‌اکنون عموهایم شام مهمانی را در آن بیابان میرسانند، مجانا در اختیار او گذاشته بود.

عین همین ماجرا در مورد گروه سیرکی که انجمن شهر حاضر نشده بود در قلمرو «رایش‌باخ» با آنها اجازه‌اردو زند بدهد، تکرار شده بود: پدر بزرگم آنها را در انبار های چوب که پشت‌خانه

قرار داشت جای داده بود. و عموهایم در مقابل جام های عرق تمشک، با آن پایه های شیار دار، برادرانه درباره خاطره آن شب مشهور داد سخن میدادند. همان شیئی که همه دستجمعی بیرون رفته و حیوانات سیرک را باز کرده بودند و وقتی «ماتیاس» در بزرگم را که مخفیانه روغن کاری‌شده بود، باز کرده بود همه پسر ها خارج شده بودند: یکی روی الاغ نمایش، دیگری روی اسب تربیت شده، سومی سواز قاطر و پدرم سوار فیل. حیوانات که توجهی بفرهاد های صاحبان جدید خود نداشتند بجنکلی گریخته بودند و قفسه مدخله تمام اهالی قصه توانسته بود فرزندانش شهردار را باو بازگرداند آنها را حکم ارتکاب خلاف.

در نتیجه، بهنگام عبور سیرک بعدی، او اول بچه هارادر اتاقی مجوس کرده بود، آنگاه همان مهمان نوازی را در حق‌شان بعمل آورده بود.

در این خانه وسیعی که تمام خرت و پرت کمپانی‌های هند در محوطه های محصور تابستانی آن خاک میخورد، در میان جیرجیر کارخانه چوب بری، یکی از گروه های سیرک طوطی بزرگم سبز رنگی جا گذاشته بود. پدر بزرگم چهار کلمه، شاید من باب طنز، ب حیوان یاد داده بود «بوظیفه‌ات عمل کن». هر وقت یکی از بچه ها تشبیه میشد، بنظر می‌رسید که «کازیمیر» — طوطی — سر از کار درآورده است و بیحس اینکه بچه به قفس‌اش نزدیک میشد پاهای را بهم میکوبید و فریاد میزد: «بوظیفه‌ات عمل کن! بوظیفه‌ات عمل کن» و بچه بانگه خشمگین بدنبال جعفری میدوید که برای طوطی سم است. ولی ایسن حیوان جعفری را میخورد و جاق‌تسر میشد و آخر سر به آن علاقمند شده بود. تابستان ها، چه‌شامگاهان بیشماری که این حیاط در میان خاموشی صدای دره ها و بوی چوب گرم، با عبور یهودیانیکه همچون تابلو های «رامبراند» طلا و جواهر بخود بسته بودند، با دلنق هائیکه به آماده کردن خرس ها مشغول بودند و کانگوروی که از میان تل‌های عظیم چوب های بریده می‌گریخت، بخواب رفته بود؛ از وقتیکه جسد پدر بزرگم باین محل منتقل شده بود، طوطی که هنوز زنده بود و از بندقتس رسته، به سنگینی در میان اتاق های تاریک بالو پر میزد و همچون روح مرده در عزت زوزه می‌کشید: «بوظیفه‌ات عمل کن» پدر بزرگم اشتباه کرده بود: وارث سرسختی آمرانه‌اش قطعا همان شخص غایب، یعنی برادرش «والتر» بود. عموهای من چه بازگان، چه کارخانه‌دار، او را بعنوان استاد بزرگ احترام میگذاشتند (در آن موقع، شاید

فقط پدر من بود که از احترام مشابه برخوردار بود). پس از يك دوره فعالیت بعنوان تاریخ نویس که اگر او اهل آلزاس نبود، دوره‌درخشانی می‌بود، بکار سازمان دادن «کنفرانس های آلتنبرگ» پرداخته بود. هیچیک از آنها تیکه این ضیافت سوگواری را در «رایش‌باخ» برپا داشته بودند به این کنفرانس که در نظرشان اهمیت اجتماعی زیادی هم داشت، دعوت نشده بودند. او که سازمان دهنده‌ای با پشتکار و بی هیچ تردید زرتنگ بود، برای باز خرید دیر تاریخی آلتنبرگ که در چند کینو متری «سنت اودیل» قرار داشت، سرمایه لازم را جمع آوری کرده بود. همه ساله تعدادی از همکاران برجسته خود و در حدود ده پانزده نفری از روشنفکران کشور های مختلف و با استعداد ترین شاگردان سابق خود را در آنجا جمع میکرد. تعدادی از تالیفات «ماکس وبر»، «استنسان جورج»، «سورل»، «دورکهایم» و «فریود» زائیده مباحثات این مجمع بود. بالاخره «والتر» سابقا از دوستان نیچه بود و این مطلب برای پدر من نه‌بی‌اهمیت بود و نه عاری از افتخار.

شخصیت عجیبی بود، بین خاطره نیچه و مضحکه های سر این میز. بعد از ماجرای «اقادیر»، او جرات کرده بود. مباحثه‌ای درباره «ملت‌ها در خدمت عقل» تشکیل دهد. ولی هریک از برادرانش (و بالاتر از آن همه برادر زاده هایش) بخاطر می‌آوردند که او هنوز خیلی کوچک بود — میان سال های ۱۸۵۰ و ۱۸۶۰، زمانیکه آلزاس هنوز بفرانسه تعلق داشت — که در جواب يك آدم کنجکاو که از او پرسیده بود «بعدها چه شغلی پیش خواهد گرفت؟» من در آکادمی فرانسه کار خواهم کرد.

— آنجا میخواهی چکار بکنی؟

— آقای ویکتور هوگو، آقای لامارتین، آقای کووید، آقای بالزاک آنجا خواهند بود...

— خوب، توچی؟

— من هم پشت میز خواهم نشست.

— پشت میز می‌نشینم که چکار بکنی؟

— من؟ به آنها خواهم گفتم دوباره از سر شروع کنید!

پدرم ادعا داشت که «آلتنبرگ» زائیده این رؤیای دیرین بود که افسوس هرگز تحقق نیافت.

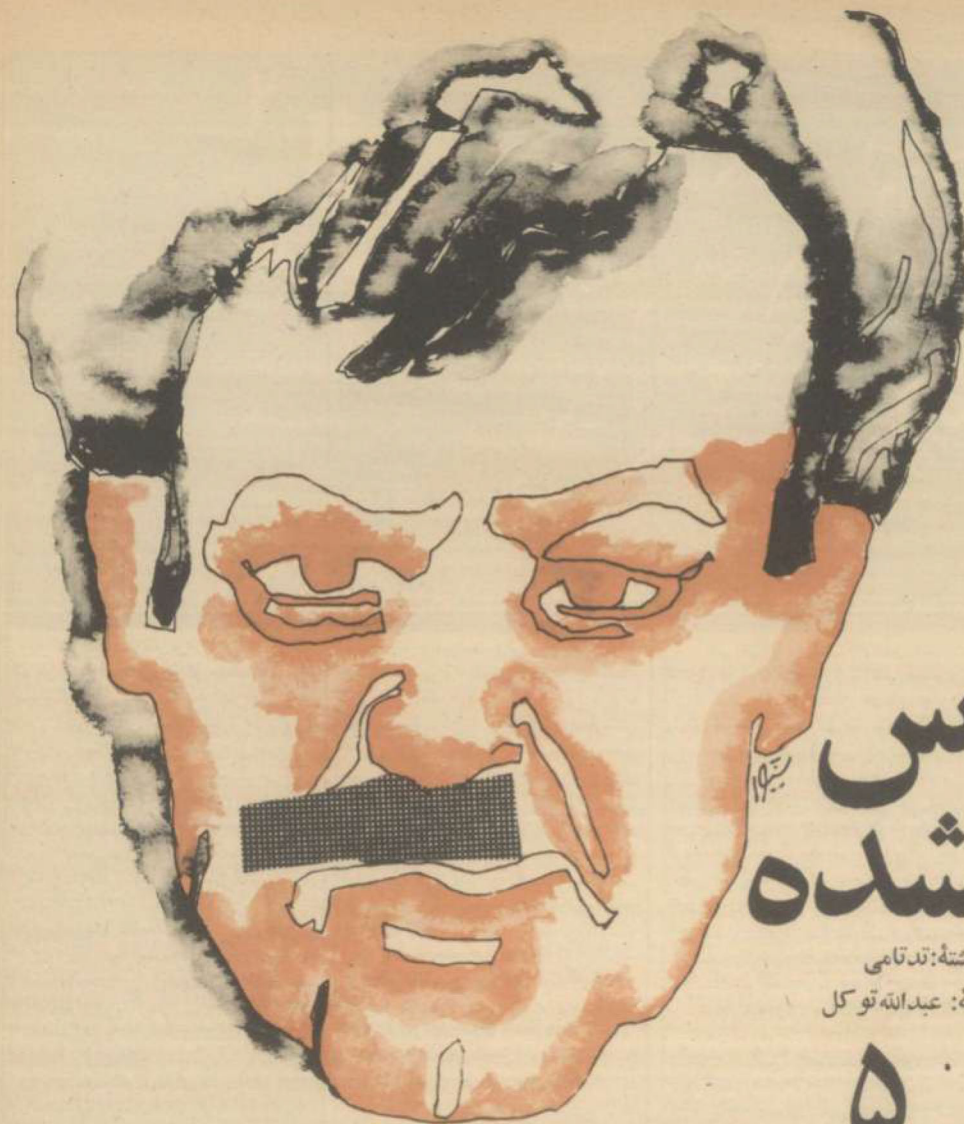
هفته بعد او نامه‌ای از «والتر» دریافت داشت: «والتر برای اداره يك کنفرانس به آلتنبرگ بازگشته بود و آنجا گفت ملاحظات او بود. «ناتمام»



# نوعروس گمشده

نوشته: تدتامی  
ترجمه: عبدالله توکل

۵



خلاصه قسمت های قبل:

خواندیم که «اد - هان» (وکیل دعاوی) در تلاش یافتن گروهیان «کتین» (که «هان» گمان می‌کرد همسر نوعروستی «کلودینا» را ربوده‌است) بود که غلطاً به او برخورد و به تعقیب پرداخت تا جایی که او وارد خانه‌ی شد و «هان» از پشت در صدای زنی به گوش خورد که پنداشت صدای «کلودینا» است. اما بعد که در را شکست و وارد خانه شد، دید که اشتباه کرده‌است و ولی به‌رحال مجبور شد با «کتین» تلاوتی گردد و سراسر او را از پای درآورد. بعد درخانه خودش، زنی که او به جای «کلودینا» گرفته بود، به سراغش آمد و خود را خواهر «کلودینا» معرفی کرد و به «هان» قبولاند که پیشش معاند و دریافته «کلودینا» کمکت کند. بعد «هان» ضمن مذاکره با «فری استون» (معاون پلیس و آشنای قدیمش) دانست که «کلودینا» قبلاً شوهری به نام «راجر» بریچارد «داشته‌است و همچنین» بنابه خواست «بدی‌ناکس» (از افراد پلیس)، مدتی مخفیانه برای پلیس کار می‌کرده‌است. حالا او به چهار نفر مشکوک است: کتین، بریچارد، ناکس و فری استون ...

## فصل ششم

باید درباره‌ی ستوان بریچارد گسب اطلاع کرد؛ درباره‌ی این داستان ازدواج و فسخ آن به تحقیق پرداخت و دید که بین کلودینا و او چه گذشته‌است. اما همکاران بریچارد خیر دادند که سرکار ستوان برای تحقیق درباره‌ی یک قتل به محله‌های شمال شهر رفته‌است. بعکس، «سروان بدی ناکس» آن روز تکیه‌ای نداشت. پس منطق حکم می‌کرد که ابتدا به دین «ناکس» برود. اگرچه خانه «ناکس» چندان از کلانتری دور نبود، تصمیم گرفت سوار ماشینش بشود، چه قصد داشت پس از این کار، سری بعدتر روزنامه یونیون شهر زمره بزند و -

هنوز صد متر راه رفته بود که اتومبیل دیگری را در تعقیب خود دید. دوج سبز رنگی بود و مردی را هم که پشت فرمان این ماشین بود، شناخت. کتین بود. کتین هیچ کوششی برای اختفاء خود به‌کار نمی‌برد. کاپوت چهارگوش دوج چنان از نزدیک در تعقیب او بود که «هان»، چون نگاهی به آینه جلو خود کرد، چنین پنداشت که تصادفی در شرف وقوع است ... و این درست در آن هنگام بود که چراغ فرمز از سرعش کاست. در انتظار اینکه چراغ سبز بشود، از آینه جلو خود همچنان کتین را زیر نظر گرفت. دستهای درشت گروهیان بروی فرمان در تضح بود ... و شمع کوچکی روی لب بالایش دیده میشد. «هان» دوپست سیصد متر راه پیمود و اتومبیل خود را در محلی که برای دومینین بیس بود، نگه داشت. دوج سبز خودش را پشت سر او جا کرد. «هان» از ماشین پیاده نشد و موتور

زرد و آن را فشار داد. دستهایش را روی سینه‌اش چلیپا کرد، سپس به‌سوی کتین برگشت. - لطفاً سئوالتان را تکرار کنید! - رفته‌های مروی که به صورت کتین بود، ارغوانی‌تر شد. دهانش را باز کرد. صبح آن روز پیش دندانسازی رفته بود که به‌عوض دندانهای از دست رفته‌اش، موقتا دندانهای گچی بسیار زشتی در دهانش گذاشته بود. - چه‌تان شده؟! - این چه بازیهای است! - هان جوابی نداد. وقتی که فنلک بیرون پرید و نشان داد که باندازه کافی سرخ شده‌است، سیکارش را روشن کرد. با لحن طنزآمیزی گفت: - چه گفتید؟! - کتین فریاد زد: - گفتم «بلا» کو؟! - هان گفت: - گفتید کلودینا؟! کتین را که از قیافه سنگینش خشم فرو می‌ریخت برانداز کرد، اما مشکل می‌توانست بگوید که این خشم چه معنی و مفهومی دارد. عکس‌العملش چنان سریع بود که ممکن بود روی و ربانی در کار نباشد اما ممکن هم بود نظار باشد. کتین دستش را از شیشه باز ماشین دراز کرد و یخه هان را گرفت. - بایست شما را از این ماشین بیرون بکنم و دک و دهنتان را خرد کنم ... ناگهان جلو دهن خودش را گرفت و گفتی، بی خشم و غیظ، اجازه داد که هان دست او را با خشونت بیرون بزند. حالتی آمیخته به احتیاط و حيله در نگاه کتین پدیدار شد. - مطلب دستگیرم شد ... باز هم یکی‌ار آن بازیهای وکلای دادگستری ... شما همه‌تان از يك قماش هستید ... خیال می‌کنید پلیس شعور ندارد. خوب، حضرت وکیل، نشانان می‌دهم ... من، خوب می‌توانم راجع به کسی که می‌شناسم، چیزهایی برایشان بگویم ... و خوب می‌دانم که شما از جای این دخترکرد موحضاتی خیر دارید. کتین سرش را جلو آورد و هان بوی آبجو را که از دهان او بیرون می‌زد، شنید. - نه‌به‌انان اخطار می‌کنم ... وقتی که «بلا» را پیدا کنم - و پیداش خواهم کرد - دک و دهنتان را خرد می‌کنم ... دهن خودش را نشان داد و گفت: و این، قصاص همان کاری است که با من کرده‌اید ... و قسم می‌خورم که دک و دهنتان را خرد می‌کنم. هان در ماشین را باز کرد و در آن‌هنگام که می‌خواست پائین بیاید، گفت: - چرا، حالا نمی‌کنید؟! - خوب، حسد می‌زنم از چه چیزی می‌خواهید با من حرف بزنید. اما چندندان امید می‌بخشد. - خودم موقع کنار را می‌دانم ... وقتی که آماده شدم ... این کنار را می‌کنم، بشرف بست! و تازاده‌ی بست! ... به طرف دوج خود رفت، اما باوجود مشت‌های گره کرده و صورت تشنج‌لودش، عقب‌نشینی کرده بود. هان در ماشین را بست، به راه افتاد و فر میان امواج ماشین‌هایی که در حرکت بود، فرو شد. دوج از پی او به راه افتاد.

در نخستین چهارراه به‌سمت چپ پیچید. شماره‌های خانه‌ها را نگاه‌کرد و نشانی «ناکس» را پیدا کرد. چشمش به پارکینگ کوچک بغل خانه افتاد و ماشینش را همانجا نگه‌داشت. دوج همچنان در تعقیب بود. هان از ماشین پیاده شد. کتین آهسته به راه خود رفت. با یکی از دستهایش حرکتی منافی مفت کرد، از پارکینگ گذشت و از کوچه دیگری بیرون رفت. دوج در میان ماشین‌های دیگر ناپدید شده. هان به در معازت رسید. حتی لحظه‌ای گمان نبرد که کتین دست از تعقیب او برداشته باشد. باختمال بسیار، کتین نخواست به در حول و حوش خانه یکی از روسای خودش دیده بشود ... برشک، بعداً، بازهم به‌تعقیب او می‌پرداخت. هان رنگ زد، و باز هم رنگ زد ... پنج دقیقه رنگ زد اما صدای پائی در معازت شنیده نشد. وقتی کمی‌خواست، نرفت‌زده و بی‌بازر برگردد، دروازه‌ی به سروان «ناکس» برخورد ... که کیف قهوه‌ای رنگی در دست داشت. - سلام، جناب سروان. - سلام. - قیافه «ناکس» در برابر او کاملاً ناآشنا بود ... و این پذیرائی با هیچ‌گونه سلامی و با هیچ‌گونه ملاطت خوش‌آمد گویی همراه نبود ... - ممکن است چند دقیقه‌ای با شما حرف بزنم. - چرا ممکن نباشد؟! - ناکس «در آپارتمان تازه خودش که بوی نجرد می‌داد، جلو افتاد. گفت: - من هنوز ناشتالی نخورده‌ام. خیال نمی‌کنم بخواهید چیزی بخورید ... - نه، متشکرم ... - بسته به میل شما است «ناکس» کیف قهوه‌ای رنگ را در آشپزخانه، کنار شیر ظرفشویی گذاشت و يك شیشه خامه و يك قطعه نان بریده بریده از آن بیرون آورد. من سر سفره می‌نشستم و بعد می‌توانم حرف بزنم. هان پذیرفت. «ناکس» «بسرعت، ناشتالی چرب و گرمی مرکب از سه دانه تخم مرغ، چهار قطعه گوشت خوک و دو قطعه نان برشته برای خودش آماده کرد. هان که کنار اجاق برقی ایستاده بود، به ناکس می‌نگریست ... سروان «بدی ناکس» مرد تقریباً چهل و پنج‌ساله‌ای بود با موهای قهوه‌ای رنگی که رفته رفته جوگندمی می‌شد. صورت پر و سرخ‌رنگی داشت. قد متوسطی داشت و لباس کشوری به تنش بود. پیراهن اسپورت یخه‌باز و شلوار گاباردین بلوط‌رنگش نشان می‌داد که يك منتقال پیسه ندارد. ناکس گفت: - خوب، حسد می‌زنم از چه چیزی می‌خواهید با من حرف بزنید. اما چندندان امید می‌بخشد. - چرا؟! - ناکس از بالای اجاق برقی خود با آن چشم‌های خاکستری رنگش نگاه به او کرد که مثل‌سنگ سرد بود ... سپس گفت: - هیچ از طرز عمل شما خوش نمی‌آید. از این روش شما که می‌خواهید کار پلیس را انجام بدهید، خوش نمی‌آید. - این موضوع، جنبه انسانی دارد.

اگر شما هم به جای من بودید همین کار را می‌کردید ... - شاید. خوب چه می‌خواهید؟! - هان گفت: - راه چاره‌ای از شما می‌خواهم ... من از آن وقتی که با برویجه‌های دیگر محله در آن زندان کهنه زندانی شدم، همیشه از شما و فری استون، در قبال لطفی که در حقم کردید، سپاسگزار بودم. اگر راهنماییها و مساعدت‌های شما نبود هرگز نمی‌توانستم به سفوسه برگردم. و اگر شما و فری استون مرا به «واندن بریک» نمی‌فرستادید تا راه راست را در پیش بگیرم، هرگز نمی‌توانستم وکیل دادگستری بشوم. پس، در واقع، فرض کنیم که من امروز صبح برای آن به خدمت رسیده‌ام که بازهم راهی نشاتم بدهید. - من دیگر چندان راه نشان نمی‌دهم ... - جناب سروان، من به چیز زیادی احتیاج ندارم. هزار بار به مغز خودم فشار می‌آورم و به جانی نمی‌روسم. می‌دانم که اگر روزنامه‌ها سرگذشت کلودینا را بگویند و کسی او را چاپ بکنند، به حال من مفید خواهد بود. اما فری استون نمی‌خواهد به این حرف‌ها گوش بدهد. می‌خواهم ببینم قهیده شما چیست؟ خودتان می‌دانید که او چه آدم لجوجی است اگر من پا فراتر بگذارم و خودم این خبر را به روزنامه‌ها بدهم، چه می‌شود؟! «ناکس» آنچه را که روی اجاق برقی‌اش بود لوی بشقاب زرد رنگی ریخت، سر میز قهوه‌خوری نشست و سرگرم خوردن شد. گفت: - حتی نمی‌تواند این سئوال را از من بکنید. می‌تواند این‌خبرها به‌روزنامه‌ها بدهد ... مگر می‌خواهید قضیه را کمی هم پیچیده‌تر بکنید؟ ... خودتان دلیل مخالفت فری استون را با این قضیه می‌دانید ... مگر نمی‌دانید؟! «ناکس» با قیافه خشمگینی به سوی او برگشت. لب‌های خودش را که پر از چربی خوک بود، با دستمال کاغذی پاک کرد و هان به حیرت افتاد. «ناکس» ذره‌ای قیافه پلیس نداشت. کاپیتش ناکس، وقتی که این‌توقوم به تن نداشت، بیشتر قیافه تاجر منشا‌های پیدا می‌کرد. درخشان، شایسته و بسیار از خود راضی ... هان گفت: - حسد می‌زنم که فری استون برای چه نمی‌خواهد در اطراف این قضیه جنبائی بپا بشود ... برای اینکه گمان می‌برد کلودینا به دست یکی از افراد پلیس رفته شده ... دوست نمی‌گویم؟! «ناکس» گفت: - شاید ... ممکن است. - کاملاً ممکن است. - هان اصراری نکرد ... بر آن شد راهی در پیش بگیرد که پای شخص «ناکس» به‌عمره کشانده شود ... گفت: - آیا صحت دارد که شما از تقاضای شغل کلودینا در دستگاه پلیس پشتیبانی کرده‌اید؟! - درست است ... - آیا دوچند قضیه جواهر ... سرتقت جواهر با او کار کرده‌اید؟! «ناکس» با لحن خشکی گفت: - کاملاً درست است. مقصود از اینس

سئوالها چیست؟! اگر می‌خواهید این وصله را به من بچسبانید، کاری می‌کنم که از این عدم قوه تشخیص بشتد پشیمان بشوید ... - من چنین قصدی ندارم ... برای کسب اطلاع به اینجا آمده‌ام. - چرا من بایست اطلاعاتی به‌شما بدهم؟! - برای آنکه مسامحه در حق من نکنید ... برای اینکه اگر شما هم روزی احتیاج داشته باشید، من این‌کار را می‌کنم ... ناکس لغمه آخر خودش را فرو داد و گفت: - بسیار خوب. اما پیش از آنکه دوربر برویم، بگذار يك موضوع را روشن بکنیم ... من هرگز این عقیده را نداشته‌ام که اشخاص ... و مخصوصاً وکلای جوان دادگستری که خودشان را زرنک می‌دانند، کنار پلیس را انجام بدهند. پلیس سر جای خودش نشسته است ... ما برای پیدا کردن او هر کاری را که از دستمان برآید می‌کنیم ... شما دست از دخالت در این کار بردارید. به خانه خودتان برگردید و بخوابید. عرق بخورید ... اما به پروای ما نییچید. توجه کردید؟! «ناکس» چنگکش را برای ناکید درباره حرف‌هایش بر شقیاب کوفت و گفت: - خوب، چه می‌خواهید بدانید؟! - هان گفت: - متشکرم. کلودینا از لحاظ پلیسی چه نوع زنی بود؟! - در حد متوسط. - چیز بیشتری نداشت؟! - در دستگاه پلیس نمی‌توان همان معیار‌هایی را که برای تعیین ارزش جنس مرد بکار می‌رود، درباره تعیین ارزش جنس زن به‌کار برد. من او را برای این انتخاب کردم که بسیار خوشگل بود و می‌توانست در چندمجلس مهمانی سر و سینه خودش را با جواهر بدل زینت بدهد و مشکوین را به سوی خودش بکشاند. يك خرده می‌رسید اما خوب از همه‌ی کار برمی‌آمد. بعکس، در کلانتری، موضوع چیز دیگری بود ... همه می‌دانند که ذره‌ای جاه پرستی نداشت ... هان گفت: - روشش حرف بزنید ... من به این مطالب احتیاج دارم. - از این مطلب خوششان نمی‌آید ... برای اینکه با سراحت حرف بزنم، می‌خواهم بگویم که عنصر تنبلی بود. خوشش می‌آمد که در سالون گزارشها بیکار بگردد و کارها را به گردن زنان دیگر بگذارد. کارآگاهها مثل خروسند که دود و بر مرغ می‌گردند، دود و بر او می‌گشند، با او لاس می‌زنند و می‌خواستند بلندش کنند. چند لحظه‌ای سکوت در میان دو مرد حکمفرما شد. هان، اگرچه ذره‌ای میل نداشت، سیکاری آتش زد. صدای رنگ تلخ بلند شد. دستگاه تلفن بالای میز قهوه‌خوری به دیوار نصب شده بود و «ناکس» بزنی آنکه جواب بدهد، تنها دستش را بالا برد ... گفت: - کاپیتش «ناکس». - منتظر ماند، حرف‌های او که مخاطبش می‌زد، شنید. سپس به لحنی که از کسوره در وقتش را نشان میداد، حرف می‌زد ... و گهای گردش برآمده بود. بقیه در صفحه ۵۵





# کابوس رم و مکزیکو این بار در مونیخ کمین کرده است!

تا چه زمان باید تحمل این سنگین وزن ها را کرد؟



محمد فرهنگوست



ابراهیم جوادی



شمس‌الدین سیدعباسی



عبداله موحد

شود غافل از آنکه با احساسات هزاران هزار تن علاقمند به این ورزش ملی بازی می‌کنند.

آیا هیچگاه اعضای انتخاب کنند تیم ملی کشتی ایران از خود پرسیده‌اند این افراد را برای چه در هر مسابقه‌ی شرکت می‌دهند؟ اگر قرار به ضربه فنی شدن است پس چه بهتر يك عده جوان را به این مسابقات اعزام داریم چون روی تشك بخوبی قادر به انجام کار سنگین وزن های قدیمی هستند و در ضمن ممکن تشك يك «مشت مال‌چی» هستند تا يك کشتی گیر و بدون توجه به ارزش آنها باز با صرف ده ها هزار تومان این عده را راهی سفر های پر خرج خارجی می‌کند.

هشت ماه پیش در بازیهای آسیایی بانکوک بعضی از سنگین وزن های همین تیم حتی نتوانستند در مقابل کشتی گیران ریز اندام آسیایی به مقابله برخیزند و ناگامی به وطن باز گشتند. پس از آن تجربه تلخ باز فدراسیون کشتی همان افراد را به مبارزه‌ی شاق تر در سطح جهانی فرستاد، آیا کشتی گیری که در آسیا ناتوان است، در مسابقات جهانی قادر به خلق معجزه است؟

متأسفانه مسئولان هنوز باورشان نمی‌شود که اینها قادر به انجام کاری مثبت نیستند و اکنون سال هاست که ما ناظر سفر های متعدد يك عده انگشت شمار به عنوان کشتی گیر سنگین وزن به دور دنیا هستیم و هر بار خبر گزارى هـ ما گزارش داده‌اند که آقایان در همان نایبه های اول شان هایشان به تشك دوخته شده است. و تقریباً باخت برای این عده کاری عادی و بدون ناراحتی تلقی می‌-

میدارد تنها در جستجوی بخت و اقبال است تا مگر با يك استراحت و برد از کشتی گیران چون آرژانتین، کانادا و غیره چند امتیازی کسب کند. از قضا چند سالی است که دیگر این بخت خوش نیز تیم ایران را همراهی نمی‌کند و کشتی گیران سنگین وزن ما نیز چنان قدرتی ندارند که بدون حمایت «بخت» بتوانند خود کاری از پیش ببرند. در این میان شاید بتوان روی يك چهره سنگین وزن باز حساب کرد. فیلائی کشتی گیر فوق سنگین وزن ایران از سال ها پیش از المپیک ۱۹۶۴ توکیو در کشتی ایران راه یافت. او اکنون پس از سال ها فترت در مسابقات جهانی صوفیه نتایج قابل توجهی بدست آورد و نشان داد که باید به او فرصت بیشتری داده شود. متأسفانه این یکی نه تنها با بخت خوش روبرو نشد بلکه قرعه بد نیز بنامش اصابت کرد و در دوره‌های قدمتی با کشتی گیران شوروی، ترکیه و امریکا روبرو شد و نتایج خوبی از دیدارهایش بدست آورد به ویژه در مقابل الکساندر منوید قهرمان پرتیازیه جهان خوب مبارزه کرد و تا دقیقه هشتم باوی مساوی بود.

بهر حال، از او که بگذریم دیگران واقعا چیزی در حد صفر بودند یعنی شرکت کردن و یا شرکت نکردن آنها هیچگونه تأثیری در وضع امتیازات تیم ایران نداشت. تیم ایران سال هاست از سنگین وزن های خود رنج میبرد ولی معلوم نیست چرا باز هم با علم به اینکه در وزن های

مثالینکه برای همیشه باید حسرت سال های طلایی ۱۹۶۱ یوکوهاما و ۱۹۶۵ منچستر را کشید. یوکوهاما شکوه پیروزی تیم ملی کشتی آزاد ایران را برای اولین بار در طول تاریخ کشتی جشن گرفت. پنج مدال طلا، يك مدال نقره و يك مدال برنز تیم ایران را صاحب مقام نخست جهان کرد. این پیروزی پس از شکست تیم کشتی در بازی های المپیک رم نصیب ایران شد. آنگاه بار دیگر تیم ایران در سرایش سقوط افتاد اما چهار سال بعد منچستر تاج پیروزی را بر سر کشتی گیران ایران گذاشت. هر چند پیروزیهای کشتی گیران در منچستر بی مانند یوکوهاما نبود اما تیم ایران با سه مدال طلا و دو مدال نقره مقام اول جهان را احراز کرد.

اکنون هر سال با شروع مسابقات جهانی کشتی هزاران هزار علاقه مند این ورزش مشتاقانه روز و شب نتایج آن را تعقیب می‌کنند و با زیر و رو کردن جدول میخوانند قبل از پایان مسابقات سرنوشت تیم ایران را از پیش محاسبه کنند. تمام آن ها بی صبرانه منتظر خبر پیروزی تیم کشتی ایران هستند، اما دیرگاهی است این مقام دور از دسترس کشتی گیران ما قرار گرفته است. آنها که بیشتر حسابگر هستند با نگاهی کوتاه به شکل تیم ایران قبل از آغاز مسابقات درمی‌یابند که این ترکیب هرگز قادر نیست افتخارات گذشته را تجدید کند.

نیمی از تیم بطور کلی فلج و فاقد ارزش است. سال هاست تیم ایران در وزن های سنگین فقط يك تماشاگرست و اگر شرکت کنند بهی به این مسابقات اعزام

میدارد تنها در جستجوی بخت و اقبال است تا مگر با يك استراحت و برد از کشتی گیران چون آرژانتین، کانادا و غیره چند امتیازی کسب کند. از قضا چند سالی است که دیگر این بخت خوش نیز تیم ایران را همراهی نمی‌کند و کشتی گیران سنگین وزن ما نیز چنان قدرتی ندارند که بدون حمایت «بخت» بتوانند خود کاری از پیش ببرند. در این میان شاید بتوان روی يك چهره سنگین وزن باز حساب کرد. فیلائی کشتی گیر فوق سنگین وزن ایران از سال ها پیش از المپیک ۱۹۶۴ توکیو در کشتی ایران راه یافت. او اکنون پس از سال ها فترت در مسابقات جهانی صوفیه نتایج قابل توجهی بدست آورد و نشان داد که باید به او فرصت بیشتری داده شود. متأسفانه این یکی نه تنها با بخت خوش روبرو نشد بلکه قرعه بد نیز بنامش اصابت کرد و در دوره‌های قدمتی با کشتی گیران شوروی، ترکیه و امریکا روبرو شد و نتایج خوبی از دیدارهایش بدست آورد به ویژه در مقابل الکساندر منوید قهرمان پرتیازیه جهان خوب مبارزه کرد و تا دقیقه هشتم باوی مساوی بود.

بهر حال، از او که بگذریم دیگران واقعا چیزی در حد صفر بودند یعنی شرکت کردن و یا شرکت نکردن آنها هیچگونه تأثیری در وضع امتیازات تیم ایران نداشت. تیم ایران سال هاست از سنگین وزن های خود رنج میبرد ولی معلوم نیست چرا باز هم با علم به اینکه در وزن های

مثالینکه برای همیشه باید حسرت سال های طلایی ۱۹۶۱ یوکوهاما و ۱۹۶۵ منچستر را کشید. یوکوهاما شکوه پیروزی تیم ملی کشتی آزاد ایران را برای اولین بار در طول تاریخ کشتی جشن گرفت. پنج مدال طلا، يك مدال نقره و يك مدال برنز تیم ایران را صاحب مقام نخست جهان کرد. این پیروزی پس از شکست تیم کشتی در بازی های المپیک رم نصیب ایران شد. آنگاه بار دیگر تیم ایران در سرایش سقوط افتاد اما چهار سال بعد منچستر تاج پیروزی را بر سر کشتی گیران ایران گذاشت. هر چند پیروزیهای کشتی گیران در منچستر بی مانند یوکوهاما نبود اما تیم ایران با سه مدال طلا و دو مدال نقره مقام اول جهان را احراز کرد.

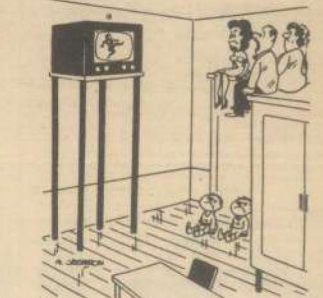
نیمی از تیم بطور کلی فلج و فاقد ارزش است. سال هاست تیم ایران در وزن های سنگین فقط يك تماشاگرست و اگر شرکت کنند بهی به این مسابقات اعزام

# میان پرده

## ویژه تلویزیون به طور کلی



اوهم دنبال تلویزیونی که دیروز از مونت امانت گرفتیم



البته خیلی راحت نیست ولی اقلاً بچه ها انگولکش نمی‌کنن

خانواده و تلویزیون یکی از هنرپیشگان معروف تلویزیون می‌گفت: اشکال عمده کار ما اینه که هر شب تو همه خانواده‌ها هستیم بجز تو خانواده خودمون!

عاشقانه هفته‌های متعددی بود که جوان محجوبی هر شب ساعت هشت به خانه این دختر خانم خوشگلمی آمد، کنار او می‌نست، دستهایش را در دست می‌گرفت و ساکت و آرام هر دو به تلویزیون نگاه می‌کردند. بالاخره يك شب، جوان، دل بندیا زد، آهی کشید، خودش را جمع و جور کرد و با حجب تمام زمزمه‌کنان گفت: عزیزم، مدتهاست که می‌خوام از تو سوالی بکنم. دختر، برافروخته از جا جست و با هیجان گفت: خوب، خوب، بگو ببینم...

ضد الکل دائم‌الخمری با دقت تمام سر تا پای يك برنامه تلویزیونی مبارزه با مشروبات الکلی را تماشای کرد و وقتی برنامه تمام شد گفت: تمام آن ها بی صبرانه منتظر خبر پیروزی تیم کشتی ایران هستند، اما دیرگاهی است این مقام دور از دسترس کشتی گیران ما قرار گرفته است. آنها که بیشتر حسابگر هستند با نگاهی کوتاه به شکل تیم ایران قبل از آغاز مسابقات درمی‌یابند که این ترکیب هرگز قادر نیست افتخارات گذشته را تجدید کند.

وسیله انتقال جمعی زنی به شوهرش گفت: امروز تو روزنامه خوندم که تلویزیون مانع مکالمه افراد خانواده میشه! خیلی حرف ابلیهانه‌ایه! ولی کسی که مقاله‌رو نوشته بود... خفتشو، برنامه تلویزیون داره شروع میشه!

تلویزیون در خانواده بود. یکیشان گفت: هیچ می‌دونم من خرج تحصیل یه پسر و دو می‌دم؟ تا حالا بهم نگفته بودی. پسر خونده‌ته یا از فامیلای بی‌بضاعتونه؟ هیچکدوم، پسر تعمیر کار تلویزیون نمونه!

عبرت انگیز بین قاتر و تلویزیون اختلاف بزرگی هست. قاتر آئینه زندگی است، اما تلویزیون سوراخ کلید آن است!

خاصیت تلویزیون مامور آمار از خانم خانه پرسید: چندتا بچه دارین خانم؟ هشت تا! چندساله‌ان؟ یازدهساله، ده ساله، نه ساله، هشت ساله، هفت ساله، شش ساله، پنج ساله، چهارساله. همین؟ آره، از سه‌سال پیش تلویزیون خریدیم!

وسيله آشنایی تلویزیون وسیله موثر گسترش آشنایی هاست. بخصوص آشنایی با تعمیرگاههای تلویزیون!

عضو مهم خانواده پدر، با تشر و عصیانیت به پسرش که نسوی اتاق مشغول توپ‌بازی بود گفت: بچه بی‌تریت. تو اتاق که جای توپ بازی نیست. ممکنه توپ بخوره تو چشم مامامت. یا بخوره به شیشه تلویزیون. اگه بخوره به تلویزیون که یه جفت کشیده میزمن تو گوشت!

تلویزیون و استاد یکی از استادان دانشگاه، از همانها که معروف به حواس پرتی هستند، به تعمیرگاه تلویزیون تلفن کرد و گفت: ببخشین، من نیمساعت پیش به شما تلفن کردم که تلویزیونمون تصویرش تاز شده. حالامی‌خواستم بگم که عیبش رفع شده. من وزنم عینکامون باهمدیگه عوض شده بود!

يك نوع طعنه تماشاگری در يك مهمانی به یکی از گوینده‌های تلویزیون معرفی شد و به او گفت: چقدر از ملاقات شما خوشحال شدم. تا حالا خیال می‌کردم که عیب از تلویزیون ماست که صورت شمارو کج نشون میده!

رقیب سینما یکی از تهیه‌کنندگان تلویزیونی می‌گفت: تازه فهمیدم که تلویزیون واقعا چه رقیب خطرناکی برای سینما شده. چطور مگه؟

دخترخانمی می‌خواست درغیبت والدینش چهارتا از دوستان پسرش را به خانه بیاورد! مادرش بیه او گفت: این کار علاقه‌انای نیست دختر. چطوری می‌خوای چهارتا جوونو سرگرم کنی که حوصله‌شون سر فره؟ خیلی آسون. سه‌تا شون تلویزیون دوست دارن!

يك نوع نیکو کاری دو تا آقا در اتوبوس صحبتان کرک انداخته





محمد قربانی

اسکندر فیلابی

کیلو وزن پیدا کند و آنها را تربیت کند. چه اگر اینها حتی الفبای کشتی را هم ندانند در آینده نتیجه‌ی بهرآب بهتر از سنگین وزن های فعلی که هنری جز زمین خوردن ندارند نصیب کشتی ایران می‌کنند.

حال اگر مسئولان وحشت دارند یکبار تیم جوانی را به مسابقات جهانی اعزام دارند بهتر است در طول سال کشتی گیران جوان را به مسابقاتی چون جام تفلیس، تاتراس، دانکولوف و غیره بفرستند تا از این راه تجربیاتی نصیب

ایران هیچگونه کار مثبتی صورت نگرفت معمولاً رسم بر اینست که چند ماه به مسابقات مهم تیم ملی هر کشور در چند تماس ملی با کشور های صاحب نام شرکت می‌کنند تا هم رقبای خود را بهتر بشناسند و هم به چگونگی وضع بدنی تیم پی ببرند. درحالیکه آخرین تماس تیم ملی ایران هشت ماه پیش در بازیهای آسیایی بانکوک بود! و مسلماً بازیهای آسیایی نمی‌توانست کیفیت کشتی گیران ما نشان دهد زیرا در کشتی آسیا به‌غیر از ژاپن حریفی برای ایران وجود ندارد.

تیم ملی ایران با این نا آشنایی نسبت به رویدادهای یک سال اخیر کشتی جهان به مسابقات صوفیه رفت. آنگاه در صوفیه دریافت که چقدر وضع کشتی گیران نسبت به سابق تفاوت کرده است. یوسیف حریف بلغاری عبدالله موحد آن یوسیف یکسال پیش نبود. کشتی گیران سبک وزن ترکیه چون گذشته ناتوان نبودند بطوریکه عبدالباقر یکی از امید های ما در مقابل حسن قهرمان کشتی گیر ترک متوقف شد. یعنی حوادثی که هیچکدام را مسئولان فدراسیون پیش بینی نکرده بودند و انتظار آن را هم نداشتند.

تدارک تیم ملی ایران تقریباً هیچ بود. کشتی گیران ایران ناچند روز مانده به شروع مسابقات هنوز نمی‌دانستند کدام یک به عضویت تیم ملی در می‌آیند و حتی تا روی ترازوی وزن کشتی در صوفیه نیز معلوم نبود در وزن ۷۴ کیلو فرهنگدوست باید وزن کشتی کند یا برزگر؟

اردوی تیم ملی ایران در شرایطی نامساعد برگزار شد. وضع غذایی، و خواب و استراحت کشتی گیران بدو غیر قابل تحمل بود. وقتی بیشتر به کم کاری مسئولان پی می‌بریم که بدانیم همین اردوی ناقص نیز فقط بمدت چند روز برقرار بود و متأسفانه کنترلی نیز روی کشتی گیران صورت نمی‌گرفت. با چنین وضعی ما به مسابقات جهانی صوفیه رفتیم تا بار دیگر افتخارات یوکوهاما و منچستر را تجدید کنیم!

ما سال آینده بازیهای المپیک مونیخ را در پیش داریم لذا برای کسب افتخارات گذشته باید از همین فردا شروع کنیم با تدارکی کافی و بینشی عمیق‌تر تیم کشتی ایران را برای فتح رفیع ترین سکوی قهرمانی المپیک آماده سازیم و نگذاریم کاپوس رم و مکریو بار دیگر در مونیخ به سراغ تیم کشتی ایران بیایند.

## ممکن است در برنامه های تلویزیون هاتقیراتی در آخرین تحییرات قبلا از تلویزیون ها اعلام خواهد شد .

## برنامه تلویزیون ملی ایران

### برنامه اول - شبکه :

(همدان - اصفهان .)

### برنامه دوم

### مراکز استان

### رشت

### تبریز

### بندرعباس

### کرمانشاه

### رضایه

### آبادان

### شیراز

### تلویزیون آموزشی

### تلویزیون آمریکا

### رادیو ایران

### رادیو تهران

### رادیو F. M

### از پنجشنبه

### ۱۱ شهریور

### تا چهارشنبه

### ۱۷ شهریورماه ۱۳۵۰

### پنجشنبه ۱۱ شهریورماه

بخش اول

۱۳ آهنگهای روز

۱۳:۱۵ شروع برنامه

۱۳:۱۶ بهداشت

۱۳:۳۰ افونگر

۱۴ اختاپوس

۱۴:۳۰ رقص و آواز هنرمندان اروپائی

۱۴:۴۵ اخبار

بخش دوم

۱۸:۰۴ بازی بازی

۱۸:۳۰ اخبار

۱۸:۴۱ باگربانی

۱۹:۰۵ زنگوله‌ها

۱۹:۳۳ آفرود هیچکاک

استفاده قابل . با شرکت ادوارد اندروز

و به کارگردانی لئوپن .

دکتر روانشناسی برای آزمایش آکمی

بروزنامه میدهد که می‌تواند راه حل برای

کسانی که قصد کشتن همسرانشان را دارند

پیدا کند .

این آگهی حادثه‌ای بوجود می‌آورد که

زندگی دکتر را دستخوش تحول می‌کند به این

ترتیب که ...

۲۰:۳۰ اخبار

۲۱:۳۵ موسیقی ایرانی

۲۲ فیلم سینمائی

بخش دوم

۱۸:۰۴ برنامه مذهبی بمناسبت ولادت

حضرت امیرالمؤمنین

تلویزیون ملی ایران بمناسبت روز ولادت

با سعادت حضرت علی علیه السلام پیشوای

شیعیان جهان برنامه خاصی از سراسر شبکه

های تلویزیونی پخش می‌کند .

۱۸:۳۰ اخبار

۱۸:۴۱ سرزمینها

۱۹:۰۵ روح کاپیتان گرگ

۱۹:۳۳ مجله نگاه

۲۰:۳۰ دنیای يك زن

۲۰:۳۰ اخبار

۲۱:۳۵ میلیاردر

کلی بخیوی گوینده تلویزیون ملی  
کارگاه موسیقی  
۱۳۳۴  
۱۴ کیشکان

### رویداد های ایران و جهان

۱۵:۳۰ فیلم سینمائی

۱۷:۰۵ فوتبال

۱۸ واریته

مورس بیرو - سوفی دماره - ژاکلین

مانان - ژاکمارتن - ژان پواره - و میری مانیو

بهمراه خوانندگان دیگر ، واریته جالبی

ارائه میدهند .

۱۸:۳۰ ستارگان

۱۹ رنگارنگ

۱۹:۳۰ شما و تلویزیون

۲۰ موسیقی ایرانی

۲۰:۳۰ اخبار

۲۱:۳۵ اختاپوس

۲۲:۰۵ غرب وحشی

شبته ۱۳ شهریورماه

بخش اول

۱۳ آهنگهای روز

۱۳:۱۵ شروع برنامه

۱۳:۱۶ کارگر

۱۳:۳۰ بیوتین پلیس

۱۴ هالیوود و ستارگان

۱۴:۳۰ موسیقی اصیل ایرانی

۱۴:۴۵ اخبار

بخش دوم

۱۸:۰۴ برنامه مذهبی بمناسبت ولادت

حضرت امیرالمؤمنین

تلویزیون ملی ایران بمناسبت روز ولادت

با سعادت حضرت علی علیه السلام پیشوای

شیعیان جهان برنامه خاصی از سراسر شبکه

های تلویزیونی پخش می‌کند .

۱۸:۳۰ اخبار

۱۸:۴۱ سرزمینها

۱۹:۰۵ روح کاپیتان گرگ

۱۹:۳۳ مجله نگاه

۲۰:۳۰ دنیای يك زن

۲۰:۳۰ اخبار

۲۱:۳۵ میلیاردر

۲۱:۴۰ چهره ایران

۲۲:۱۵ شعله های پایدار

۲۲:۳۰ روزهای زندگی

کلی بخیوی گوینده تلویزیون ملی  
کارگاه موسیقی  
۱۳۳۴  
۱۴ کیشکان

## برنامه اول شبکه (همدان - اصفهان)

### یکشنبه ۱۴ شهریورماه

بخش اول

۱۳ آهنگهای روز

۱۳:۱۵ شروع برنامه

۱۳:۱۶ حفاظت و ایمنی

۱۳:۳۰ دختر شاه پریان

۱۴ ادبیات جهان

۱۴:۳۰ واریته

۱۴:۴۵ اخبار

بخش دوم

۱۸:۰۴ کارتون

۱۸:۳۰ اخبار

۱۸:۴۱ آفاخره

۱۹:۰۵ موسیقی ایرانی

۱۹:۳۳ روزها و روزنامه‌ها

۲۰ گوزشت ترداد

۲۰:۳۰ اخبار

۲۱:۳۵ روکامبول

۲۱:۴۰ مسابقه جایزه بزرگ

دانش آموزان منتخب دبیرستانهای عطار

و ارس به مبارزه می‌پردازند. تا بسا کسب

امتیازات بیشتر برنده مسابقه معلومات عمومی

جایزه بزرگ شوند .

۲۲:۱۵ واریته شش و هشت

در برنامه این هفته رامش ترانه های

میتونی مشت منو وا بکنی - دختر ابلانی -

یاد بچگی را می‌خواند ، مامیس - کیوان -

گیتی هم برای ملائمتان غروب مشق -

ظالم بلا - برگهای زرد را اجرا می‌کنند .

۱۸:۳۰ اخبار

۱۸:۴۱ سرزمینها

۱۹:۰۵ روح کاپیتان گرگ

۱۹:۳۳ مجله نگاه

۲۰:۳۰ دنیای يك زن

۲۰:۳۰ اخبار

۲۱:۳۵ میلیاردر

کلی بخیوی گوینده تلویزیون ملی  
کارگاه موسیقی  
۱۳۳۴  
۱۴ کیشکان

۲۱:۴۰ چهره ایران

۲۲:۱۵ شعله های پایدار

۲۲:۳۰ روزهای زندگی

کلی بخیوی گوینده تلویزیون ملی  
کارگاه موسیقی  
۱۳۳۴  
۱۴ کیشکان

۲۱:۴۰ چهره ایران

۲۲:۱۵ شعله های پایدار

۲۲:۳۰ روزهای زندگی

کلی بخیوی گوینده تلویزیون ملی  
کارگاه موسیقی  
۱۳۳۴  
۱۴ کیشکان

۲۱:۴۰ چهره ایران

۲۲:۱۵ شعله های پایدار

۲۲:۳۰ روزهای زندگی

کلی بخیوی گوینده تلویزیون ملی  
کارگاه موسیقی  
۱۳۳۴  
۱۴ کیشکان

۲۱:۴۰ چهره ایران

۲۲:۱۵ شعله های پایدار

۲۲:۳۰ روزهای زندگی

کلی بخیوی گوینده تلویزیون ملی  
کارگاه موسیقی  
۱۳۳۴  
۱۴ کیشکان

۲۱:۴۰ چهره ایران

۲۲:۱۵ شعله های پایدار

۲۲:۳۰ روزهای زندگی

کلی بخیوی گوینده تلویزیون ملی  
کارگاه موسیقی  
۱۳۳۴  
۱۴ کیشکان

۲۱:۴۰ چهره ایران

۲۲:۱۵ شعله های پایدار

۲۲:۳۰ روزهای زندگی

کلی بخیوی گوینده تلویزیون ملی  
کارگاه موسیقی  
۱۳۳۴  
۱۴ کیشکان

۲۱:۴۰ چهره ایران

۲۲:۱۵ شعله های پایدار

۲۲:۳۰ روزهای زندگی

کلی بخیوی گوینده تلویزیون ملی  
کارگاه موسیقی  
۱۳۳۴  
۱۴ کیشکان

۲۱:۴۰ چهره ایران

۲۲:۱۵ شعله های پایدار

۲۲:۳۰ روزهای زندگی

کلی بخیوی گوینده تلویزیون ملی  
کارگاه موسیقی  
۱۳۳۴  
۱۴ کیشکان

۲۱:۴۰ چهره ایران

۲۲:۱۵ شعله های پایدار

۲۲:۳۰ روزهای زندگی

کلی بخیوی گوینده تلویزیون ملی  
کارگاه موسیقی  
۱۳۳۴  
۱۴ کیشکان

۲۱:۴۰ چهره ایران

۲۲:۱۵ شعله های پایدار

۲۲:۳۰ روزهای زندگی

کلی بخیوی گوینده تلویزیون ملی  
کارگاه موسیقی  
۱۳۳۴  
۱۴ کیشکان

۲۱:۴۰ چهره ایران

۲۲:۱۵ شعله های پایدار

۲۲:۳۰ روزهای زندگی

کلی بخیوی گوینده تلویزیون ملی  
کارگاه موسیقی  
۱۳۳۴  
۱۴ کیشکان

۲۱:۴۰ چهره ایران

۲۲:۱۵ شعله های پایدار

۲۲:۳۰ روزهای زندگی

کلی بخیوی گوینده تلویزیون ملی  
کارگاه موسیقی  
۱۳۳۴  
۱۴ کیشکان

۲۱:۴۰ چهره ایران

۲۲:۱۵ شعله های پایدار

۲۲:۳۰ روزهای زندگی

کلی بخیوی گوینده تلویزیون ملی  
کارگاه موسیقی  
۱۳۳۴  
۱۴ کیشکان

۲۱:۴۰ چهره ایران

۲۲:۱۵ شعله های پایدار

۲۲:۳۰ روزهای زندگی

کلی بخیوی گوینده تلویزیون ملی  
کارگاه موسیقی  
۱۳۳۴  
۱۴ کیشکان

۲۱:۴۰ چهره ایران

۲۲:۱۵ شعله های پایدار

۲۲:۳۰ روزهای زندگی

کلی بخیوی گوینده تلویزیون ملی  
کارگاه موسیقی  
۱۳۳۴  
۱۴ کیشکان

۲۱:۴۰ چهره ایران

۲۲:۱۵ شعله های پایدار

۲۲:۳۰ روزهای زندگی

کلی بخیوی گوینده تلویزیون ملی  
کارگاه موسیقی  
۱۳۳۴  
۱۴ کیشکان

۲۱:۴۰ چهره ایران

۲۲:۱۵ شعله های پایدار

۲۲:۳۰ روزهای زندگی

کلی بخیوی گوینده تلویزیون ملی  
کارگاه موسیقی  
۱۳۳۴  
۱۴ کیشکان

۲۱:۴۰ چهره ایران

۲۲:۱۵ شعله های پایدار

۲۲:۳۰ روزهای زندگی

کلی بخیوی گوینده تلویزیون ملی  
کارگاه موسیقی  
۱۳۳۴  
۱۴ کیشکان

۲۱:۴۰ چهره ایران

۲۲:۱۵ شعله های پایدار

۲۲:۳۰ روزهای زندگی

کلی بخیوی گوینده تلویزیون ملی  
کارگاه موسیقی  
۱۳۳۴  
۱۴ کیشکان

۲۱:۴۰ چهره ایران

۲۲:۱۵ شعله های پایدار

۲۲:۳۰ روزهای زندگی

کلی بخیوی گوینده تلویزیون ملی



**دوشنبه ۱۵ شهریورماه**

بخش اول

آهنگهای روز	۱۳
شروع برنامه	۱۳:۱۵
کارگر	۱۳:۱۶
محله پیتون قسمت ۲۷۱	۱۳:۳۰
موسیقی اصیل ایرانی	۱۴
خلبان ارست	۱۴:۱۵
اخبار	۱۴:۴۵

بخش دوم

کارتون	۱۸:۰۴
اخبار	۱۸:۳۰
توسن	۱۸:۴۰
موسیقی ایرانی	۱۹:۰۵
دانش	۱۹:۳۳

«سخت های بدنی و ازدواج با اقوام نزدیک»

بررسی مطالعات دانشمندان پیرامون فعالیت های فیزیکی بدن و آزمایشاتی که می تواند دستگاه تنفس، ازماشات قلب و نحوه متابولیسم و جریان خون را کنترل کند. همراه با بحث درباره ازدواج خانوادگی و خطراتی که کودکان آنان را تهدید می کند.

دور دنیا	۲۰
اخبار	۲۰:۳۰
تفنگدار	۲۱:۳۵

وفای بهمد - کارگردان آرتولد لاون - با شرکت جک کاترز.

ملکین، مرد بیرخوده ای را بنزد دکتر شهر می برد و برای نجات او در مقابل تهدید های کلاتر شهر مقاومت می کند. مرگ مرد تیر خورده برده از رازی می کشاید که در فیلم وفای بهمد خواهیم دید.

هفت شهر عشق	۲۲
سازمان اس	۲۲:۳۰

**سه شنبه ۱۶ شهریورماه**

بخش اول

آهنگهای روز	۱۳
شروع برنامه	۱۳:۱۵
کانون خانواده	۱۳:۱۶
فیلم	۱۳:۳۲
وارته	۱۳:۳۰
اخبار	۱۴:۴۵

بخش دوم

آموزش کودکان روستایی	۱۷:۵۰
اخبار	۱۸:۳۰
آموزش روستایی	۱۸:۴۵
جانوری علم	۱۹:۳۵
تام سایر	۱۹:۵۷

نام نجیب ( قسمت پنجم ) با شرکت فرداسمت. تام برای انتخاب دختر مورد علاقه اش در میان دو دوست دخترش سرگردان است. اما اشتباهی که یکی از آنان در کلاس درس انجام میدهد او را برای یافتن نتیجه واقعی

باری می کند. **اخبار ۲۰:۳۰**  
**سرکار استوار ۲۱:۳۵**  
**شکوه شاهنشاهی ایران ۲۲:۱۵**  
**فیلم گرفتار ۲۲:۴۵**



صحنه ای از برنامه خانه قهر خانم

**۲۱:۳۵ خانه قهر خانم**  
**۲۲ سال کوروش**

«سال کوروش»، عنوان برنامه ایست که گروه ( ایران زمین ) در برنامه های جشن شاهنشاهی تقدیم می کند. در برنامه این هفته آقای دکتر بهرام فره وشی استاد دانشگاه تهران درباره استوانه کوروش که در بابل یافته شده و اکنون در موزه بریتانیا نگهداری می شود، و همچنین درباره شخصیت کوروش و آدم جشن شاهنشاهی صحبت می کنند. ...  
گوندگی قسمت دوم این برنامه «انگیزه جشن شاهنشاهی» را خانم فیروزه مالک بهمده دارند ...

این برنامه زیر نظر آقای دکتر بهرام فره وشی اداره می شود و تهیه و تنظیم آن بهمده محمد محقق است.

**۲۲:۳۰ روزهای زندگی**  
قسمت های ۲۱۸ - ۲۱۹

**برنامه دوم**

بخش اول

آهنگهای روز	۱۳
شروع برنامه	۱۳:۱۵
فیلم بیگمک	۱۳:۱۶
محله پیتون قسمت ۲۷۲	۱۳:۳۰
جولیا	۱۴
موسیقی اصیل ایرانی	۱۴:۳۰
اخبار	۱۴:۴۵

بخش دوم

آموزش زنان روستایی	۱۸:۰۴
اخبار	۱۸:۳۰
آنچه شما خواسته اید	۱۸:۴۱
گیدتون	۱۹:۰۵
مسابقه هما	۱۹:۵۷
اخبار	۲۰:۳۰

گروه محکومین از نویسنده مشهور چک فرانث کاتکا بترجمه حسن قائمیان و به کارگردانی شاهرخ قائم مقامی اجرا می شود. بازیگران این نمایش قائم مقامی - سیدین نور و کارگردان فنی مهستی افشار است.

گروه محکومین بازگویی است از درد و آلامی که محکومین به مرگ در میان آلات و ابزار شکنجه می کشیدند تا ضمن اقیاع حس جاه طلبی شکنجه دهندگان اسرار خویش را فاش کنند.

**۲۳:۴۵ بیقرار**  
**اقدام شیرانه**

ماسترز که با گرفتن حق السکوت های کلان زندگی مجللی برای خود فراهم آورده و از طرف سه نفر از اشخاص متنفذ تهدید به مرگ می شود، ملاکبیل برای رهایی این دوست قدیمی چاره ای این چنین می اندیشد. ...

فیلم اقدام شیرانه را فردی فرانسسی با شرکت ریچارد برادفورد کارگردانی کرده

**شنبه ۱۳ شهریورماه**

شروع برنامه	۱۹:۳۰
فیلم ماجرا	۱۹:۳۴
موسیقی ایرانی	۲۰
اخبار	۲۰:۳۰
فیلم سینمایی	۲۱:۱۵

سیاره ممنوع - با شرکت آن فرانسس سفینه ای مأمور سفر به یک سیاره دور افتاده و جستجوی یک حیات علمی است، که تنها با زانماده آن دکتر موربیوس در طی ۱۸ سال اقامت خود در این سیاره موفق به کشف تمدن قدیمی شده است که برده از ماجرای سیاره ممنوع برمیخیزد.

**۲۲:۳۰ وارته**

**یکشنبه ۱۴ شهریورماه**

شروع برنامه	۱۹:۳۰
درجهانما	۱۹:۳۴

برگزاری مراسم عید کریسمس در زادگاه مسیح شهر قدیمی اورشلیم، با شکوه و جلال خاص همراه است. در طی فیلم درجهانما ضمن دیدار از این مرکز، با مراسمی که در استرالیا، اطریش، یونان، آلمان، ژاپن، انگلیس، هلند و مکزیک بمناسبت تولد حضرت مسیح برپا می شود روبرو می شویم.

**۲۰ بازی سرنوشت**  
**۲۰:۳۰ اخبار**

موسیقی اصیل ایرانی	۲۱:۱۵
سفر به ناشناخته ها	۲۱:۴۵
موسیقی کلاسیک	۲۲:۳۰

گروه آواز خردسالان وین قطعاتی از داکروچه - لودویک زنفل - بنجامین برتین - آنتون بروکز - یک قطعه آواز مجلسی آلب - یوهان اشتراوس را اجرا می کنند.



**دوشنبه ۱۵ شهریورماه**

شروع برنامه	۱۹:۳۰
ادبیات جهان	۱۹:۳۴
وارته	۲۰
اخبار	۲۰:۳۰
گلینیس	۲۱:۱۵

رقصی ده سنت - با شرکت گلینیس جونز یکارگردانی سواک همر. گلینیس با مهارت و هویشاری به جستجوی قاتلی می پردازد که در هنگام رقص به قتل و آدمکشی مبادرت می کند.

**۲۱:۴۰ فیلم ویژه**

کریستف کلمب - با کارگردانی هلن جین راجرز - بررسی اوضاع اسپانیا و فلورانس در سال ۱۴۹۲ زمان امپراطوری فردیناندو ملکه ایزابلا در اسپانیا، و رود کریستف کلمب به پایتخت و اجازه یافتن راه نزدیکتر به هند که منجر به کشف قاره جدید ( آمریکا ) گردید.

**۲۲:۳۰ موسیقی اصیل ایرانی**

**سه شنبه ۱۶ شهریورماه**

شروع برنامه	۱۹:۳۰
موسیقی ایرانی	۱۹:۳۴

**مرکز آبادان**



**پنجشنبه ۱۱ شهریورماه**

قرائت قرآن	۱۷:۴۵
بازی بازی	۱۸:۰۴
اخبار	۱۸:۳۰
همایگان	۱۸:۴۰
زنگوله ها	۱۹:۰۵
آلفرد هیچکاک	۱۹:۳۳
اخبار سراسری و خوزستان	۲۰:۳۰
موسیقی ایرانی	۲۱:۳۵
فیلم سینمایی	۲۲
التهاب	۲۳:۳۰

**جمعه ۱۲ شهریورماه**

قرائت قرآن	۱۴:۱۵
اذان ظهر	۱۴:۳۵
سخنرانی مذهبی	۱۴:۳۲
کارتون	۱۴

۱۳:۳۴ کارگاه موسیقی کودکان قسمتی از داستان بامبسی را بصورت اپرت به اجرا در می آورند و سپس مربی در کارگاه سرود های داستان را برای بچه های علاقمند تکرار می کند.

**۱۴ کیهکشان**  
**مردان مکانیکی**

اسمیت می کوشد مواد شیمیایی برای سوخت تهیه کند ولی گرفتار آدم آهنی های کوچولویی می شود که برای ریاست خود آدم آهنی خانواده را بیستون را طلب می کنند. آیا خانواده با این کارمواقت می کند و یا چاره دیگری میانندیشد در فیلم مردان مکانیکی خواهیم دید.

رویداد های ایران و جهان	۱۵
فیلم سینمایی	۱۵:۳۰
فوتبال	۱۷:۰۵
وارته	۱۸
ستارگان	۱۸:۳۰
رتکارنگ	۱۹
شما و تلویزیون	۱۹:۳۰

**چهارشنبه ۱۷ شهریورماه**

شروع برنامه	۱۹:۳۰
رازیقا	۱۹:۳۴
بررسی هشتمین شگفتی جهان	۲۰
جنگ بزرگ	۲۰:۳۰
اخبار	۲۱:۱۵
موسیقی ایرانی	۲۱:۴۰
روهاید	۲۲:۳۰
دانش	۲۲:۳۰



زینا خواننده تلویزیون ملی

**۲۰ جون آلیسون**

فرار - با شرکت جون آلیسون دختری که از همکاری پدرش با کاتکستر آگاه است، برای نجات پدر به پلیس متوسل می شود و خود را در دام خطرناک قاچاقچی ها میاندازد.

اخبار	۲۰:۳۰
نگاهی بگذشته	۲۱:۱۵
کاوش	۲۱:۳۰
سنگ های ماه	

سفری به چین در سال ۱۶۶۰ با وسایل نقلیه کندرو و بررسی از زندگی مردم چین و آشنایی با صنایع و آثار هنری آنان.

مدافضان	۲۱:۴۰
ایران زمین	۲۲:۳۰



ژاله کاظمی مجری « شما و تلویزیون »



۲۰ موسیقی ایرانی  
پریسا - عمادام ، هنرمندان اداره کل  
فعالیت های هنری فرهنگ و هنر دو برنامه  
موسیقی بهرامی از کسب عمادام و میاس  
خوشدل دوازده اجرا می کنند .



۲۰ اخبار سراسری و خوزستان  
۲۱۲۵ اختاپوس  
۲۲۰۵ غرب وحشی  
۲۳۱۰ وارثه تام جوئر

شنبه ۱۳ شهریورماه

۱۷۴۵ قرائت قرآن  
۱۸۰۴ برنامه مذهبی بناسبت ولادت  
حضرت امیرالمومنین  
۱۸۳۰ اخبار  
۱۸۴۱ همایگان  
۱۹۰۵ روح کایتان گرگ

«یک جام شراب» بکارگردانی آیدالوینو  
با شرکت هوپ لنج - آدوارد مولار -  
کاپیتان از خانم میوایر برای خوردن  
مشروب دعوت می کند ولی خانم میوایر بعلت  
گرفتاریهای بی دوبری که در فیلم می بینیم موفق  
به قبول این دعوت نمی شود .

۱۹۳۳ مجله نگاه

مجله نگاه با تقارن جشنهای دوهزار  
پانصدمین سال شاهنشاهی ایران دوباره کورش  
و پاسارگاد شهر تاریخی هخامنشیان آغاز می  
شود ، و تمبر های یادبود جشن و آثاری از  
هنر ایران عرضه می گردد .

دوشنبه ۱۵ شهریورماه

۱۷۴۵ قرائت قرآن  
۱۸۰۴ کارتون  
۱۸۳۰ اخبار  
۱۸۴۱ همایگان  
۱۹۰۵ موسیقی ایرانی  
۱۹۳۳ دانش  
۲۰ دور دنیا  
۲۰۳۰ اخبار سراسری و خوزستان  
۲۱۱۵ موسیقی تلویزیون خلیج فارس  
۲۲ هفت شهر عشق  
۲۳۳۰ سازمان اس

مردی با ماسک کارگردان سیریل فرانکل  
با شرکت پیتروین گارد - لول فابیانی -  
گروه سازمان اس با طرح نقشه جالبی  
برده از ماجرای قتل مرد متنفذ و بولداری  
برمیدارند .

۲۳۳۰ انسانها

سه شنبه ۱۶ شهریورماه

۱۷۳۲ تلاوت قرآن  
۱۷۵۰ آموزش کودکان روستایی  
۱۸۳۰ اخبار  
۱۸۴۳ آموزش روستایی  
۱۹۲۵ جادوی علم  
۱۹۵۷ تامسایر  
۲۰۳۰ اخبار سراسری و استان خوزستان

اسرائلدا که بکلم گوشت از مرگ  
رهایی یافته و در کلیسا پنهان شده . سعی  
می کند با فردی تماس پیدا کند تا وسیله ای  
برای نجات خود فراهم آورد .

۲۰۳۰ اخبار سراسری و خوزستان  
۲۱۱۵ روزهای زندگی  
۲۲۱۰ مسابقه جازه بزرگ  
۲۲۴۰ فیلم سینمایی

مرکز بندر عباس



صحنه ای از برنامه دانش بالکی

پنجشنبه ۱۱ شهریورماه

۱۳ رویداد های هفته  
۱۳۳۰ موسیقی شاد ایرانی  
۱۴ دانش بالکی  
۱۵ فیلم مستند  
۱۵۳۰ سینمایی  
۱۷ فوتبال  
۱۸ موسیقی محلی  
۱۸۳۰ فیلم آژیر  
۱۹ رنگارنگ  
۱۹۳۰ ستارگان  
۲۰ موسیقی فرهنگ و هنر  
۲۰۳۰ اخبار  
۲۱۱۵ اختاپوس  
۲۱۴۵ جشن هنر  
۲۲ فیلم آلفرد هیچکاک

جمعه ۱۲ شهریورماه

۱۱۳۴ کارگاه موسیقی  
۱۲ فیلم کهنشان

شنبه ۱۳ شهریورماه

۱۷۳۰ کارتون  
۱۸ سرزمینها  
۱۸۳۰ بهداشت  
۱۹ روح کایتان گرگ  
۱۹۳۰ مجله نگاه  
۲۰ دنیای يك زن  
۲۰۳۰ اخبار  
۲۱۱۵ میلیاردر  
۲۱۳۰ چهره ایران ( امواج روشن )  
۲۲ بیتون پلیس

یکشنبه ۱۴ شهریورماه

۱۷۳۰ کارتون  
۱۸ نوبالگان  
۱۸۳۰ وارثه شش و هشت  
۱۹ ایران زمین  
۱۹۳۰ کنت مونت کریستو  
۲۰ جولیا  
۲۰۳۰ اخبار  
۲۱۱۵ روگامبول  
۲۱۳۰ موسیقی محلی  
۲۲ فیلم سینمایی

۲۱۳۵ سرکار استوار  
۲۲۱۵ شکوه شاهنشاهی ایران  
۲۳۴۵ فیلم گرفتار

حس بون چه کسی برای شام میاید ؟  
بکارگردانی بروس کسلر و با شرکت  
رابرت واگنر - دانائینترز - الکساندری ،  
الکساندرماندی برای گذراندن تعطیلات به  
رومیروند اما احتیاج اعضای سیا او را وامی -  
دارد که در اجرای نقشه فرار دختر جوانی  
از اروپای شرقی به ایالات متحده امریکا  
دخالت کند .

چهارشنبه ۱۷ شهریورماه

۱۷۴۵ قرائت قرآن  
۱۸۰۴ آموزش زنان روستایی  
۱۸۳۰ اخبار  
۱۸۴۱ همایگان  
۱۹۰۵ گیدئون

« آتش افروز » با شرکت جان گرگسون  
- الکساندر داویون - بکارگردانی روی بیکر -  
براون که در طی يك حادثه آتش سوزی  
زن و دخترش را از دست داده برای فراموشی  
این خاطره دندانک شهبای چهارشنبه با نقشه  
معینی آتش سوزی بپا می کند ، عدم تعادل  
روحی براون و گفتگوی او با مروسک نیم  
سوخته دخترش وسیله ایست برای کشف  
حقیقت و راهمایی پلیس .

۱۹۵۷ مسابقه هما  
۲۰۳۰ اخبار سراسری و استان خوزستان  
۲۱۳۵ خانه قمر خانم  
۲۲ سال کورش  
۲۳۳۰ بیتون پلیس  
۲۳۴۰ موسیقی تلویزیون خلیج فارس

پنجشنبه ۱۱ شهریورماه

۱۶۳۰ کارتون  
۱۷ سرزمین عجایب  
۱۸ دامی و پسر  
۱۸۳۰ وارثه  
۱۸۴۵ اخبار استان  
۱۹ زنگوله ها  
۱۹۳۰ هالیوود و ستارگان  
۲۰ اختاپوس  
۲۰۳۰ اخبار سراسری و استان  
۲۱ آذربایجان  
۲۱ داستانهای جاوید ادب ایران



داستانهای جاوید ادب پاریس

دوشنبه ۱۵ شهریورماه

۱۹۳۰ دور دنیا  
۳۰ تاتر  
۲۰۳۰ اخبار  
۲۱۱۵ عشق روی پشت بام  
۲۱۴۵ هفت شهر عشق  
۲۲۱۵ سازمان اس



صحنه ای از فیلم کنت مونت کریستو

سه شنبه ۱۶ شهریورماه

۱۷ آموزش روستایی  
۱۸۳۰ مسابقه نقاشی کودکان  
۱۹ آفاخره  
۱۹۳۰ جادوی علم  
۲۰ ملیسا  
۲۰۳۰ اخبار  
۲۱۱۵ سرکار استوار  
۲۲ فیلم سینمایی

چهارشنبه ۱۷ شهریورماه

۱۷۳۰ آموزش زنان روستایی  
۱۸ کارتون  
۱۸۳۰ آنچه شما خواسته اید  
۱۹ وارثه  
۱۹۳۰ گزارش استرنج  
۲۰۳۰ اخبار  
۲۱۱۵ مدرسه عالی تلویزیون  
۲۱۳۰ خانه قمر خانم  
۲۲ بیتون پلیس

مرکز تبریز



۲۲ موسیقی ایرانی  
۲۲۳۰ فیلم سینمایی

شنبه ۱۳ شهریورماه

۱۷ اعلام برنامه + کارتون  
۱۷۳۰ بازی بازی  
۱۸ جادوی علم  
۱۸۳۰ وارثه  
۱۸۴۵ اخبار استان  
۱۹ حقیقت  
۱۹۳۰ غرب وحشی  
۲۰۳۰ اخبار سراسری و استان  
آذربایجان  
۲۱ چهره ایران  
۲۱۳۰ مجله بیتون  
۲۲۳۰ موسیقی ایرانی

جمعه ۱۲ شهریورماه

۹ اعلام برنامه + موسیقی نوجوانان  
۹۳۰ سیمارون  
۱۱ موسیقی شاد ایرانی  
۱۱۳۰ پایان بخش اول  
بخش دوم

یکشنبه ۱۴ شهریورماه

۱۷ اعلام برنامه + کارتون باگربانی  
۱۷۳۰ آقا خرجه  
۱۸ آنچه شما خواسته اید  
۱۸ کاوش  
۱۸۳۰ اخبار استان

۱۹ نغمه ها  
۱۹۳۰ مدافهان  
۲۰۳۰ اخبار سراسری و استان  
آذربایجان  
۲۱ موسیقی کلاسیک  
۲۱۳۰ فیلم سینمایی

دوشنبه ۱۵ شهریورماه

۱۷ اعلام برنامه + کارتون و آموزش  
کودکان روستایی  
۱۸ جولیا  
۱۸۳۰ وارثه  
۱۸۴۵ اخبار استان  
۱۹ بیقرار  
۲۰ ایران زمین  
۲۰۳۰ اخبار سراسری و استان  
آذربایجان  
۲۱ مجله بیتون  
۲۲ سرکار استوار



سه‌شنبه ۱۶ شهریورماه

- ۱۷ اعلام برنامه + آموزش روستایی
- ۱۸ داستان سفر
- ۱۸٫۳۰ نگاهی به گذشته
- ۱۸٫۴۵ اخبار استان
- ۱۹ وارثه شش و هشت
- ۱۹٫۳۰ تابستان گرم و طولانی
- ۲۰٫۳۰ اخبار سراسری و استان

- آذربایجان
- ۲۱ موسیقی ایرانی
- ۲۱٫۳۰ فیلم سینمایی

چهارشنبه ۱۷ شهریورماه

- ۱۷ اعلام برنامه + آموزش زنان روستایی

- ۱۷٫۳۰ تونس
- ۱۸ سرزمینها
- ۱۸٫۳۰ ساز تنها
- ۱۸٫۴۵ اخبار استان
- ۱۹ مجله نگاه
- ۱۹٫۳۰ روهاید
- ۲۰٫۳۰ اخبار سراسری و استان
- آذربایجان
- ۲۱ مجله پیتون
- ۲۲ پهلوانان



ایرج قهرمانی در مجموعه پهلوانان

مرکز دشت

- ۲۱٫۱۵ میلیارد
- ۲۱٫۳۰ چهره‌ی ایران
- ۲۲ پیتون پلیس
- ۲۳ موسیقی فرهنگ و هنر

یکشنبه ۱۴ شهریورماه

- ۱۸٫۱۵ کارتون
- ۱۸٫۳۰ آقاختره
- ۱۹ وارثه شش و هشت
- ۱۹٫۳۰ ایراندزمین
- ۲۰ گوژبشت نتردام
- ۲۰٫۳۰ اخبار سراسری و گیلان



صحنه‌ای از برنامه بازی بازی

پنجشنبه ۱۱ شهریورماه

- ۱۵٫۳۰ فیلم سینمایی
- ۱۷ فوتبال
- ۱۸٫۳۰ وارثه
- ۱۹ از دیدگاه شما ( محلی )
- ۱۹٫۳۰ ستارگان
- ۲۰ موسیقی فرهنگ و هنر
- ۲۰٫۳۰ اخبار سراسری و گیلان
- ۲۱٫۱۵ اختاپوس
- ۲۱٫۴۵ جشن هنر
- ۲۲ گرفتار
- ۱۸٫۱۵ بازی بازی
- ۱۸٫۴۵ باگربانی
- ۱۹ زنگوله‌ها
- ۱۹٫۳۰ راه‌آهن
- ۲۰٫۳۰ اخبار سراسری و گیلان
- ۲۱٫۱۵ موسیقی ایرانی
- ۲۱٫۴۵ فیلم سینمایی هفته

شنبه ۱۳ شهریورماه

- ۱۸٫۱۵ کارتون
- ۱۸٫۳۰ سرزمینها
- ۱۹ روح کابیتان گرگ
- ۱۹٫۳۰ مجله نگاه
- ۲۰ دنیای یک زن
- ۲۰٫۳۰ اخبار سراسری و گیلان

- دوشنبه ۱۵ شهریورماه
- ۱۸٫۱۵ کارتون
- ۱۸٫۳۰ تونس
- ۱۹ موسیقی شاد ایرانی



ضبط برنامه در فرستنده گیلان

- ۲۱٫۱۵ روکامبول
- ۲۱٫۳۰ فیلم در نبرد زندگی
- ۲۲ روزها و روزنامه‌ها

چهارشنبه ۱۷ شهریورماه

- ۱۸ کارتون
- ۱۸٫۴۵ آنچه شما خواسته‌اید
- ۱۹٫۰۵ برنامه جوانان ( محلی )
- ۱۹٫۳۰ گزارش استرنج
- ۲۰٫۳۰ اخبار سراسری و گیلان
- ۲۱٫۱۵ مدرسه عالی تلویزیون
- ۲۱٫۳۰ خانه قهرخانم
- ۲۲ پیتون پلیس

پنجشنبه ۱۱ شهریورماه

- ۱۸ بازی بازی
- ۱۸٫۳۰ اخبار
- ۱۸٫۴۵ باگربانی
- ۱۹ زنگوله‌ها
- ۱۹٫۳۰ راه‌آهن
- ۲۰٫۳۰ اخبار سراسری و رضائیه
- ۲۱٫۱۵ موسیقی ایرانی
- ۲۱٫۴۵ فیلم سینمایی

جمعه ۱۲ شهریورماه

- ۱۳٫۳۰ کارگاه موسیقی
- ۱۴ کپکشان
- ۱۵ رویدادها
- ۱۵٫۳۰ فیلم سینمایی
- ۱۷ فوتبال
- ۱۸٫۳۰ وارثه
- ۱۸٫۴۵ آژیر
- ۱۹ از هم‌رنگ ( تولید محلی )
- ۱۹٫۳۰ ستارگان
- ۲۰ موسیقی محلی
- ۲۰٫۳۰ اخبار سراسری و رضائیه
- ۲۱٫۱۵ اختاپوس



صحنه‌ای از برنامه اختاپوس

پنجشنبه ۱۱ شهریورماه

- ۱۷٫۳۰ مضطک قلبی
- ۱۷٫۴۵ سرزمین عجایب
- ۱۸٫۳۰ فیلم ماجرا
- ۱۹ رانده شده
- ۲۰ موسیقی ایرانی
- ۲۰٫۳۰ اخبار
- ۲۱ آنچه شما خواسته‌اید
- ۲۱٫۳۰ هفت شهر عشق
- ۲۲ فیلم سینمایی
- ۱۵٫۳۰ بازی بازی
- ۱۶ فیلم سینمایی
- ۱۷٫۳۰ رازبقا
- ۱۸ آقاي‌نواك
- ۱۸٫۵۰ ترانه‌ها

جمعه ۱۳ شهریورماه

- ۲۱٫۳۰ کارتون
- ۲۱٫۴۰ سرزمینها
- ۱۹ روح کابیتان گرگ
- ۱۹٫۳۰ مجله نگاه
- ۲۰ دنیای یک زن
- ۲۰٫۳۰ اخبار سراسری و گیلان

- دوشنبه ۱۵ شهریورماه
- ۱۸ کارتون

یکشنبه ۱۴ شهریورماه

- ۱۸ کارتون
- ۱۸٫۳۰ اخبار
- ۱۸٫۴۵ آقاختره
- ۱۹ وارثه شش و هشت
- ۱۹٫۳۰ ایران زمین
- ۲۰ گت موت کریستو
- ۲۰٫۳۰ اخبار سراسری و رضائیه
- ۲۱٫۱۵ روکامبول
- ۲۱٫۳۰ مسابقه‌جایزه بزرگ ( تولید محلی )
- ۲۲ موسیقی ایرانی
- ۲۲٫۳۰ روزها و روزنامه‌ها

دوشنبه ۱۵ شهریورماه

- ۱۸ کارتون

مرکز رضائیه

- ۱۸٫۳۰ اخبار
- ۱۸٫۴۵ تونس
- ۱۹ موسیقی شاد ایرانی
- ۱۹٫۳۰ دانش
- ۲۰ دور دنیا
- ۲۰٫۳۰ اخبار سراسری و رضائیه
- ۲۱٫۱۵ عشق روی پشت بام
- ۲۱٫۴۵ هفت شهر عشق
- ۲۲٫۱۵ سازمان اس

چهارشنبه ۱۷ شهریورماه

- ۱۸ آموزش زنان روستایی
- ۱۸٫۳۰ اخبار
- ۱۸٫۴۵ آنچه شما خواسته‌اید
- ۱۹ وارثه
- ۱۹٫۳۰ گزارش استرنج
- ۲۰٫۳۰ اخبار سراسری و رضائیه
- ۲۱٫۱۵ مدرسه عالی تلویزیون
- ۲۱٫۳۰ خانه قهرخانم
- ۲۲٫۱۵ روزهای زندگی

سه‌شنبه ۱۶ شهریورماه

- ۱۷٫۳۰ آموزش کودکان روستایی
- ۱۸٫۳۰ اخبار
- ۱۸٫۴۵ آموزش روستایی
- ۱۹٫۳۰ جادوی علم
- ۲۰ ملیا



مرجان خواننده تلویزیون ملی

مرکز کرمانشاه

شنبه ۱۳ شهریورماه

- ۱۷٫۳۰ موسیقی و کودک
- ۱۸ آقاختره
- ۱۸٫۳۰ دانش
- ۱۹ غرب وحشی
- ۲۰ موسیقی محلی
- ۲۰٫۳۰ اخبار

- ۱۹ دختر شاه پریان
- ۱۹٫۳۰ رویداد های هفته
- ۲۰ موسیقی ایرانی
- ۲۰٫۳۰ اخبار
- ۲۱ جون آلیسون
- ۲۱٫۳۰ ترانه‌ها
- ۲۱٫۴۰ یونین هفته ( محلی )
- ۲۲ اختاپوس
- ۲۲٫۳۰ فیلم جاد



۲۱ محله پیتون  
۲۲ چهره ایران  
۲۲:۳۰ فیلم انتخابی هفته

**یکشنبه ۱۴ شهریور ماه**

۱۷:۳۰ مضطک قلمی  
۱۷:۴۵ کهکشان  
۱۸:۳۰ روستائیان ( محلی )  
۱۹:۳۰ سرکار استوار  
۲۰ روح کایتان گرگ  
۲۰:۳۰ اخبار  
۲۱ موسیقی ایرانی  
۲۱:۳۰ ادبیات جهان  
۲۲ مسابقه چهره ها ( محلی )  
۲۲:۳۰ فیلم سینمایی

**دوشنبه ۱۵ شهریور ماه**

۱۷:۳۰ کیمیا  
۱۸ جادوی علم  
۱۸:۳۰ رنگارنگ  
۱۹ نسل جدید  
۲۰ نغمه‌ها  
۲۰:۳۰ اخبار  
۲۱ محله پیتون  
۲۲ تلویزیون و تماشاگران ( محلی )  
۲۲:۳۰ آخرین مهلت

**سه‌شنبه ۱۶ شهریور ماه**

۱۷:۳۰ چکار کم

۱۸ مسابقه زنگ تفریح ( محلی )  
۱۸:۳۰ ستارگان



چین باول در فیلم ستارگان  
۱۹ روه‌اید  
۲۰ موسیقی کلاسیک  
۲۰:۳۰ اخبار

۲۱ سرکار استوار  
۲۱:۴۵ ترانه‌ها  
۲۲ ایران زمین  
۲۲:۳۰ دکتر بن کیسی

**چهارشنبه ۱۷ شهریور ماه**

۱۷:۳۰ تونس  
۱۸ سرزمینها  
۱۸:۳۰ روستائیان ( محلی )  
۱۹:۳۰ جولیا  
۲۰ موسیقی ایرانی  
۲۰:۳۰ اخبار  
۲۱ محله پیتون  
۲۲ پلیس و مردم ( محلی )  
۲۲:۱۵ مسابقات ورزشی

**مرکز شیراز**



**پنجشنبه ۱۱ شهریور ماه**

۱۸:۰۴ کودکان ( محلی )  
۱۸:۳۰ اخبار  
۱۸:۴۱ کارتون باگربانی  
۱۹:۰۵ شما و تلویزیون ( محلی )  
۱۹:۳۳ آلفرد هیچکاک  
۲۰:۳۰ اخبار سراسری و استان فارس  
۲۱:۲۵ موسیقی ایرانی  
۲۲ فیلم سینمایی

**جمعه ۱۲ شهریور ماه**

۱۳ زمین و شگفتیهای زندگی  
۱۳:۳۴ کارگاه موسیقی و کارتون  
۱۴ کهکشان  
۱۵ رویداد های ایران و جهان  
۱۵:۳۰ فیلم سینمایی  
۱۷:۰۵ فوتبال  
۱۸ واریته  
۱۸:۳۰ ستارگان

قمارباز - باشکرتشارل بوابه بکارگردانی وی کلیشو .

اندروس قمارباز حرفه‌ای که با تقلب در قمار مدت پنجاه سال در زندان بسر برده پس از آزادی مورد حمایت رئیس باشگاه قرار می‌گیرد تا از تقلب دوری جلوگیری کند .

**۱۹ رنگارنگ**

۱۹:۳۰ شما و تلویزیون  
۲۰ موسیقی ایرانی  
۲۰:۳۰ اخبار سراسری و استان فارس  
۲۱:۲۵ اختاپوس  
۲۲:۰۵ غرب وحشی

زن بی‌سر بکارگردانی روزلند جویز با شرکت رابرت کراسنرسمارتین . عبدالصن با حمل و کشت مقصدار

**تلویزیون آموزشی**

پنجشنبه	شنبه	دوشنبه
۱۴ ترانه‌ها و چشم‌اندازها ۱۴:۲۵ سلام شاعشاهی ۱۴:۳۰ نوجوانان ۱۵ روش تدریس ریاضی دبستانی ۱۵:۱۵ گوناگون ۱۵:۲۰ طبیع ششم ۱۵:۵۵ زنگ تفریح ۱۶:۱۰ ریاضی ششم ۱۶:۴۵ فیزیک ششم ۱۷:۰۵ شیمی ششم ۱۷:۲۰ زنگ تفریح ۱۷:۴۵ فیلم آموزشی	۱۴ ترانه‌ها و چشم‌اندازها ۱۴:۲۵ سلام شاعشاهی ۱۴:۳۰ نوجوانان ۱۵ بخوانیم و بنویسیم ۱۵:۱۵ مکالمه انگلیسی ۱۵:۲۰ طبیع چهارم ۱۵:۵۵ زنگ تفریح ۱۶:۱۰ ریاضی اول و دوم ۱۶:۴۵ فیزیک اول و دوم ۱۷:۰۵ شیمی اول و دوم ۱۷:۲۰ زنگ تفریح ۱۷:۴۵ فیلم آموزشی	۱۴ ترانه‌ها و چشم‌اندازها ۱۴:۲۵ سلام شاعشاهی ۱۴:۳۰ نوجوانان ۱۵ بخوانیم و بنویسیم ۱۵:۱۵ مکالمه انگلیسی ۱۵:۲۰ طبیع ششم ۱۵:۵۵ زنگ تفریح ۱۶:۱۰ ریاضی ششم ۱۶:۴۵ فیزیک ششم ۱۷:۰۵ شیمی ششم ۱۷:۲۰ زنگ تفریح ۱۷:۴۵ فیلم آموزشی
یکشنبه	دوشنبه	سه‌شنبه
۸ ترانه‌ها و چشم‌اندازها ۸:۲۰ سلام شاعشاهی ( سرود فرهنگ‌اشعار حماسی ) ۸:۴۵ کودکان ۹:۲۰ برنامه هنری	۱۴ ترانه‌ها و چشم‌اندازها ۱۴:۲۵ سلام شاعشاهی ۱۴:۳۰ نوجوانان ۱۵ نوسودان ۱۵:۱۵ مکالمه فرانسه ۱۵:۲۰ طبیع سوم ۱۵:۵۵ زنگ تفریح ۱۶:۱۰ ریاضی اول و دوم	۱۴ ترانه‌ها و چشم‌اندازها ۱۴:۲۵ سلام شاعشاهی ۱۴:۳۰ نوجوانان ۱۵ نوسودان ۱۵:۱۵ مکالمه آلمانی ۱۵:۲۰ طبیع پنجم ۱۵:۵۵ زنگ تفریح ۱۶:۱۰ مسابقه ریاضی ۱۶:۴۵ مسابقه فیزیک ۱۷:۰۵ شیمی پنجم ۱۷:۲۰ زنگ تفریح ۱۷:۴۵ فیلم آموزشی



آزمایشگاه شیمی تلویزیون آموزشی

**جمعه**  
۱۴ ترانه‌ها و چشم‌اندازها  
۱۴:۲۵ سلام شاعشاهی  
۱۴:۳۰ نوجوانان  
۱۵ نوسودان  
۱۵:۱۵ مکالمه فرانسه  
۱۵:۲۰ طبیع سوم  
۱۵:۵۵ زنگ تفریح  
۱۶:۱۰ ریاضی اول و دوم

**چهارشنبه**  
۱۴ ترانه‌ها و چشم‌اندازها  
۱۴:۲۵ سلام شاعشاهی  
۱۴:۳۰ نوجوانان  
۱۵ روش تدریس دبستانی  
۱۵:۱۵ گرامر انگلیسی  
۱۵:۲۰ مسابقه طبیع  
۱۵:۵۵ زنگ تفریح  
۱۶:۱۰ ریاضی پنجم  
۱۶:۴۵ فیزیک پنجم  
۱۷:۰۵ شیمی چهارم  
۱۷:۲۰ Barbara McNair  
۱۷:۴۵ فیلم آموزشی

**پنجشنبه**  
۱۴ ترانه‌ها و چشم‌اندازها  
۱۴:۲۵ سلام شاعشاهی  
۱۴:۳۰ نوجوانان  
۱۵ روش تدریس دبستانی  
۱۵:۱۵ گرامر انگلیسی  
۱۵:۲۰ مسابقه طبیع  
۱۵:۵۵ زنگ تفریح  
۱۶:۱۰ ریاضی پنجم  
۱۶:۴۵ فیزیک پنجم  
۱۷:۰۵ شیمی چهارم  
۱۷:۲۰ Barbara McNair  
۱۷:۴۵ فیلم آموزشی

**شنبه**  
۱۰:۳۰ مسابقه اطلاعات عمومی  
۱۱ برنامه هنری  
۱۲ فیلم سینمایی

**یکشنبه**  
۱۶:۴۵ فیزیک سوم  
۱۷:۰۵ شیمی سوم  
۱۷:۲۰ زنگ تفریح  
۱۷:۴۵ فیلم آموزشی

**دوشنبه**  
۱۶:۴۵ فیزیک سوم  
۱۷:۰۵ شیمی سوم  
۱۷:۲۰ زنگ تفریح  
۱۷:۴۵ فیلم آموزشی

**سه‌شنبه**  
۱۶:۴۵ فیزیک سوم  
۱۷:۰۵ شیمی سوم  
۱۷:۲۰ زنگ تفریح  
۱۷:۴۵ فیلم آموزشی

**چهارشنبه**  
۱۶:۴۵ فیزیک سوم  
۱۷:۰۵ شیمی سوم  
۱۷:۲۰ زنگ تفریح  
۱۷:۴۵ فیلم آموزشی

**پنجشنبه**  
۱۶:۴۵ فیزیک سوم  
۱۷:۰۵ شیمی سوم  
۱۷:۲۰ زنگ تفریح  
۱۷:۴۵ فیلم آموزشی

**یکشنبه**  
۱۶:۴۵ فیزیک سوم  
۱۷:۰۵ شیمی سوم  
۱۷:۲۰ زنگ تفریح  
۱۷:۴۵ فیلم آموزشی

**دوشنبه**  
۱۶:۴۵ فیزیک سوم  
۱۷:۰۵ شیمی سوم  
۱۷:۲۰ زنگ تفریح  
۱۷:۴۵ فیلم آموزشی

**تلویزیون آمریکا AFTV**

به تقاضای خوانندگان ، برنامه تلویزیون آمریکا به زبان انگلیسی چاپ میشود تا شناختن برنامه‌ها با خواندن نام اصلی برای علاقه‌مندان آسان شود .

**THURSDAY**

0800 Sesame Street  
0900 Daniel Boone  
1000 Cartoons  
1030 Animal World  
1100 Sign-Off

1830 Green Acres  
1900 Mayberry RFD  
1930 Flip Wilson  
2030 Perry Mason  
2130 Lloyd Bridges  
2155 C.B.B.  
2200 As It Happened  
2230 Mike Douglas

**SUNDAY**

1330 Hawaii Calls  
1400 National Environment Test  
1500 Matinee Theatre " Carry on Constable"  
1630 Across the 7 Seas  
1700 Flying Fisherman  
1730 To Be Announced  
1800 News  
1815 C.B.B.  
1820 Greatest Fights  
1830 Don Knotts  
1930 Dean Martin  
2030 Burke's Law  
2130 Dragnet  
2155 C.B.B.  
2200 Movie :

1700 Green Acres  
1730 Mayberry RFD  
1800 News  
1815 C.B.B.  
1820 Huddle  
1825 Music Fill  
1830 Daniel Boone  
1930 Andy Williams  
2030 Gunsmoke (L)  
2130 Room 222  
2155 C.B.B.  
2200 Movie :

**MONDAY**

1330 Sacred Heart  
1345 The Christophers  
1400 This is the Life  
1430 Game of the Week  
1700 Roller Games  
1800 News  
1815 C.B.B.  
1820 Urban Forum  
1835 Carol Burnett  
1930 Ed Sullivan  
2030 Bonanza  
2130 The Detectives  
2155 C.B.B.  
2200 Desilu Playhouse (L)

1700 Room 222  
1730 Across 7 Seas  
1800 News  
1815 C.B.B.  
1820 Huddle  
1825 Music Fill  
1830 Julia  
1830 Doris Day  
1930 Barbara McNair  
2030 Bold Ones  
2130 Red Skelton  
2155 C.B.B.  
2200 Boxing

**TUESDAY**

**SATURDAY**

1700 Sesame Street  
1800 News  
1815 C.B.B.  
1820 Huddle  
1825 Music Fill

1700 Julia  
1730 Doris Day  
1800 News  
1815 C.B.B.  
1820 Huddle  
1825 Music Fill  
1830 All American College Show

**WEDNESDAY**

1700 Flying Nunn  
1930 Jim Nabors  
2030 High Chaparral  
2130 Richard Diamond  
2155 C.B.B.  
2200 Off Ramp  
2230 Dick Cavett

1700 Flying Nunn  
1730 Animal World

1800 News  
1815 C.B.B.  
1820 Huddle  
1825 Music Fill  
1830 Glen Campbell  
1930 Laugh In  
2030 Bill Anderson  
2100 Nitecap Theater



# فرستنده رادیوئی F. M.

۲۲ر۳۰ ایرا ( موسیقی آوازی )  
روسی  
- ایتالیایی در الجزیره -



روسی

شنبه ۱۳ شهریورماه

۲۱ ارکستر های بزرگ جهان  
بیل جانسنی  
۲۱ر۳۰ موسیقی جاز  
گوستاو بروم  
۲۲ موسیقی ایرانی  
- ارکستر برنامه سوم :  
برنامه شماره ( ۱۲۶ )  
آواز خوانساری ( شوشتی )  
۲۲ر۳۰ موسیقی کلاسیک  
( موسیقی روی آثار شکسپیر )  
دوژاک  
- سنفونی شماره ۴ در رمینور ،  
اپوس ۱۲

پنجشنبه ۱۱ شهریورماه  
۲۰ ارکستر های بزرگ جهان  
چری ویلین  
۲۰ر۳۰ موسیقی جاز  
موس آلیسن  
۲۱ آهنگهای انتخابی  
۲۲ موسیقی ایرانی  
- ارکستر برنامه سوم :  
برنامه شماره ( ۱۲۲ )  
آواز قوامی ( بختیاری و قسنجانی  
از همایون )  
۲۲ر۳۰ موسیقی کلاسیک  
لوکاتلی  
- کنسرتو گروسو شماره های ۱ تا ۱۶  
۲۴ موسیقی رقص

جمعه ۱۴ شهریورماه

۱۴ موسیقی سبک  
۱۵ آثار برگزیده از آهنگسازان  
بزرگ  
۱۷ آهنگهای انتخابی  
۱۷ر۳۰ موسیقی فولکلوریک  
ایرستان  
۱۸ موسیقی جاز  
جان هاندی  
۱۸ر۳۰ موسیقی فیلم  
ماموریت هنکسبک  
۱۹ ترانه های ایرانی  
( کنسرت و امش )  
۱۹ر۳۰ موسیقی رقص  
ساز تنها  
۲۱ ارکستر های بزرگ جهان  
ماریبیانند  
۲۱ر۳۰ کنسرت خوانندگان خارجی  
پانگ بلاذر  
۲۲ موسیقی ایرانی  
- ارکستر برنامه سوم :  
برنامه شماره ( ۱۰۵ )  
آواز گلپایگانی ( اصفهان )

یکشنبه ۱۴ شهریورماه

۲۱ ارکستر های بزرگ جهان  
آندره کاسلانز  
۲۱ر۳۰ آهنگهای انتخابی  
۲۲ موسیقی ایرانی  
- ارکستر برنامه سوم :  
برنامه شماره ( ۱۰۲ )  
آواز شهیدی ( اصفهان )  
۲۲ر۳۰ موسیقی کلاسیک  
لوکاتلی  
- کنسرتو گروسو  
شماره های ۱۲ تا ۱۷

دوشنبه ۱۵ شهریورماه

۲۱ ارکستر های بزرگ جهان  
پیترو  
۲۱ر۳۰ موسیقی جاز  
امیل ریچاردز  
۲۲ موسیقی ایرانی  
- ارکستر برنامه سوم :  
برنامه شماره ( ۱۲۷ )  
آواز سیاوش ( سه گاه و مخالف )  
پنهون  
- اورتور کینگ استان  
موتزارت  
- کنسرتو برای پیانو وارکستر  
شماره ۲۶ ، در رمازور  
برامس  
- سرناده ۴ اپوس ۱۱ در رمازور



موتزارت

سه شنبه ۱۶ شهریورماه

۲۱ ارکستر های بزرگ جهان  
مانیو « رینگ پورت » باند  
۲۱ر۳۰ آهنگهای انتخابی  
۲۲ موسیقی ایرانی  
- ارکستر برنامه سوم :  
برنامه شماره ( ۱۲۱ )  
آواز ایرج ( بیات ترک )  
۲۲ر۳۰ موسیقی کلاسیک  
هایدن  
- سنفونی اسباب بازی  
- سنفونی شماره ۸۵  
( ملکه )  
موتزارت  
- سرناده در سلمازور  
ک ۵۲۵  
اشتراوس  
- والس ها



هایدن

چهارشنبه ۱۷ شهریورماه

۲۱ ارکستر های بزرگ جهان  
سانی لاتورا  
۲۱ر۳۰ موسیقی جاز  
ماهالیا چکن  
۲۲ موسیقی ایرانی  
- ارکستر برنامه سوم :  
برنامه شماره ( ۱۵۷ )  
آواز وفائی ( سه گاه )  
۲۲ر۳۰ موسیقی کلاسیک  
برامس  
- کنسرتو برای پیانو و ویلن شماره  
۲ در لامازور  
- کنسرتو برای پیانو و ویلن شماره  
۲ در رمینور  
هینلیت  
- کوآرت شماره ۲  
هونگر  
- کوآرت شماره ۲

# رادیو تهران

پنجشنبه ۱۱ شهریورماه

بخش اول  
۶ موسیقی سبک  
۸ر۳۰ برنامه انگلیسی  
۹ر۳۰ برنامه فرانسه  
۱۰ر۳۰ برنامه آلمانی  
۱۱ر۳۰ ترانه های درخواستی  
۱۲ر۳۰ تدریس زبان انگلیسی  
۱۳ر۴۵ ساز تنها

بخش دوم  
۱۷ موسیقی فیلم  
۱۷ر۳۰ ارکستر های بزرگ جهان  
۱۸ تدریس زبان فرانسه  
۱۸ر۱۵ سازهای غربی  
۱۸ر۳۰ موسیقی جاز  
۱۹ پادشاهان در داستانهای کهن  
۲۰ بهترین آهنگهای روز  
۲۰ر۳۰ جهان هنر  
۲۱ موسیقی کلاسیک  
۲۳ تا ۲۲ آهنگهای متنوع غربی

جمعه ۱۴ شهریورماه

بخش اول  
۶ موسیقی سبک  
۸ برنامه گلها  
۸ر۳۰ ارکستر های بزرگ جهان  
۹ آهنگهای متنوع غربی  
۱۰ دفتر آدینه  
۱۳ موسیقی رقص در آمریکای  
لاتین  
۱۳ر۳۰ داستانهای کوتاه از نویسندگان  
بزرگ  
۱۴ در جهان موسیقی  
۱۵ آوای موسیقی  
۱۶ جاز ، موسیقی قرن ما  
۱۷ نمایشنامه برنامه دوم  
۱۸ر۳۰ یک شاخه گل  
۱۹ از کلاسیک تا مدرن  
۲۳ تا ۲۲ آهنگهای متنوع غربی

شنبه ۱۳ شهریورماه

بخش اول  
۶ موسیقی سبک  
۸ر۳۰ برنامه انگلیسی  
۹ر۳۰ برنامه فرانسه  
۱۰ر۳۰ برنامه آلمانی  
۱۱ر۳۰ ترانه های درخواستی  
۱۲ر۳۰ تدریس زبان انگلیسی  
۱۳ر۴۵ ساز تنها

بخش دوم  
۱۷ موسیقی فیلم  
۱۷ر۳۰ ارکستر های بزرگ جهان  
۱۸ تدریس زبان فرانسه  
۱۸ر۱۵ سازهای غربی  
۱۸ر۳۰ موسیقی جاز  
۱۹ سیری در تمدن و فرهنگ ایران  
۱۹ر۳۰ موسیقی  
۲۰ بهترین آهنگهای روز  
۲۰ر۳۰ ادبیات جهان  
۲۱ موسیقی کلاسیک  
۲۳ تا ۲۲ آهنگهای متنوع غربی

یکشنبه ۱۴ شهریورماه

بخش اول  
۶ موسیقی سبک  
۸ر۳۰ برنامه انگلیسی  
۹ر۳۰ برنامه فرانسه  
۱۰ر۳۰ برنامه آلمانی  
۱۱ر۳۰ ترانه های درخواستی  
۱۲ر۳۰ تدریس زبان انگلیسی  
۱۳ر۴۵ ساز تنها

بخش دوم  
۱۷ موسیقی فیلم  
۱۷ر۳۰ ارکستر های بزرگ جهان  
۱۸ تدریس زبان فرانسه  
۱۸ر۱۵ سازهای غربی  
۱۸ر۳۰ موسیقی جاز  
۱۹ پادشاهان در داستانهای کهن  
۲۰ بهترین آهنگهای روز  
۲۰ر۳۰ جهان اندیشه  
۲۱ موسیقی کلاسیک  
۲۳ تا ۲۲ آهنگهای متنوع غربی

دوشنبه ۱۵ شهریورماه

بخش اول  
۶ موسیقی سبک  
۸ر۳۰ برنامه انگلیسی  
۹ر۳۰ برنامه فرانسه  
۱۰ر۳۰ برنامه آلمانی  
۱۱ر۳۰ ترانه های درخواستی  
۱۲ر۳۰ تدریس زبان انگلیسی  
۱۳ر۴۵ ساز تنها

بخش دوم  
۱۷ موسیقی فیلم  
۱۷ر۳۰ ارکستر های بزرگ جهان  
۱۸ تدریس زبان فرانسه  
۱۸ر۱۵ سازهای غربی  
۱۸ر۳۰ موسیقی جاز  
۱۹ سیری در تمدن و فرهنگ ایران  
۱۹ر۳۰ موسیقی  
۲۰ بهترین آهنگهای روز  
۲۰ر۳۰ موسیقی  
۲۱ موسیقی کلاسیک  
۲۳ تا ۲۲ آهنگهای متنوع غربی

سه شنبه ۱۶ شهریورماه

چهارشنبه ۱۷ شهریورماه

بخش اول  
۶ موسیقی سبک  
۸ر۳۰ برنامه انگلیسی  
۹ر۳۰ برنامه فرانسه  
۱۰ر۳۰ برنامه آلمانی  
۱۱ر۳۰ ترانه های درخواستی  
۱۲ر۳۰ تدریس زبان انگلیسی  
۱۳ر۴۵ ساز تنها

بخش دوم  
۱۷ موسیقی فیلم  
۱۷ر۳۰ ارکستر های بزرگ جهان  
۱۸ تدریس زبان فرانسه  
۱۸ر۱۵ سازهای غربی  
۱۸ر۳۰ موسیقی جاز  
۱۹ سیری در تمدن و فرهنگ ایران  
۱۹ر۳۰ موسیقی  
۲۰ بهترین آهنگهای روز  
۲۰ر۳۰ موسیقی  
۲۱ موسیقی کلاسیک  
۲۳ تا ۲۲ آهنگهای متنوع غربی



# تماشای جهان در يك هفته

را هم رقیب ریچارد نیکسون در کنوانسیون حزبی میدانستند. ولی برای خیرگان واضح بود که «لیندسی» در سطحی وسیعتر با نیکسون به رقابت برمیخیزد. لیندسی میدانست که در کنوانسیون حزب جمهوریخواه احتمال پیروزی بر رئیس جمهوری کنونی بسیار اندک است. به همین سبب شهادت پر جنب و جوش نیویورک چند هفته پیش از حزب جمهوریخواه به حزب دمکرات «اسباب کشتی» کرد.

دمکراتها حدود ده تن نامزده بر قدرت برای مبارزه در کنوانسیون حزبی دارند. از جمله «جورج مک گاورن» از داکوتای جنوبی که تاکنون تنها کاندیدای اعلام شده این حزب برای مبارزه انتخاباتی ۱۹۷۲ است، سناتور «دموند ماسکی» از ایالت «میف» که بنظر می آید بیش از دیگران شانس پیروزی در کنوانسیون دارد.

سناتور «ویلیام بروک» از ماساچوست و سناتور «ادوارد کندی» از ماساچوست هم احتمال دارد سرانجام به میدان مبارزه کشیده شوند. سناتور کندی در این هفته یک بار دیگر تأکید کرد که مایل نیست در مبارزه برای احراز نامزدی پست ریاست جمهوری شرکت جوید. ولی آیا این احتمال وجود ندارد که کندی زیر فشار هوادارانش و با ارزیابی حوادثی که پیش خواهد آمد، به میدان مبارزه کشانیده شود؟

اینک وضع «جان لیندسی» در حزب دمکرات مبهم است. «لیندسی» از حمایت کاندید رهبری حزب در همه ایالتها برخوردار نیست، چون وابستگی چندانی به آنها ندارد. اما جاذبه شخصی شهادت نیویورک به مردی خوش صورت، با انرژی فراوان و بدون سابقه ناخوشایند ممکنست گردانندگان حزب دمکرات را وادارد که سرانجام «لیندسی» را برگزینند. بویژه که «لیندسی» بخاطر شور و حرارتی که در مبارزه با آلودگی محیط انجام میدهد، در میان «اکثریت خاموش» آمریکائیان محبوبیتی فراوان دارد. اکثریتی که نه جنگ ویتنام، بلکه انتخابات نوامبر ۱۹۷۲ برگریند.

اگر حادثه نامنتظری روی ندهد روز سوم نوامبر ۱۹۷۲ ریچارد نیکسون راه را بر تسخیر مجدد کاخ سفید میبگشاید. با اینکه در درون حزب جمهوریخواه کسانی که به امید بسیار اندک پیروزی بر نیکسون دل بسته اند. ریچارد نیکسون در سمت راستش «رنالد ریگان» فرماندار کالیفرنیا را دارد و در سمت چپش «پل مک کالوسی» نماینده کالیفرنیا در کنگره را.

«پل مک کالوسی» خواهان برقراری فوری صلح در ویتنام است. تا یکی دو ماه پیش کسانی که به کاندید رهبری حزب جمهوریخواه نزدیک بودند، «جان لیندسی» شهردار نیویورک

شوروی اینک برای ادامه حضور در جهان عرب باید به مردانی چون «معمّر القذافی» و «جعفر النمیری» تکیه کند و چنین اتحادی سرنوشتی نامعلوم در پیش دارد.

اگر اسرائیل امتیازهای فراوانی برای رسیدن به صلح ندهد - که نخواهد داد - اعراب و شوروی به اجبار به هم پیوسته باقی خواهند ماند. گذشته از این اقتصاد و صنایع مصر به شوروی احتیاج دارد. «با اینهمه مرگ ناصر به گمان مصر «لاستامپا» موقعیت شوروی را در جهان عرب متزلزل تر از پیش ساخته است»



نیکسون

## مسابقه تسخیر کاخ سفید

مسابقه «تسخیر کاخ سفید» آغاز شده است. اندکی کمتر از یک سال دیگر مبارزه حزبی در آمریکا آغاز میشود تا کنوانسیونهای احزاب دمکرات و جمهوریخواه نامزدهای خود را برای انتخابات نوامبر ۱۹۷۲ برگزینند.

اگر حادثه نامنتظری روی ندهد روز سوم نوامبر ۱۹۷۲ ریچارد نیکسون راه را بر تسخیر مجدد کاخ سفید میبگشاید. با اینکه در درون حزب جمهوریخواه کسانی که به امید بسیار اندک پیروزی بر نیکسون دل بسته اند. ریچارد نیکسون در سمت راستش «رنالد ریگان» فرماندار کالیفرنیا را دارد و در سمت چپش «پل مک کالوسی» نماینده کالیفرنیا در کنگره را.

«پل مک کالوسی» خواهان برقراری فوری صلح در ویتنام است. تا یکی دو ماه پیش کسانی که به کاندید رهبری حزب جمهوریخواه نزدیک بودند، «جان لیندسی» شهردار نیویورک

قطعه نامه ۲۴۲ شورای امنیت فراتر نمی نهد. قطعه نامه ای که در آن شناسایی حقوق کشورهای منطقه و تخلیه سرزمین ها اشغال شده در جنگ توصیه شده است.

گروه اندکی هم در مصر عقیده دارند که باید بلافاصله جنگ را آغاز کرد. اینان برای تعیین یک خط مشی سیاسی بهیچ روی حاضر نیستند واقعیتها را بحساب آورند.

بهر حال اینک هم دولت آمریکا و هم محافل وابسته به سازمان ملل متحد برین عقیده اند که نباید برای رسیدن به یک توافق شرط زمانی قائل شد. تاریخی تعیین کرد و این خود یک پیروزی برای دیپلماسی اسرائیل است که نه در مورد زمان و نه در مورد «مرزهای مطمئن» نظر مشخصی ابراز نکرده است.

به گمان محافل سیاسی آمریکا در سال ۱۹۷۱ بهرحال تکلیف روابط اعراب و اسرائیل، دست کم برای چند سال آینده روشن خواهد شد، بویژه که رئیس جمهوری مصر بتأکید گفته است سر نوشت جنگ و صلح در ۱۹۷۱ تعیین خواهد شد.

تشکیل فدراسیون اتحاد جماهیر عرب هم از آنجا که مصر را در کنار دو کشور تندرو - لیبی و سوریه - قرار میدهد بروخامت اوضاع افزوده است. در این میان روش آمریکا نقش بسیار مهمی دارد. اسرائیل در واقع به چیزی جز مذاکره مستقیم با اعراب و تصرف بخشی از سرزمینهای اشغال شده تن در نمی دهد و در این موقع اگر از حمایت آمریکا برخوردار شود، موقعیت مستحکمی خواهد داشت.

در این میان مقاله «ساندرو ویولا» فرستاده روزنامه ایتالیایی «لاستامپا» به قاهره خواندنی است: «قاهره همچون چند سال اخیر از ناهمسازی تمایلاتش با واقعیت ها رنج می برد: قاهره اسرائیل را به جنگ تهدید می کند، درحالی که پیشگرایان برای یافتن راه صلح میکوشد و اینک قاهره در برابر متحدش مسکو هم موقعیت مبهم و نامشخصی دارد. قاهره به کمک شوروی متکی است، درحالی که میکوشد خود را از قید و بند وابستگی به مسکو برهاند. . . کشورهای عرب وارد مرحله جدیدی در مبارزه با کمونیسم شده اند که در مصر عزل و بعد محاکمه علی صبری و پاراننش نشانه آنست.» - یادآور شویم که دور جدید محاکمه صبری و پاراننش از آخر این هفته آغاز میشود.

«لاستامپا» اضافه میکند: «صدها میلیون دلاری که شوروی در مصر خرج کرده است، اینک به از میان رفتن تهدید میشود. حوادث سودان میان «سوسیالیسم عرب» و «انقلاب عرب» جدائی افکند و اگر این سوسیالیسم و انقلاب چندسالی همزیستی کردند، تنها بخاطر این بود که اعراب و شوروی به این همزیستی احتیاج داشتند.»

بگمان «لاستامپا» بورژوازی دولتی در برخی از کشورهای عرب به محافظه کاری گرائیده است و میکوشد با «گشایش به غرب» راه را بر کرملین بندد.



انور سادات

## امیدی به توافق نیست

اسرائیل آخرین پیشنهادهای آمریکا را در زمینه گشایش ترعه سوئز رد کرد و بدین ترتیب فعالیت دیپلماسی آمریکا جهت یافتن راه حلی برای بحران خاور میانه عربی، مانند ماموریت «پارینگ» یا شکست زوپرو شد. دیپلماسی آمریکا اینک منتظر مانده است تا در پاییز امسال همزمان با گشایش مجمع عمومی سازمان ملل متحد و در چهارچوب این سازمان یک بار دیگر برای دست یافتن به «توافق کوچک» میان اعراب و اسرائیل کوشش کند.

در قاهره گفته میشود که دولت مصر از واشنگتن خواسته است که تا ۱۰ شهریور سیاست خود را در خاور میانه عربی روشن کند، چون مصر به اقتضای این سیاست با توجه به خط مشی سیاست آمریکا خطوط اصلی سیاست خود را طراحی کنند.

برای قاهره اجلاس هیئت مجمع عمومی اهمیت حیاتی دارد. دیپلماسی مصر اینک میکوشد تعداد هر چه بیشتری از کشورهای جهان را با یک قطعه نامه ضد اسرائیلی موافق سازد. این فعالیت دیپلماتیک همزمان با آغاز کار مجمع عمومی ممکنست با شروع منازعه در کناره های ترعه سوئز همراه گردد، چون به گمان برخی محافل سیاسی مصر، شروع مناصمه، کشورهای مختلف جهان، بویژه قدرت های بزرگ جهان را امیدارد که از همه امکان های خویش برای رفع بحران استفاده کنند تا مبادا کار منازعه به یک جنگ غیر قابل کنترل بکشد.

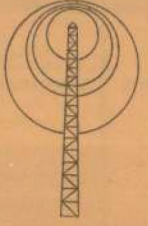
در مصر یک گروه دیگر برین عقیده اند که تمام نیروی کشورشان باید صرف پیروزی در فیرد دیپلماتیک شود. این گروه میکوشد، اگر جنگی در گیرد محدود نگاهداشتن دامنه آن دیگر در قدرت ارتش مصر نیست، اینان علاوه با ملک حسین پادشاه اردن همداستانند که اعراب در یک جنگ دیگر با اسرائیل هم شکست میخورند.

موافقان سیاست «دست یازیدن به جنگ و فیرد دیپلماتیک در یک زمان» میگویند: «مجمع عمومی سازمان ملل متحد با احتمال بسیار زیاد پا را از حدود

# برنامه ویژه روز جمعه

۶ پامداد سلام شامشامی و اعلام خبر	۱۶:۰۰	بگولید و بشنودید	۱۶:۰۰
۷:۰۸ تقویم تاریخ	۱۷	آینه زندگی	۱۷
۷:۱۵ شادی و امید	۱۸	اخبار	۱۸
۷:۲۰ شاد و بامید	۱۸:۰۰	کلروانی از شعر و موسیقی	۱۸:۰۰
۷:۲۵ برنامه کودک	۱۸:۲۰	مسابقه رادپول	۱۸:۲۰
۷:۳۰ نسل آینده	۱۹	اخبار ورزشی	۱۹
۸ اخبار	۱۹:۰۰	موسیقی ایرانی	۱۹:۰۰
۸:۰۵ شعر و رادیو	۲۰	اخبار و تفسیر	۲۰
۱۱:۳۰ کر و انکستر رادپیر ایران	۲۰:۲۰	موسیقی ایرانی	۲۰:۲۰
۱۲ اذان ظهر	۲۱	زیر آسمان کود	۲۱
۱۲:۳۵ رنگها و بیرنگها	۲۱:۲۰	گلها	۲۱:۲۰
۱۳ سیر و سفر	۲۲	اخبار - آسانه آدینه	۲۲
۱۳ نمایشنامه	۲۲:۲۰	ساز تنها	۲۲:۲۰
۱۳:۳۰ گلها	۲۲:۴۰	موسیقی ایرانی	۲۲:۴۰
۱۴ مشروح اخبار و تفسیر	۲۳	اخبار	۲۳
۱۴:۴۰ ساز تنها	۲۳:۰۰	گلها	۲۳:۰۰
۱۵:۱۰ شاهران قصه میگویند	۲۳:۲۰	موسیقی ایرانی	۲۳:۲۰
۱۶ اخبار	۲۴	برنامه مادی	۲۴

# برنامه هفتگی رادیو



## از شنبه تا پنجشنبه

۶ پامداد سلام شامشامی و اعلام برنامه ما	۱۱ اخبار	۱۷:۰۰ آینه زندگی	۲۳:۲۰ موسیقی ایرانی
۷:۰۲ اخبار	۱۱:۱۰ دانستنها	۱۸ اخبار و برنامه دهقان	۲۴ خلاصه اخبار
۷:۰۸ تقویم تاریخ	۱۱:۲۰ موسیقی محلی	۱۹ اخبار ورزشی	ساعت
۷:۱۵ شادی و امید	۱۱:۴۵ سخنرانی مذهبی	۱۹:۰۵ موسیقی	ده دقیقه بعد از نیمه شب برنامه
۷:۲۵ موسیقی نشاط انکیز	۱۲ اذان ظهر	۱۹:۱۵ بحث اپدولوژیک	گلها
۷ اخبار	۱۲:۰۶ نیازمندها	۲۰ اخبار و تفسیر	۴۵ دقیقه بعد از نیمه شب
۷:۱۵ تکلمی به مطبوعات	۱۲:۲۰ کارگران	۲۰:۲۰ تکلمی به مطبوعات	موسیقی ایرانی
۷:۲۰ کودک	۱۲ اخبار هنری	۲۰:۴۰ موسیقی ایرانی	۱ پامداد موسیقی رقص
۸ اخبار	۱۳:۰۵ برنامه جوانان	۲۱ مشاعره	۱:۱۵ پامداد برنامه گلها
۸:۰۵ ترانه های ایرانی	۱۴ اخبار	۲۱:۲۰ دنباله مشاعره و برنامه	۲ پامداد موسیقی از مشرق زمین
۸:۲۰ رنگین کمان	۱۴:۲۰ سیری در مسئله روز	گلها	۲ پامداد ترانه های ایرانی (جال)
۹ اخبار	۱۵ ساز تنها	۲۲ اخبار	۳:۲۰ موسیقی رقص
۹:۰۵ زن و زندگی	۱۵:۱۵ عمران منطقه ای	۲۲:۵۰ داستان شب	۴ از هر خواننده ترانه ای
۱۰ اخبار	۱۵:۲۰ کاروان شعر و موسیقی	۲۳:۲۰ ساز تنها	۵ پامداد برنامه گلها
۱۰:۰۵ زن و زندگی	۱۶ اخبار	۲۳:۴۵ موسیقی ایرانی	۶ برنامه پامدادی
۱۰:۲۰ ترانه های ایرانی	۱۶:۰۵ از چهار گوشه جهان	۲۴ اخبار	۷ برنامه گلها
	۱۷ اخبار		

## تفاوت برنامه های رادیو ایران

ساعت	شنبه	یکشنبه	دوشنبه	سه شنبه	چهارشنبه	پنجشنبه
۷/۳۲	شکفتهای جهان درون	سخنرانی	آشنائی با قانون	گفت و شنود هفته	دانستنیها	دانستنیها
۱۲/۰۶	نیازمندها	نیازمندها	تفسیر قرآن	نیازمندها	نیازمندها	تفسیر قرآن
۱۴/۳۰	سیری در مساله روز	سیری در مساله روز	سیری در مساله روز	در خدمت مردم	سیری در مساله روز	موسیقی
۱۵/۱۵	عمران منطقه ای	موسیقی	حمایت حیوانات	موسیقی ایرانی	سازمان ملل متحد	پاسداران جامعه
۱۵/۳۰	کاروان شعر و موسیقی	جلوه های زیبایی در زبان پادسی	کاروان شعر و موسیقی	کاروان شعر و موسیقی	کاروان شعر و موسیقی	کاروان شعر و موسیقی
۱۶/۰۵	از چهار گوشه جهان	از چهار گوشه جهان	از چهار گوشه جهان	از چهار گوشه جهان	از چهار گوشه جهان	نقش در آینه هفته
۱۸/-	اخبار و برنامه دهقان	اخبار و برنامه دهقان	اخبار و برنامه دهقان	اخبار و برنامه دهقان	اخبار و برنامه دهقان	هنر برای مردم
۱۹/-	اخبار ورزشی	اخبار ورزشی	اخبار ورزشی	اخبار ورزشی	اخبار ورزشی	
۱۹/۰۵	موسیقی	سپاهیان انقلاب	سپاهیان انقلاب	سپاهیان انقلاب	سپاهیان انقلاب	موسیقی
۱۹/۱۵	بحث اپدولوژیک				بحث اپدولوژیک	
۱۹/۳۰						
۲۱/-	مشاعره	برنامه ادبی	نغمه های درخاموشی	فرهنگ مردم	جانی دالر	سخنرانی راشد
۲۱/۳۰		برنامه گلها	برنامه گلها		موسیقی فرهنگ و هنر	



# تعمیر گاههای شواب لورنس در تهران و شهرستانها

تعمیر گاه  
**شواب لورنس**  
در کرمانشاه  
خیابان شاه یحیی بل اجلاسه  
تلفن ۴۹۳۹  
SCHAUB-LORENZ

تعمیر گاه  
**شواب لورنس**  
در اهواز  
خیابان ۴۴ متری نیش کیومرث  
تلفن ۴۱۹۶  
SCHAUB-LORENZ

تعمیر گاه مجاز شماره ۸  
**شواب لورنس**  
خیابان نادری کوچه گوهر شاد پلاک ۱۵  
تلفن: ۳۱۱۹۹۱  
SCHAUB-LORENZ

تعمیر گاه مرکزی:  
**شواب لورنس**  
خیابان آریهانور ایستگاه  
سینالکو پلاک ۵۵۸  
تلفن: ۹۶۳۰۱۶ - ۲۰  
SCHAUB-LORENZ

تعمیر گاه  
**شواب لورنس**  
در گرگان  
خیابان شالی کوی مقابل سینما کابری  
تلفن ۳۳۳۹  
SCHAUB-LORENZ

تعمیر گاه  
**شواب لورنس**  
در اصفهان  
خیابان شیح بهائی چهار راه سر نیب  
تلفن ۲۷۹۱۶  
SCHAUB-LORENZ

تعمیر گاه مجاز شماره ۹  
**شواب لورنس**  
خیابان شهناز شماره ۶۸  
تلفن: ۷۵۶۵۰۴  
SCHAUB-LORENZ

تعمیر گاه مجاز شماره ۲  
**شواب لورنس**  
خیابان سیمتری نارمک بالاتر از میدان  
هفت حوض جنب بانک اصناف  
تلفن: ۷۹۵۵۶۵  
SCHAUB-LORENZ

تعمیر گاه  
**شواب لورنس**  
در ساری  
خیابان فردوسی پلاک ۷۰  
تلفن ۴۳۴۸  
SCHAUB-LORENZ

تعمیر گاه  
**شواب لورنس**  
در شیراز  
خیابان قصر اللمت چهار راه سینما  
سعدی: تلفن ۳۵۹۸  
SCHAUB-LORENZ

تعمیر گاه مجاز شماره ۱۰  
**شواب لورنس**  
خیابان فردوسی روبروی فروشگاه فردوسی  
اول کوچه سیرک تکنیکال سرویس  
تلفن: ۳۱۴۳۶۷  
SCHAUB-LORENZ

تعمیر گاه مجاز شماره ۳  
**شواب لورنس**  
میدان ۳۵ خریور اول خیابان آذری  
پلاک ۸  
تلفن: ۴۴۹۹۱ - ۸۳۳۵۶۰  
SCHAUB-LORENZ

تعمیر گاه  
**شواب لورنس**  
در بندرعباس  
فروشگاه عابدینی خیابان رضاشاه کس  
تلفن ۳۳۱۶  
SCHAUB-LORENZ

تعمیر گاه  
**شواب لورنس**  
در رشت  
خیابان سعیدی  
تلفن ۵۶۶۰  
SCHAUB-LORENZ

تعمیر گاه مجاز شماره ۱۱  
**شواب لورنس**  
خیابان پهلوی پالین تر از امیر اکرم  
تلفن: ۶۶۷۱۷۱  
۴۳۷۳۳  
SCHAUB-LORENZ

تعمیر گاه مجاز شماره ۵  
**شواب لورنس**  
خیابان آرمانگر جنب بانک ملی  
پلاک ۳۳۴ - ۳۳۳  
تلفن: ۶۳۲۳۲۰  
SCHAUB-LORENZ

تعمیر گاه  
**شواب لورنس**  
در دزفول  
خیابان سی متری جدید  
تلفن ۳۵۶۳  
SCHAUB-LORENZ

تعمیر گاه  
**شواب لورنس**  
در رضایه  
خیابان فرح نرسیده به خیابان داربوش  
تلفن ۸۳۲۷  
SCHAUB-LORENZ

تعمیر گاه مجاز شماره ۱۵  
**شواب لورنس**  
عباس آباد سی متری نظامی پلاک ۱۷۹  
تلفن: ۷۶۴۳۵۱  
SCHAUB-LORENZ

تعمیر گاه مجاز شماره ۶  
**شواب لورنس**  
شمیرانات ۳ راهی قلهک  
تلفن: ۸۶۳۸۵۵  
۸۶۷۷۸۶  
SCHAUB-LORENZ

تعمیر گاه  
**شواب لورنس**  
در تبریز  
خیابان پهلوی مقابل کلاستر کوچه  
تلفن ۷۹۰۰۸  
SCHAUB-LORENZ

تعمیر گاه  
**شواب لورنس**  
در همدان  
خیابان بوعلی پلاک ۱۷۳  
تلفن ۴۱۹۶  
SCHAUB-LORENZ

تعمیر گاه  
**شواب لورنس**  
در آبادان  
خیابان شاهپور  
تلفن ۴۱۴۳  
SCHAUB-LORENZ

تعمیر گاه مجاز شماره ۷  
**شواب لورنس**  
خیابان شمیران قدیم  
و عباس آباد نیش چهار راه قصر  
تلفن: ۷۶۰۵۳۶  
SCHAUB-LORENZ



## روزهای سخت برای دیپلماسی آمریکا

انتخابات ریاست جمهوری ویتنام جنوبی به ماجرائی تبدیل شده است که پایان آن تکلیف آینده این کشور را و سرنوشت جنگ و صلح در هندوچین را تا حدود زیادی روشن خواهد کرد. «من تصمیم گرفته‌ام در انتخابات ریاست جمهوری شرکت نکنم. چون مایل نیستم در ماجرائی که امید به آشتی میان ویتنامی‌ها را از بین برده است، شرکت جویم. آشتی ویتنامی‌ها باید در محیطی آکنده از اطمینان انجام پذیرد، پس ضروری هست که انتخابات با رعایت اصول دمکراسی انجام گیرد.»

ژنرال «وان مین» با این پیام پای خود را از مبارزه انتخاباتی پس کشید.

ژنرال «کائوکی» معاون ریاست جمهوری ویتنام جنوبی هم بعد از یک سلسله ماجراهای سیاسی میدان را برای «وان تیو» خالی می‌کند. در حالیکه ویتکنگ یکبار دیگر تاکید میکند که حاضر نیست با داروسته «وان تیو» معامله کند و نیکسون برای پیروزی در انتخابات نوامبر ۱۹۷۲ احتیاج به آن دارد که بحران هندوچین را بطریقی پایان دهد که خوشایند مردم آمریکا باشد؛ آمریکا تنها از جنگ هندوچین خسته هستند و بحران مالی اخیر را هم ناشی از شرکت کشورشان در این «جنگ پوچ» میدانند.

آمریکائیان بسیار مایل بودند که در انتخابات شرکت جویند. در این حال هرکس پیروز میشد، میتوانست خود را مورد اعتماد اکثریت مردم ویتنام جنوبی بداند. بهمین دلیل سفیر آمریکا در سایگون بسیار کوشید تا «وامین» را از کنارگیری از انتخابات باز دارد. اما این ژنرال آرام و خونسرد که در سرنگون ساختن حکومت «نگو دین دیم» نقش اساسی داشته است، توصیه‌های «بانکرز» را نپذیرفت. چون عقیده دارد که انتخابات به شیوه دمکراتیک انجام نخواهد شد. این تصمیم ژنرال «وان مین» و تکرار آن از جانب ژنرال «کائوکی» را بایستکست بزرگی برای طرح «ویتنامی کردن بحران ویتنام» بحساب آورد.

در چنین شرایطی بنظر می آید که دولت آمریکا می‌بیل نیست تاریخ انجام انتخابات را در ویتنام جنوبی بتأخیر افکند تا شاید راهی برای خروج از این بن‌بست پیدا شود.

نشانی از پیدایش افتخای تازه‌ای در آسمان زندگی مردم جهان میدانند.

حکومت چاد یک کودتای ضد دولتی را که برای سرنگون کردن دولت «تومبالای» طرح ریزی شده بود در هم شکست. واحمد عبدالله رهبر آنرا بازداشت کرد.

جمهوری چاد در افریقای مرکزی قرار گرفته، از شمال به لیبی، از مشرق به سودان، از جنوب به افریقای مرکزی، از جنوب غربی به کامرون و از غرب به نیجر و نیجریه محدود است. یک میلیون و دویست و هشتاد و چهار هزار کیلومتر مربع مساحت و سه میلیون و پانصد هزار نفر جمعیت دارد.

چاد از هیچ‌سوی به دریا راه ندارد، شمال آنرا صحراهای سوزان و پهناوری فرا گرفته است، در قلب این کشور اراضی بایری وجود دارد، اما جنوب چاد بعزت ریزش باران سر سبز است. در چاد در هر کیلومتر مربع در حدود هفت نفر زندگی می‌کنند و این رقم نشان میدهد که تراکم جمعیت در این سرزمین بسیار ناچیز است. در شمال چاد بیشتر اعراب بدوی زندگی می‌کنند که قرنها پیش با نفوذ اسلام از شمال افریقا به سرزمین چاد سرازیر شده‌اند. رویهمرفته چهل و پنج درصد مردم چاد مسلمان و پنج درصد مسیحی هستند، بقیه نیز از مذاهب قبیله‌ای و بدوی پیروی می‌کنند.

در میان دول اروپائی انگلستان نخستین کشوری بود که در سال ۱۸۲۲ توجه خود را به این سرزمین ناشناخته معطوف داشت، اما چاد سرانجام نصیب فرانسه شد و این کشور در سال ۱۸۹۰ با سرکوبی آخرین تلاش نهضت‌های استقلال طلبانه مردم چاد، آنجا به تصرف خود درآورد.

در سال ۱۹۰۶ چاد با جمهوری افریقای مرکزی متحد شد و در سال ۱۹۱۰ به افریقای استوائی؛ فرانسه منضم شد.

فرانسوی‌ها در سال ۱۹۵۸ به چاد خودمختاری دادند، این کشور در سال ۱۹۶۰ استقلال کامل خود را بازیافت، و «فرانسوا تومبالای» بعنوان نخستین رئیس جمهوری برگزیده شد.

از فردای روز استقلال چاد دستخوش اختلاف‌ها و جنگهای داخلی خونین شد و کشمکش‌ها و تضادهای داخلی مسلمانان شمال و سیاهپوستان جنوب از آن هنگام تاکنون شدت اوضاع این سرزمین را مختل کرده است.

مسلمانان چاد، رئیس جمهوری این کشور را که سیاهپوست و مسیحی است به برقراری رژیم دیکتاتوری و تبعیض نژادی منتهم می‌کنند. باطرفداری جمهوری متحده عرب و سودان از مسلمانان این کشور بحران و کشمکش‌های داخلی چاد ابعاد تازه‌ای یافت و فرانسوی‌ها با اعزام واحدهای چتر باز از دولت «تومبالای» حمایت کردند.

آمد میان آلمان غربی و برلن، شوروی و سه کشور غربی مسئولیت آزادی‌رفت پرزیدنت نیکسون در برابر «هیویرت هنفتری»، سناتور دمکرات ایالت مینسوتا و رقیب شکست‌خورده انتخابات ۱۹۶۸، از اکثریت یک‌صد بر خورده‌دار است. سناتور دمکرات «هنری جکسون» از ایالت واشنگتن هم ممکنست وارد میدان مبارزه شود. از جانب جمهوری خواهان «پل مک کلوکی» سیاستمدار پرشور و جذاب که شباقت فراوانی به جان کنده دارد، میتواند روی آرای جوانان تکیه کند. بویژه که در نوامبر ۱۹۷۲ جوانان از ۱۸ سالگی بید حق رای دادن دارند.

اما «مک کلوکی» در میان بالاتر از ۲۵ ساله‌ها شانس چندانی ندارد. اگر نیکسون ظرف یک سالی که باقی است در پایان دادن به جنگ ویتنام و یافتن راهی برای رفع بحران خاور میانه عربی موفق شود و به اقتصاد آمریکا سروسامان دهد، پیروزی او حتی است و در غیر این صورت باید در انتظار مبارزه فشرده‌ای بود.

نزدیکی به چین، بدون پایان دادن به جنگ ویتنام راست‌ها و چپ‌ها را از نیکسون دور می‌سازد و در خاور میانه عربی اگر نزدیکی آمریکا به اعراب بدون برقراری صلح و جلب رضای خاطر اسرائیل باشد، نیکسون از آرای میلیون‌ها یهودی آمریکا محروم میشود. برای نیکسون اشغال مجدد کاخ سفید دشواری‌های فراوان به‌همراه دارد.

امروز از دستگاه اداری چهار جانبه در برلن تنها دو سازمان برجای مانده است، زندان اشبانو و باتنها زندانی آن یعنی «ردولف هس» و مرکز تأمین امنیت دالانهای هوایی. برلن شرقی عملاً حکم پایتخت آلمان شرقی را پیدا کرده و رژیم آلمان شرقی آنجا را مقر خود قرار داده است.

خبر موافقت نمایندگان چهار قدرت بزرگ در مسوده برلن با واکنشهای گوناگون روبرو شد. «رابرت مک - کلوکی» سخنگوی وزارت امور خارجه آمریکا آنرا یک گام مهم و دلگرم کننده توصیف کرد. محافظ ورشو از توافق چهار کشور به گرمی استقبال کردند و آنرا عاملی برای ایجاد محیط تفاهم و دوستی در اروپا و تحکیم صلح و امنیت جهانی دانستند.

محافل سیاسی لهستان گفتند: این توافق نشانه آمنت که ایالات متحده، شوروی، انگلستان و فرانسه موجودیت دو آلمان را برسمیت شناخته‌اند و برای برلن غربی یک ماهیت سیاسی جداگانه قائل هستند. والتر شلوزر امور خارجه آلمان فنرال و رهبر حزب لیبرال دموکرات این کشور گفت که برای نخستین بار رابطه برلن غربی با آلمان غربی بر یک پایه حقوقی قرار گرفته است.

ناظران سیاسی موافقت نمایندگان چهار کشور را در مورد برلن یک پیروزی بزرگ برای ویلی برانت صدر اعظم آلمان فدرال و سیاست «نزدیکی به شرق» او میدانند. از این گذشته، اگر این موافقتنامه تصویب‌نهایی برسد، آمریکا و شوروی خواهند توانست در زمینه گفتگوهای مربوط به محدود کردن تولید سلاحهای استراتژیک بیشتر به توافق برسند و برای کاستن از میزان تنشجات اروپا گامهای بلندی بردارند. ناظران سیاسی موافقتنامه مسوده بحث را، هرچند نه ابعاد آن، نقطه عطفی در تاریخ مناسبات شرق و غرب



ویلی برانت

## پایان یک بحران

توافق نمایندگان چهار کشور بزرگ بر سر مساله برلن تحولی چنان چشمگیر بود که بسیاری از رویداد های جهان را تحت‌الشعاع خود قرار داد. آنها در گفتگوهای خود مسائل مربوط به رفت و آمد میان آلمان غربی و برلن غربی، رفت و آمد میان دو برلن، حضور آلمان فدرال در برلن غربی و تأسیس کنسول گری شوروی را در برلن غربی مورد بررسی قرار دادند. در مورد رفت و



# خلبان جنگ

نوشته اگزو پری

ترجمه دکتر فروغ یغمائی

سازمان انتشارات جیبی

## معرفی و نقد کتاب

از: منوچهر آتشی

پیش خواهد آمد، نویدمانه، مبتنی بر «هیج»، مبتنی بر حالات انفعالی بی ریشه. چرا که جنگ هرگز عادلانه و متعادل شروع نمی‌شود، غافلگیر می‌کند، مخصوصاً جنگ دوم، و حملات برق آسای هوایی آلمان به فرانسه که فرصت بروز تمام ابتکارهای نظامی را از فرانسویان گرفت و وحشتناکتر از آن فرصت بروز چیزهایی چون شجاعت و میهن‌پرستی و آزادگی را هم بصفات و خصلت‌های انسانی‌نهاد. فرانسویان متفعل و شرمسار شدند که آنگونه به‌آسانی و بی هیچ مقاومتی ارکان نیروی دفاعیشان در هم فرو ریخت و بعدها ... حکومت

هولناکی برسد، آنگاه فداکاری چند دسته معدود اکتشافی در برابر دشمنی که در خانه تو ابتکار عمل را در دست گرفته‌اند، بقول سنت اگروپری، مثل اینست که بخواهی حرقی عظیم (حرقی فرانسه) را با چند لیوان آب (همان دسته‌های اکتشافی) خاموش کنی. فرمانده - سرگرد الیاس - از بیهودگی فرمانهای خود با خیر است و از همین رو با بی‌میلی و تردید ابلاغشان می‌کند.

با وجود این سنت اگروپری ماموریت اکتشافی را بر فراز شهر «آرا» که در دست آلمان‌هاست قبول می‌کند و با دو همکارش - یک مسلسلچی و یک متخصص نقشه‌های جنگی - به پرواز در می‌آید.

در جریان همین پرواز و در لحظه‌های پراختراب و زیر رگبار مسلسل‌های دشمن است که اندیشه‌های اگروپری خلق می‌شود. با یادآوری گذشته، کلنجار رفتن با خاطره‌ها و در نتیجه ایجاد زمینه‌های برای مقایسه گذشته (آنچه بوده و بدان خو داشته‌اند) و لحظه حال، لحظه‌های

سرشار از بیهودگی و ناکامی حال، قضاوت‌های سریع و عصبی خود را درباره حقیقت، زندگی، جنگ، خانواده، عشق و دنیا اشکار می‌کند. بی در پی همه چیز را انکار می‌کند. همه چیز را بد و نادرست و احمقانه می‌یابد، شکست را با دهنی بدبین تحلیل می‌کند و آنرا به عنوان فاجعه‌ای که امیدی در پی ندارد به تفسیر می‌کند، همه چیز آقدر بیهوده می‌نماید که مرگ را هم به حیطة بیهودگی خود می‌کشد. مرگ نیز هینجان و وحشت خود را از دست می‌دهد: «پس خطر کذائی مرگ همین است؟ خندم می‌گیرد ... محکوم در ذهن خود جلاذ را آدم ماشینی بی‌آب و رنگی خیال بسته بود. اما مرد ساده‌ای در برابر وی ظاهر می‌شود که می‌تواند عطسه کند و حتی لبخند زند، محکوم، لبخند را، این سوی نجات‌شمرده به آن‌جنگ می‌زند ... اما این راه نیست.»

زیرا که جنگ، جنگ غیرعادلانه انسان را از جوهر خلاق و جذاب پستی، از غرور و از عواطفش جدا می‌کند، انسان را بصورت موجودی مطیع و خودکار در می‌آورد که برای مدتی طولانی و شاید مدتها پس از آن خط روشن قضاوت و حتی ارزو را کم می‌کند. فکر می‌کند اغلب شجاعتها و بی پروائیهای زمان جنگ، و حوادثی که سبب قهرمان‌سازیها و مدال آفرینی‌ها می‌شود نتیجه چنان خونسردی نویدمانه‌ای باشد که فضای جنگ ایجاد می‌کند: «تم می‌توانست در طی روز بصورت آشیانه آلام درآید و ظالمانه پاره پاره شود. جسم من روزها به‌خودم تعلق نداشت. می‌توانستند اعضای آنرا جدا سازند و می‌توانستند خوش‌تر را بریزند. زیر تبدیل تن به انبار قطعات بدکی که دیگر به شما تعلق نداشته باشند نیز کار جنگ است. ماموری می‌رسد و چشم شما را مطالبه می‌کند و شما نعمت بینائی خود را به او تسلیم می‌کنید.»

پس این شهامت و ازجان‌گذشتگی‌ها، که بر منطقی عادی هم استوار نیستند و به عقلی غیر لازم در ساعاتی بحرانی می‌مانند به چه درد می‌خورند؟ از خود گذشتگی اگر از روی اجبار یا قسطن برای اداء و انجام وظیفه‌ای متداول باشد و از امید منطقی - اگر نه برای پیروزی، لااقل برای نمایش نیروی دفاعی - آب نخورد عظمت خود را از دست می‌دهد. در آن لحظه‌ها تمام مردم فرانسه از وزیر تا رفتر احساس گناه می‌کردند. احساس می‌کردند در گذشته آنچنانکه باید به فرانسه نیندیشیده‌اند، قصوری در گذشته صورت گرفته که حالا دارند تاوانش را می‌دهند. اما آیا همین احساس گناه کافی بود؟ آیا تنگ این شکست باید به خودکشی افراد می‌انجامید؟ راستی نمیشد این شکست را کار مایه پیروزی آینده‌اش کرد؟

از اینجاست که سنت اگروپری در کمال نویدمندی و احساس بیهودگی به کشفی در یاس خود و شکست کلی فرانسه می‌رسد، کشفی که کلید رستگاری بعدی او و فرانسه است. ما برای بوجود آوردن یک درخت «دانه» را می‌پوسانیم،

در حقیقت نابودش می‌کنیم. آیا برای تسخیر گرفتن، تسخیر و قوام «مقاومت ملی» یا در حقیقت نیروهای ناز و پنهان ملت فرانسه این شکست لازم نبود؟ آیا لازم نبود که «مقداری چیزهای زائد و فرسوده و بدرخور» از بین برود تا آن قوت روحی جوان از میان بوسیدگی و تیرگی آن جوانه بزند؟

سنت اگروپری به این حقیقت می‌رسد و نیز ناکهان در یاس و ناکامی خود به روشنائی‌های ابدی اما گسترش یابنده‌ای دست می‌یابد. روشش تعمیم می‌یابد، خشمش بزرگ می‌شود و آن نیروی مرموزی را که در عین نویدمندی و احساس بیهودگی روانه میدان جنگش می‌کند در خود کشف می‌کند، این احساس مسئولیت که نختت بسیاری میبانت ذات و سپس متوجه بقای میهن است، در انتهای تهمدی در برابر انسانیت و برای دوام و پیروزی آن تبدیل می‌شود. دیگر آلمانها متجاوزینی نیستند که به خانه و مزرعه سنت اگروپری یا به فرانسه حمله کرده‌اند بلکه اهر بنیانی هستند که بشریت را مورد تهدید قرار داده‌اند. اینجاست که شور و شوق جنگیدن توانی صد چندان می‌یابد، سلاح برنده‌تر می‌شود، هول و هیبت دشمن، کاهش می‌گیرد و مرگ حقیر می‌شود. بی‌پروائی از مردن دیگر علتش آن بیهودگی کذائی نیست، هدی روشن‌تر و بزرگتر دارد. دلیری معنائی دیگر و وطن‌مفهوم عمیق‌تر و گسترده‌تر می‌یابد و لزوم دفاع از آن به امسری روحانی تبدیل می‌شود: «به همین‌سان است که انسان از افراد یک میهن، یک حرفه، یک تمدن یا از پیروان یک مذهب می‌شود. اما برای اینکه انسان بتواند خود را به‌چنین هستی‌هایی متعلق بداند باید ابتدا آنها را در وجود خود بنا نهد. و در جایی که احساس وطن نیست هیچ زبانی قادر به منتقل کردن آن نخواهد بود ... هستیها در قلمرو سخن نیستند، در قلمرو عملند. عمل اساسی در اینجا نامی پیدا کرده: فداکاری. فداکاری نه بریده شدن عضو است و نه کفیر. فداکاری اساسا عمل است. بخشیدن وجود خویش است به هستی که انسان خود را بدان متعلق می‌داند. تنها آن‌کسی مفهوم ملک را درک می‌کند که قسمتی از وجود خود را به خاطر آن فدا کرده باشد، برای نجات آن مبارزه کرده باشد و برای زیباگرداندن آن زنجیر برده‌باشد.»

و همین علت عشقی، ایمان واقعی به انسانیت، خود را عمیقاً انسان دانستن است که روح و جان آدمی را شفته و حاشتر به قربان شدن می‌کند، که شاعر نویسنده به جای نشستن و موعظه کردن و تعلیمات بی اساسی دادن (چون موریاک - که سارتر به همین علت‌ها به او حمله می‌کند) خود به بحرانی‌ترین و خطرناکترین منطقه نبرد روی می‌آورد و با به‌آزمایش گذاشتن ایمان و روح خویش هم منش خود را رشد می‌دهد و به کمالی تجربی و واقعی می‌رسد و هم از آنچه دوست دارد دفاع می‌کند. همین است که ادبیات واقعی ادبیات جنگ است، هر جنگی می‌خواهد باشد!

ماسون اسمیت و الوین گرین برگ هر دو از صاحب سبکان و نوجه‌های خوش آتیه هستند که حرف «پایا» را خوب دنبال گرفته‌اند که «سبک تنها چیز واقعی است». هر دو کتاب، چنانکه گذشت باز یکران عمده‌شان مسافران در بیدری هستند که «کسج آسایش و حرمت» را به نحوی غیر منتظره رها می‌کنند، اما فرجام‌ها همانند است داستان «سفر به ناکجا آباد»، از پوچی و بیهودگی صریحی مایه می‌گیرد، اما حکایت، قرص و ژیا پرداخته شده و از منطقی گرم، نیمه کیمیک و گیرا برخوردار است. «آرتور» دانشجوی زبده رشته فیزیک یک پای خود را در حوادثی پیش‌بینی نشده از دست می‌دهد. دلشکسته و پریشان، راهی جاده‌های بی سرانجامی می‌شود. مدت ده سال از شهری به شهری و از روستائی به روستای دیگر سفر پوچ خود را ادامه می‌دهد. تا اینکه ناصح خردمندش پروفور «ملی یل» با مایه‌ای از غرور و خود خواهی و القاء تشخیص و پایداری با او برخورد می‌کند. استاد می‌خواهد «آرتور» را با بشقات برنده‌ای برام به سفر دور دست - و حتماً ذهنی - بفرستد و سپس او را به عنوان مسافری نوآیین از جهان بین سیارات به زمین بازگرداند - با حکمتی جدید و مرقوبه حکمت علل غیر غائی یا ساده‌تر: حکمت بی‌هدی.

این حکمت منکر هرگونه هدف دائمی یا طرحهای دنیائی است و مردم را ترغیب می‌کند که افسوس هیچ چیز را نخورند چرا که «هیج چیز به هیچ جا نمی‌رسد.»

ماجرای بعدی او - از جمله از دست دادن پای دیگرش - تصویری از او می‌سازد که با مفاهیم پوچی و زوال هنر معاصر، همسانی و هم‌آهنگی دارد. او کوچکمردی است که می‌کوشد از هیچ، چیزی بسازد. در پایان کتاب، آرتور به آسایش و آرامش می‌رسد. محیط این خوش فرجامی کلیسایی متروکه است که در آن با دختری آشنا می‌شود که علم را فی‌المثل کنایه از آئینی مرگ انجام می‌داند. این جفت از آنچه از بارکشی‌های رهگذر می‌افتد تغذیه می‌کنند و «آرتور» خودش را با ساختن و برداختن لطیفه‌هایی از الفبائی ناکامل و متحرک از چوب، سرگرم می‌کند.

فلسفه کاریکاتوری، یا کاریکاتور فلسفی گرین برگ اندکی اختراعی است، اما کامیاب می‌شود زیرا گرین برگ ندارد) کنایه از بی‌تکیه گاهی، در بدری روحی و مجرومیت از ثبات و تشخص، این دو کتاب عبارتند از: «سفر به ناکجا آباد». به قلم الوین گرین برگ «از انتشارات موسه «سیمون و شوستر» و دیگری «همه می‌دانند اما کسی عنایتی نمی‌کند» به قلم ماسون اسمیت توسط موسه انتشاراتی «ناپف» (Knopf).

همینگوی می‌گوید: «شیوه» نویسنده را به سوی رستگاری رهنمون می‌شود - یا دستکم بسوی ماندگاری.

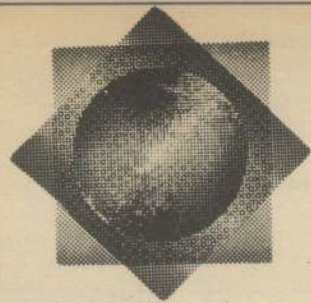
# تازه‌های کتاب جهان

بنازکی دو کتاب با مایه‌های مشترک در امریکا منتشر شده که قهرمانان آنها Hitch-hiker ها هستند (مسافران که کنار جاده‌ها می‌ایستند و میجانی سوار میشوند. در فارسی معادل شخصی ندارد) کنایه از بی‌تکیه گاهی، در بدری روحی و مجرومیت از ثبات و تشخص، این دو کتاب عبارتند از: «سفر به ناکجا آباد». به قلم الوین گرین برگ «از انتشارات موسه «سیمون و شوستر» و دیگری «همه می‌دانند اما کسی عنایتی نمی‌کند» به قلم ماسون اسمیت توسط موسه انتشاراتی «ناپف» (Knopf).

همینگوی می‌گوید: «شیوه» نویسنده را به سوی رستگاری رهنمون می‌شود - یا دستکم بسوی ماندگاری.



## چند خبر هنری



بت

\* « فرهاد مجد آبادی » فیلم « بت » را میسازد، که چهارمین فیلم او است. مجدآبادی تا بحال چند نمایشنامه نیز کارگردانی کرده، از جمله نمایشنامه « ناگهان هنا حبیباله » که در کارگاه نمایش بروی صحنه آمد.

نمایشگاه

\* « گیتی نارون » نمایشگاهی از چند تابلوی اخیرش را مهر ماه امسال در گالری نگار به معرض نمایش خواهد گذاشت. این اولین نمایشگاه انفرادی این نقاش و گرافیت جوان خواهد بود.



عاشقانه های شورانگیز

\* « ایبل و هلویز » بسیاری از نمایش های بی ارزش را تحت تاثیر خود قرار داده است، با اینحال خود این اثر همچنان ناب مانده است. نمایش که شرح عشقهای دو دلداده شیداست، بخاطر فضای آن بسیاری از بازیگران را در نقش کاهنان و راهبه ها می یابیم. که همین طرحی یکتواخت و قرار دادی به نمایش میدهد.

\* « ایبل و هلویز » چندین بار در فرانسه بروی صحنه آمده و نیز چندی پیش برای چندمین دفعه در « ویندهام » لندن، لحظه های پر شور و عاشقانه ای که باهتام « روبین فیلیپ » بر صحنه زنده شده، یاد شیداهای عاشقانه درامهای دیگر چون « رومئو و ژولیت » را در خاطر می آورد.

آن هنگام که « هلویز » دلباخته میخواند: « من آسمان را و پدنبال آن زمین را تنها بخاطر یک دیدار عاشقانه در یک بعد از ظهر، رها خواهم ساخت، خلوص یک درام عاشقانه ملموس است.



یک سؤال يك پیشنهاد

\* ... سلام. من يك سؤال و يك پیشنهاد دارم. سؤال این است که چرا مجله ای چون تماشا که يك مجله هنری است نباید يك صفحه را اختصاص به شعر شاعران معاصر بدهد؟

اما پیشنهادم: حالا که فرهاد مشکوة در تهران است فکر نمی کنید وقت مناسبی برای يك مصاحبه جالب و اختصاصی با او باشد؟

دوستدار همیشگی شما: زهره شادرو

شما در واقع دو پیشنهاد

کرده اید. پیشنهاد اولتان در شورای نویسندگان مجله مورد مطالعه است تا کار تازه ای در این زمینه انجام شود و فقط پچاپ چند تکه شعر در يك صفحه اکتفا شود.

پیشنهاد دوم شما هم، همانطور که لابد دیده اید، در شماره گذشته عملی شد و گفتگویی با فرهاد مشکوة انجام دادیم. از لطف شما هم متشکریم.

ایستگاه تقویتی سوردار

\* ... پرسی هتم ۱۶ ساله که در یکی از شهر های مازندران سکونت دارم و یکی از طرفداران مجله تماشا هستم. از برنامه های تلویزیون هم بسیار خوشم می آید و بیشتر وقت خود را صرف تماشای تلویزیون و خواندن مجله تماشا میکنم. وقتی تلویزیون رشت شروع بکار کرد، ما نیز يك تلویزیون خریداری کردیم تا از برنامه های تلویزیون کیلان استفاده کنیم ولی چون در این نواحی هوا بیشتر اوقات ابری و بارندگی است، نمی توانیم از برنامه های این فرستنده استفاده کنیم. چندین بار برنامه « از دیدگاه شما » قول داد که ایستگاه تقویتی سوردار علمده در فلان تاریخ شروع بکار خواهد کرد اما هنوز هم که هنوز است تلویزیون باین قول خود وفا نکرده است. لطفا تاریخ صحیح شروع کار رله سوردار را در مجله تماشا اعلام کنید. متشکریم. ابوالحسن مختاری زاده - نشارود

از علاقه شما به مجله تماشا و

برنامه های تلویزیون خیلی متشکریم اما به شما توصیه می کنیم که تنها باین نو کفایت تکمیل بلکه حتما قسمتی از وقت خود را هم اختصاص بمطالعه کتابهای خوب بدهید.

ایستگاه تقویتی سوردار علمده بطور یقین تا مهر ماه امسال شروع بکار خواهد کرد و شما هم خواهید توانست از برنامه های تلویزیون به راحتی استفاده کنید.

مسابقات تلویزیونی

\* ... در سابق در تلویزیون مسابقات متعددی وجود داشت و علاقمندان بیشتری بتوان شرکت کنند یا تماشاگر در آنها حضور می یافتند اما در حال حاضر تعداد مسابقه ها کم شده و شرکت و یا نظارت در آنها هم مشکل شده است. در ضمن اگر امکان دارد برنامه هایی برای جوانان بصورت میزگرد تشکیل شود تا جوانان با شرکت در برنامه های مورد علاقه خود بتوانند مشکلاتشان را بازگو کنند و راهنمایی شوند. ضمنا چند پیشنهاد دارم:

۱ - بر صفحه پاسخ به نامه ها بیفزائید تا بیشتر از مفاد نامه های خوانندگان استفاده شود.

۲ - صفحه ای را اختصاص به جوانان و میزگرد مربوط به مسائل آنها بدهید.

۳ - ستونی را اختصاص به سئوالات اجتماعی، علمی و تلویزیونی خوانندگان دهید.

۴ - بحثهای اجتماعی در مجله مطرح کنید و از خوانندگان خود نظر خواهی کنید.

دوستدار مجله تماشا - غلامرضا قدرتی

در فصل تلویزیونی آینده -

که از مهر ماه شروع میشود - مسابقه های تازه ای از تلویزیون اجرا خواهد شد و چون، استودیوی بزرگ تلویزیون نیز مورد بهره برداری قرار میگیرد بیقین نظر شما تامین خواهد شد. اما در مورد پیشنهاد هایتان: تلویزیون و نیز مجله تماشا از پرداختن به مسائل خیلی کلی که معمولاً به نتیجه ای هم نمیرسد ابا دارند زیرا طرح يك مساله در تلویزیون یا در مجله باید بصورتی باشد که هدفی معین را دنبال کند و بتواند واقعا بآن هدف واحد امکان نزدیک شود.

« مسائل جوانان » از بسیاری مسائل ریز و درشت تشکیل شده که با طرح آنها يك صورت کلی در يك یا دو برنامه یا میزگرد حل نخواهد شد. کما اینکه تاکنون هم بارها طرح شده و همیشه فقط مشتت حرف زده شده کمالا عبت و بیحاصل ... البته ما مشکلات و مسائل مثلا به طبقه جوان مملکت را بتفکیک در تلویزیون بارها مطرح کرده ایم و باز هم در تلویزیون و مجله مطرح خواهیم کرد مثل مساله کسکور که در تلویزیون تاکنون چندین بار مورد بحث و بررسی قرار گرفته و نیز سایر مسائل.

در باره دیگر پیشنهاد های شما: در صفحه « نامه هایی به سردبیر » مفاد نامه ها تا آنجا که ضروری است مطرح می شود. بالطبع هر چه تعداد نامه ها بیشتر شود ( نامه های قابل طرح در مجله ) بر مطلب و تعداد این صفحه نیز اضافه میشود. البته لازم بین آوری است کما بسیاری از نامه ها بطور خصوصی جواب

نامه هایی به سردبیر

میدهم. به سئوالات اجتماعی، علمی و تلویزیونی خوانندگان هم طبعاً جواب میدهم و این احتیاج به ستون و صفحه مخصوصی ندارد چون تمام صفحات مجله در اختیار خوانندگان گرامی مجله است.

بحث های اجتماعی نیز در آینده در مجله مطرح خواهد شد و مسلماً شما اولین شرکت کننده آنها خواهید بود. از لطف و علاقه شما نسبت به مطبوعات کشور و بخصوص مجله تماشا بسیار گرامی.

بحث های اجتماعی نیز در آینده در مجله مطرح خواهد شد و مسلماً شما اولین شرکت کننده آنها خواهید بود. از لطف و علاقه شما نسبت به مطبوعات کشور و بخصوص مجله تماشا بسیار گرامی.

بحث های اجتماعی نیز در آینده در مجله مطرح خواهد شد و مسلماً شما اولین شرکت کننده آنها خواهید بود. از لطف و علاقه شما نسبت به مطبوعات کشور و بخصوص مجله تماشا بسیار گرامی.

بحث های اجتماعی نیز در آینده در مجله مطرح خواهد شد و مسلماً شما اولین شرکت کننده آنها خواهید بود. از لطف و علاقه شما نسبت به مطبوعات کشور و بخصوص مجله تماشا بسیار گرامی.

بحث های اجتماعی نیز در آینده در مجله مطرح خواهد شد و مسلماً شما اولین شرکت کننده آنها خواهید بود. از لطف و علاقه شما نسبت به مطبوعات کشور و بخصوص مجله تماشا بسیار گرامی.

چند پاسخ

\* م - زرین نژاد - از علاقه و محبت شما متشکریم. اما اجازه بدهید ما وارد مسائل خصوصی افراد نشویم. در آن مورد هم میتوانی از خودشان بپرسید چون ما واقعا این چیزها را نمیدانیم.

خانم مژگان - درخواست شما

را در مورد تکرار وارته تماشا به مسئولین تلویزیون دادیم تا در صورت امکان اقدام کنند.

آقای احمد رضایی - مجله

تماشا رعایت نظر و خواست خوانندگان عزیز را وظیفه خود میدانند بنابراین نمیتوانید مطمئن باشید که آنچه شما بخواهید در صورتیکه باروش و هدفهای ما مقابرت نداشته باشد در مجله تماشا چاپ خواهد شد.

برای شرکت در مسابقه عکس و نوشته هم فقط قوه تخیل، استعداد و کمی دقت بیشتر لازم است و اینکه مدتی وقت صرف کنید و نوشته خود را بنشانی مجله تماشا پست کنید. همین والسلام!

\* آقای فریبرز آراسته - با تشکر ۱۰ - اجازه بدهید کمی بیشتر برویم، بعد انشاءالله ۲۱ - اجازه بدهید این بازیها را بکناریم برای دیگران. خوب؟ ۳ - یکی از برنامه های مورد نظر شما از مهر ماه دوباره شروع میشود. درباره دو برنامه دیگر هم مطالعه هایی در جریان است. ۴ - اگر فیلم خوبی ساخته شود استفاده خواهد کرد. ۵ - با داشتن استعداد و اینکه بتوانید با یکی از گروه های تهیه این قبیل برنامه ها همکاری داشته باشید.

## همکاران « تماشا »

### در شهرستانها

- ۱ - بیستون - آقای محمد عبسی
- ۲ - بندرگز - آقای محمد اسماعیل نیکزاد
- ۳ - بیرجند - آقای علی اکبر زردست
- ۴ - بندر فرحناز - آقای فریدون حسین پور
- ۵ - پهلویژ - آقای یوسف طالی
- ۶ - بیرست لولمان - آقای فیروز لطیفی
- ۷ - بیرانشهر - آقای محمد رضا افشار
- ۸ - تبریز - آقای ملازاده
- ۹ - تاکستان - آقای رحمت الله رحمانی
- ۱۰ - تفرش - آقای علی اکبر کاظمی



« گاو » در جشنواره ونیز

بر اساس قصه ای از دکتر غلامحسین سعیدی ساخته شده و در آن عزت الله انتظامی، نصیریان و چند تن از بازیگران تأثیر شرکت داشته اند.

فیلم « گاو » ساخته « داریوش مهرجویی » برای نخستین بار راهی يك جشنواره بین المللی شد. این نخستین بار است که يك فیلم ایرانی توانسته به جشنواره بین المللی ونیز راه یابد. « گاو »

صمیمیت رنگها

\* « هنری ویبل » نقاش سوئیسی اینک در سن ۸۰ زندگی، رنگ و روغن ها و طرحهایش را در موزه « آر هایکن » بنمایش نهاد. در این نمایشگاه تابلوهایی از طبیعت بیجان، اندامهای انسانی و چشم اندازها و چهره ها بچشم میخورد. نمایشگاه حاضر مجموعه ایی است از آثار این هنرمند طی ده سال اخیر.

آنچه در آثار این نقاش بپر و نو اندیش چشمگیر است، نو آوریهای هنرمندانه و ارزشمند او است در طراحی اندامها و بویژه اندامهای زنانه. در آثار او رنگها صداقت و صمیمیت را حاکی اند.



سینمای آزاد

\* جلسه بیست و هفتم « سینمای آزاد »، با نمایش چهار فیلم هشت مینی متر از چهار فیلمساز جوان برگزار شد. فیلمهای این جلسه، که از میان آثار تازه فیلمسازان تجربی برگزیده شده بود، عبارت بودند از: « رطیل » از نصراله شیبانی، « به مدت چهل و پنج دقیقه » در این فیلم، روی يك فضای ترس آور، « سیاسی » رابرای فیلمهای تجربی، رپوده متر، تجربه ای نسبتاً موفق صورت



## ری و مسأله‌ی سانسور

ساتیا جیت ری، کارگردان برجسته از این که سانسور در هندوستان برخی محدودیت های غیر طبیعی را به فیلم سازان تحمیل می‌کند، کلمه‌مند است. آقای ری، چند سال پیش به هنگام نمایش یکی از فیلمهای بنام « نایک Nayak » در جشنواره‌ی سینمایی برلین، در یک کنفرانس مطبوعاتی به این نکته اشاره کرد: «اگر فیلم‌ها نتوانند بازتاب زندگی کنونی باشند و اگر در زمینه‌ی فیلم سازی، ما مجبور باشیم که بپارهای از جهات زندگی هندی

همچون گاو ان مقدس رفتار کنیم، دیگر برای فیلمساز جز اینکه به عاشقان آواز نشان دادن یک پاسبان فاسد این را نمی‌رساند که تمام پاسبانان فاسدند؛ همچنین یک وزیر فاسد تمامی سیستم دموکراتیک را فلج نمی‌کند... وزرانی که در پارلمان، با غوغا، از مسأله‌ی تمدید سانسور حمایت می‌کنند، باید زیستن باین واقعیت‌را که مسوول واقعی ابتدال فیلمهای هندی، آنها هستند، یاد بگیرند...»

از بخش خبری مجله «فیلمبیر»

## چهار سؤال از ساتیا جیت ری

س: مشکلات ویژه‌ای که ناشی از طرز تلقی و تفسیرهای تماشاگران، تهیه کنندگان، بخش کنندگان، سانسورچی‌ها و غیره بوده و شما آنها را تجربه کرده‌اید چه چیزهایی است؟

ج: دو فیلم اولیه من، « پاتر پانچالی » و دنباله‌ی آن « آپاراجیتو » مستقل از هدفهای تجاری ساخته شدند و بمن توانائی آنها دادند که جهت گیری قراردادی را در برابر تماشاگر، نادیده بگیرم. با این همه چون قصد ساختن فیلم‌های محرمانه نبود، مجبور بودم برداشت خاص خودم را از تماشاگر از یاد نبرم.

س: بنظر شما در سالهای اخیر، دلگرم کننده‌ترین نمود در زمینه‌ی فیلم سازی چه بوده است؟

ج: در سالهای اخیر، دلگرم کننده‌ترین نمود در زمینه‌ی فیلم پیدایش نوعی مکتب فیلم سازی شرقی- که غرب آنها برسمیت شناخته‌شده‌است، و نمونه‌ی چشمگیر آن سینمای ژاپن است. قراردادهای الگوهای غیبی در شکل کنونی این مکتب (مثلا، فیلمها، « میز و



گفتگویی با اینگمار برگمان پیرامون آخرین فیلمش:

## تماس

● آیا در ساختن فیلم های خود، از فکر های شخصی استفاده، و همواره آنها را دنبال میکنید؟ فیلمهایتان چگونه بوجود میآیند؟ چه تمیزی در آنها به چشم میخورد؟

— من شیوه‌ی بسیار دقیق و وسعت یافته‌ای دارم که در خلال سالهای بسیار، شکل دلخواهی بخود گرفته است. روزی بر رودخانه‌ی « فارو » قایق کهنه‌ی خود را که یکصد سال پیش از آن ساخته شده بود، دیدم. سخت زیبا بود، با اینحال آن‌آنکه قایق را در تصاحب خود داشتند، از ارزش باور نکردنی آن در دریا سخن می‌گفتند. این قایق بهمان طریقی که یک قرن پیش همه‌ی قایقهای دیگر ساخته می‌شدند، درست شده بود.

من در خلال ۲۷ سال زندگی به عنوان یک کارگردان، خود را مثل یک کشتی پرورده‌ام که میتوانم آنها در میان دریای متلاطم مسیر مشکلات، هدایت کنم. من ماشین کارآمدی را ساختم، و نیز روشی را بنا نهاده‌ام که از فیلمی به فیلم دیگر دنبال میشود. اما این روش طبیعتا می‌باید در هر محیط و فضای، در خود درونمایه‌ی های مختلفی باشد، که در فیلمها، تجلی می‌بخشد. من اصولا روش موثر و دقیقی دارم.

● میتوانید کار واقعی و نایی را بیان کنید؟ فیلمهایتان چگونه ساخته میشوند؟ فکر های فیلمهایتان را از کجا بچنگ می‌آورید؟ میدانیم که این فکر ها بهر حال دایم در تغییرند، اما با اینحال میتوانید نمونه‌ی از فکری را که آنها به فیلم برگردانیده‌اید، بنهید؟

— کاری است سخت نا معقول که هر بار متفاوت از بار پیشین، بنظر می‌آید. این گره‌ی اصلی یک انفجار است که فیزی

## نقد فیلم های هفته

خلق می‌کند، اما نمیدانم چطور. فیلم بعدی من بر اساس سوناتای باخ است، یک سونات برای ویلن. نمی‌دانم چرا؟ اما میدانم که موسیقی چیزی را آزاد می‌کند که می‌باید گفته شود و زمان درازی لازم است تا در قالب کلمه‌ها، شکل بگیرد. در واقع لغت بخش ترین دوره، هنگامی است که چیزی در اندرون شما باشد، چیزی که میخواهد شکل بگیرد و تکامل یابد.

● وقتی سناریوی « تماس » را میخوانیم، بنظر نوشته‌ی کاملا متفاوت با فیلمهای پیشین شما می‌آید، مهتر از آنها، به داستانی معمولی میماند.

— بله « تماس » داستانی معمولی است. فیلم اساسا چهره‌ی زنی را تصویر می‌کند که فریبنده و جذاب و پرشکوه نیست. کدبانویی از طبقه‌ی متوسط یک جامعه که در محیطی سخت حصار شده، زندگی می‌کند. در دنیائی که از جهان واقعی و از جریان‌ها و بدبختیها و مصیبت های آن بریده است.

او همسر پزشکی در یک شهر کوچک است و از نظر مالی کاملا آسوده‌اند بخوبی زندگی می‌کنند. دو بچه‌ی خوش تربیت و ناز پرورده‌دارند و در محیطی بسیار زیبا، روزگار می‌گذرانند. در اینجا همه چیز پرشکوه است.

برای من جالب بود که این زن را در موقعیتی مشخص مجسم کنم. می‌باید یک رشته موضوعها و اندیشه‌های واهی را در خاطر نقش کنم و داستان از میان همین اندیشه‌ها، شکل گرفت. خلق یک داستان بدون صحنه آرایی پیشین ناممکن مینماید، من از هر گونه شکل و شیوه‌ی پرهیز راه یافدم.

● آیا میخواهید، نمونه‌ای از زندگی طبقه‌ی متوسط و سنت‌گرا را با انتقاد بکشید و یا چیزی شبیه آن؟

— من معتقدم شیوه‌ی زندگی آن‌زنان خود بخود مورد انتقاد است. اما فکر می‌کنم هر کسی می‌باید آنچنانکه میخواهد آنها را ببیند. من شخصا آنها را « گیرا » نیافتم. این چنین انتقادی با تلخی و نفرت همزمان نیست، اما این بهر حال انتقادی است که از درون خود حادثه شکل می‌گیرد.

در پایان فیلم، زن میکوشد تا دلایل ماندن خود را در کنار همسر و در آن خانه بیابد. میکوبد این تنها وظیفه‌ی من است. آنچه که میتواند راست باشد. اما عاشق او میکوبد: «تودروغ میگوئی» و این را سه بار تکرار می‌کند. این دیگر با تماشاگر است که کدام جانب را بخواهد برگزیند. آیا او دروغ میگوید یا حقیقت را بر زبان میراند. آیا این احساس وظیفه است که او را وامیدارد

تا بار « احساسی و پرماجرا » را نفی کند و زندگی معمول خود را برگزیند؟ یا آنکه مصمم است تا به عشقی رو آورد که تا بآن لحظه نتوانسته آنها در جامه‌ی واقعیت تصویر کند، او دروغ میکوبد یا از واقعیت حرف میزند. برای من فرقی نمی‌کند.

● اما یقینا چیزی از زندگی این زن در تحلیل است. او که چارانه خود را با بارتاثر، بسوی این‌مرد که در آزادی اندک زندگی‌اش راه یافته، می‌کشد.

— البته. او این رنج را می‌طلبد. آنها با تاثر هم میخواهد. او بی‌درنگ چاقو را بحال انسانی که در خواب راه می‌پوید، بسوی قلبش نشانه می‌رود. این چاقوی مردی است که معشوق او است. چاقو را تا به عمقی که میتواند، در قلب خود فرو میرود و آنها چند بار هم می‌چرخاند.

مسئله اینست که آیا این عمل برایش مفید فایده است؟ و یا آیا او با تجربه‌ی انسانی بر زندگی‌اش باز خواهد گشت؟ من نمیخواهم در برابر این فضای سرد، خاموش بمانم. این ضروری است که خاموشی در خود آن فضا پنهان است. بسیار آسان میتوان مفاهیم جهانی را در باره‌ی آن جست. من این را باندک کار گرفته‌ام. این محیطی است که من در آن رشد کرده‌ام. من زمان درازی در این محیط زیسته‌ام و برایم فضائی کاملا آشنا است.

● چرا برای ایفای نقش عاشق یک بازیگر بیگانه را انتخاب کردید؟ این خواست شما از همان آغاز باین خاطر نبود که تنها یک بیگانه، می‌باید در زندگی آن زن راه یابد؟

— او می‌باید کسی از دنیائی کاملا بیگانه باشد. مردی سیاه، بسیار دور از ذهن بود. اما انتخاب او از محیطی کاملا بی‌ریزه — باریشهائی که بیشتر ها بریده شده — برای من بر اهمیت بود. من در خیال یک یهودی رانده از آلمان در هنگام هیتلر بودم، مردی که راهی نیافتم. این چنین انتقادی با تلخی و نفرت همزمان نیست، اما این بهر حال انتقادی است که از درون خود حادثه شکل می‌گیرد.

● شما اغلب در فیلمهایتان جهان هائی متفاوت را مطرح می‌کنید. مثلا در « سکوت » و حتی در « پرسونا ».

— من یک درام نگارم، خودش این چنین شکل میگیرد. من این جهانها را در درون خود دارم. این کاملا طبیعی است.

## فیلم در جشن هنر

از: بیژن خرسند

## توت فرنگیهای وحشی

باین ترتیب، این رجعت های به گذشته نیز، همان حالت آگاه کننده‌ای را پیدا میکنند که رویاها دارند. رویای اول، با حالتی سخت وهم آلود، مرگ را به چشم پیر مرد میکند، و زمان را برای او ساکن میکند. رویای دوم، او را بر مجازات و مکافات می‌تصم کند.

باین ترتیب، پیر مرد در مسیر و نتیجه‌ی زندگی خود قرار میگیرد، و رویاها، چهره‌ی او را برای خودش در آینه قرار میدهد.

مکافات که پیر مرد داشته تنهایی است، و این همان تنهاییست که باز هم باید داشته باشد، یا فقط تا حدودی آنها جبران کند.

اما آنچه برای او باقی میماند، فقط فکر کردن به گذشته است، به آنچه از دست داده، و دیگر به دست نخواهد آورد... حتی وقتی عشق، عشق قدیمی خود، سارا را در صورت دختری بهمین نام می‌بیند، هیچ چیز عوض نمیشود، مگر یک دلخوشی، و یک خاطره‌ی دیگر؛ دختر هنگام خداحافظی با او میگوید: « فقط ترا دوست دارم، امروز، فردا، همیشه، و پیر مرد اینهمه را بیاد خواهد داشت...»

برگمان در پرداخت این فیلم، از سایه روشن استفاده‌ی بسیار کسره، زیبایی های تصویری فراوان بوجود آورده است، مثل صحنه‌ی ای که پیر مرد از پنجره ناظر عشق‌بازی سارا و برادرش هست، و بعد با تازیانه شدن اتاق، تصویر ابر و آسمان، برشته‌ی پنجره نقش می‌بندد.

نقش موسیقی، و نسوای تکرار شونده‌ی آن در این فیلم بسیار است، و بیشترین حالات غم غریب از گذشته را در تماشاگر بوجود می‌آورد.

● « اینگمار برگمان » در فیلم « توت فرنگی های وحشی » به یکی از درونمایه های همیشگی مورد علاقه‌ی خودش میردازد، پیری و مرگ، که در عین حال از خصوصیات دیگر آثارش مثل مذهب، بدور نیست.

اما در « توت فرنگی های وحشی » برگمان به اوج میرسد، و در این کار، از پرداخت و سبک نویی مدد گرفته است...

طرح اصلی داستان بصورت ساده، بازگو کننده‌ی احوال پیر مردی است، که بر اثر احساس تردیدکی مرگ، بیاد گذشته، و آنچه از دست داده، می‌افتد.

● آنچه برگمان انجام میدهد. تردید کردن تماشاچی، بصورتی تکان دهنده، با همین احساس است، و بلاوه نحوه‌ی بیانی اوست، با درهم آمیختن گذشته و حال، و در واقع ادغام زمانی در نتیجه‌ی تعویض مکانی.

تعویض مکان موجب تغییر حال و بیادآوری پیر مرد است، و برای زمان، برگمان کار دیگری انجام میدهد، پیر مرد در همه‌ی احوال در زمان حاضر است، همان قیافه و همان هیأت را دارد، اما دیگران و مکان‌ها، گاهی در زمان حال، و گاهی در زمان گذشته هستند. در تغییر حالات پیر مرد، علاوه بر زمان گذشته، برگمان از رویا نیز استفاده میکند، دوبار رویای او، در حالتی کابوس مانند، حالت هشدار دهنده و آگاه کننده‌ی دارند، و در نظر داشته باشیم که زمان های گذشته‌ی پیر مرد نیز در واقع حالت یک رجعت و بازگشت را بصورتی شخصی ندارد. یعنی پیر مرد به گذشته باز میگردد، اما این بار ناظر صحنه‌هایی میشود که قبلا در آنها شریکی نداشته، و احتمالا فقط نتیجه‌ی آنها به او رسیده است.







# پست ایران با گذشتہ ای بقدمت تاریخ کشورما

به فرمان کورش، بزرگترین راه ارتباطی  
عصر از شوش تا دریای اژه بوجود آمد و  
در این راه صدویازده منزل برپا شد باچابک  
سوارانی آماده رساندن پیامها ...

## پست چگونه کار می کند و مشکلات آن چیست؟



تاریخچه پست ایران

از مدارک تاریخی بر می آید که در دوران پادشاهی کوروش کبیر - شاهنشاه بزرگ هخامنشی - برای پاسداری سرزمین های پهناوری که قلمرو خاک ایران بود، پست و پستخانه پدید آمد. هر ساعت و هر روز می بایست اخبار و گزارش های مملکت از شرق و غرب و شمال و جنوب به نظر شاهنشاه هخامنشی می رسید، یا از مرکز مملکت دستورها و فرمان های به استانها و شهر های این امپراطوری بزرگ فرستاده می شد. به همین خاطر بود که، به فرمان

کورش، بزرگترین راه ارتباطی آن زمان از شوش تا کنار دریای اژه کشیده شد و در این راه صد و یازده منزل برپا شد که در هر یک از منزلها چابک سواران با اسبهای تازه نفس آماده رسانیدن پیام ها و نامهها و فرمانها به نقاط مختلف بودند. ایرانیان در مواقع حساس، با استفاده از آتش در شب و ایجاد دود در روز، خبرهای کوتاه فوری مثل فتح شهرها و هجوم دشمن را منزل به منزل به دورترین نقاط کشور می رساندند. در دوران های اسلامی این سازمان پستی به نام « دیوان برید » معروف شد، ولی

تا زمان مغول اهمیت و شهرتی نداشت. از این دوره به بعد کم کم مقدمات تجدید بنای پست فراهم شد، چاپارخانه هائی به وجود آمد و بالاخره در دوره سادات میرزا تقی خان امیر کبیر صورت منظمی به خود گرفت و سترش بسیار یافت. در اواخر سال ۱۲۵۶ شمسی، ایران به عضویت اتحادیه پستی جهانی درآمد و در سال ۱۲۸۷ شمسی اداره پست به «وزارت پست» بدل شد و در دوران مشروطیت، با آن که با «وزارت تلگراف» توأم شد، به صورت جدا اداره میشد، تا این که در سال ۱۳۰۷ شمسی رسماً وزارت پست و تلگراف و تلفن به وجود آمد.

### پست و تشکیلات کنونی آن

پست در دنیا به صورت یک ارتباط بین المللی شناخته شده است و به همین علت است که این روابط باید تحت قرار دادهائی باشد، زیرا که هر کدام از کشورها نمی توانند جداگانه روش خاصی را برای خود انتخاب کنند و در روابط پستی خود با کشورهای دیگر دچار اشکال شوند. به دنبال همین فکر، ۱۴۰ کشور جهان دورهم جمع شدند و اتحادیه پستی بین المللی را که علامت اختصاری آن «U.P.U.» است به وجود آوردند. دفتر این اتحادیه در «برن» است و تمام مقررات پستی در این اتحادیه به شور کشیده می شود و تصمیمات حاصله در کشورهای عضو به اجرا درمی آید. در ایران نیز اکثر این تصمیمات به صورت قانونی درآمده و اجرا می شود، مگر آن قسمت هایی که به علل خاص قابل اجرا نیست.

### پست تهران

پست تهران مرکز ارتباط میان پست شهرستانهاست، یعنی این که اگر کسی از اهواز نامه ای به مقصد تبریز پست کند، این نامه ابتدا به تهران می آید و از این جاست که دوباره راهی تبریز می شود. اداره پست درست شبیه یک کارخانه است که مواد خام آن نامهها و بسته های است که هر روز به سوی آن جاری است. بعد از رسیدن به پست، نامه های سفارشی در دفاتر مختلف ثبت میشوند، نشانی نامه های لاتین ترجمه میشود، و همچنین از نظر کسر تمبر و باطل کردن تمبر واری لازم در مورد آنها به عمل می آید. بعد از این مراحل است که نامه ها به نامه رسانان داده میشود و هر نامه رسان نامه های سهمیه خود را در حوزه خود توزیع می کند. در مورد بسته های که از خارج رسیده وضع فرق می کند. این بسته ها تحت نظارت و لاک و مهر گمرک هوایی یا زمینی وارد می شوند. در گمرک بر حسب تشخیص بسته هارا بازرسی نیایی یا حضوری می کنند. معمولاً اگر بسته ای در حدود یک کیلو یا کمتر وزن داشته باشد مورد بازرسی غیایی قرار میگیرد، حقوق عوارض گمرکی آن کم میشود و تحویل پست میگردد و در اینجا وظیفه پست این است که آنها را به نشانی ها بفرستد. در

مورد بسته های تجارتمی روش این است که صاحب کالا را دعوت می کنند و بسته ها را در حضور او واری می کنند و پس از کم کردن عوارض و حقوق گمرکی تحویل صاحب کالا می دهند. بیش از یانصد صندوق پست در تمام تهران وجود دارد. این صندوق ها روزی دو بار بوسیله گروهی که مأمور این کار هستند تخلیه میشود. به غیر از این صندوق ها، ۱۲۰ باجه پست در تهران هست و هشت مرکزند که تمام عملیات پستی را - مثل گرفتن امانت، تلفن و تلگراف - انجام میدهند. در اداره پست تقریباً ۲۰۰۰ نفر کار می کنند. این جا تعطیلی در میان نیست. گروه های مختلف با ساعت کارهای مختلف به طور مداوم کار می کنند تا یک نامه یا یک بسته به در خانه ای برسد.

### پست و مسئله بسته های گمشده

بسته ها و نامه های که به پست می رسد و نشانی گیرنده اش عوض شده است، اگر نشانی فرستنده داشته باشد، پس فرستاده میشود. در غیر این صورت سعی میشود تا از محتویات نامهها به طور محرمانه مشخصاتی به دست بیاید و خلاصه



یک نامه رسان بیر شهر ما

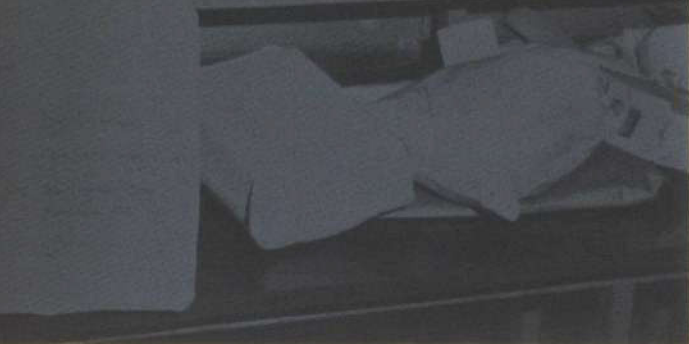
یا تصدیق رانندگی را در صندوق های پست می اندازند. پست این مدارک را به آگاهی می فرستد و مردم می توانند، در صورت روبرو شدن با چنین مسئله ای، به آگاهی مراجعه کنند تا شاید مدارک گمشده خود را تحویل بگیرند. در هر حال پست همیشه در خدمت مردم است و هر کاری که می کند مستقیماً به آنها مربوط می شود، و به همین علت است که همکاری مردم با پست بهترین کمک و تشویق برای کارکنان پست است.

در گفتگویی که با مهندس سمراد مدیر کل اداره پست - داشتیم، او با نهایت صمیمیت از مردم تقاضای همکاری داشت و ضمن عنوان کردن مشکلات کار پست، گفت: همکاری مردم با ما بسیار اهمیت دارد، زیرا پست یک کار دو جانبه است. اگر مردم به توصیه های پست توجه کنند، بسیاری از مشکلاتی که ما در حال حاضر داریم از بین میرود و نامه های آنان نیز به موقع و بدون هیچ وقفه به دستشان خواهد رسید. بعضی از افراد که در آپارتمان سکونت دارند به ما مراجعه می کنند و شکایت دارند که نامه رسان در کار رساندن نامه بی مبالایی می کند و نامه را به جای



تل پاکتها در مقابل تصدیان تفکیک نامهها

رساندن به طبقه مورد نظر در طبقه اول می اندازد و از فرود. در جواب این شکایتها باید بگوییم که این توقع بسیار ظالمانه ای است از یک نامه رسان که روزی ۳۰ یا ۴۰ مرتبه از پله های آپارتمانهای مختلف برای رساندن نامهها بالا و پائین برود. در حالیکه برای رفع این مشکل پیشنهاد منطقی و ساده تری از طرف اداره پست به مردم شده است که خانه های چند اشکوبه صندوق نامه ای کنار در اصلی خانه تعبیه کنند و نام ساکنان آپارتمانها روی آن نوشته شود. مسئله دیگری که مردم باید به آن توجه کنند، نوشتن نشانی صحیح برنامهها یا بستههاست. و با طرح هایی که پست برای سال های آینده



و بسته های پستی در انتظار راهی شدن بسوی مقصد؟

در نظر گرفته است، به جرات می توان گفت که وضع بهتر و منظم تری به خود خواهد گرفت.

### پست و چشم انتظاری ها

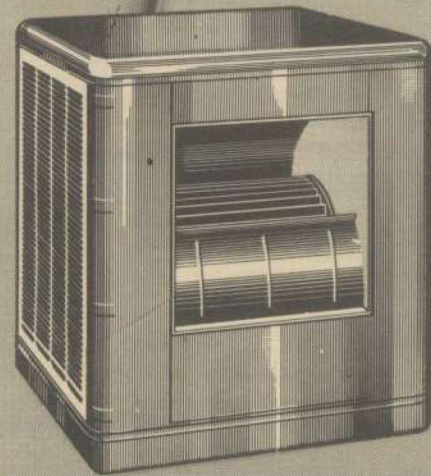
هر لحظه هزاران انسان نگران راه پستچی است، دست های عجول و لرزان نامهها را می گیرند، چشمها بر روی سطور می گردند، لبهائی که به تسم باز می شوند چهره هائی که از بهت و امیروند، می توایند

- هزارو صدو شصت ریال است.
- از وضع کارتان راضی هستید؟
- ای ... می سازیم، ۲۰ گره زمانه با تو نسازد، تو بازمانه باز.
- سراج به وضع خانوادگی و فرزندانش سوال می کنی. با افتخار می نویی:
- دوتا پسر دارم و یک دختر.
- پرهام در آلمان درس می خوانند و دخترم کلاس ۱۰ است.
- یکی از پرهام تا یکسال دیگر در رشته مکانیک مهندس میشود.
- برای آنها هزینه تحصیلی هم می فرستید؟
- بله، کار هم می کنند. بالاخره جور می شود.
- با این حساب کسر درآمد ندارید؟
- چرا، مقداری اجاره منزلی را می گیرم که از پدرم ارث برده ام، قناعت می کنم.
- در مدت خدمتتان هیچ ماجرای خاطرانگیزی نداشته اید که برای ما تعریف کنید؟
- کوشتم این است که در گرما و سرما نامه های مردم را برسانم، چون خودم بهتر از هر کس میدانم که معنی انتظار چیست چند ماه پیش در حالی که از خستگی عرق می ریختم و سنگینی کیسه نامه ها شانام را کج کرده بود، توی خیابان یک زیگولو با ماشین پرتم کرد توی پیاده رو. ۲ ماه افتادم گوشه منزل این هم خاطره!
- سوال شد شما که بیشتر از یک ربع قرن است در کار پست هستید و کلی تجربه دارید چه پیشنهادی برای بهتر شدن وضع پست می کنید؟
- پیرمرد عینکش را از چشم برداشت، یکی به سیگار زد و گفت اولاً کاسبر نامه رسانان را باید توسعه داد، چون جمعیت تهران هر روز زیادتر میشود، در حالیکه تعداد نامه رسانان ثابت است. در نانی باید به وضع نامه رسانان رسیدگی بیشتری شود، حداقل زندگی برایشان فراهم شود تا آن ها برای تأمین زندگی و ترمیم کسر درآمد ناچار نشوند به کارهای دیگر بپردازند. نامه رسان باید فکر و دگرش نامه باشد و با حواس جمع کار کند، نه این که نگرانی کسر درآمد جواسش را پرت کند. لاقبل باید مطابق سالهای خدمت به نامه رسانان پایه داده شود.





نامی که میشناسید و بان اطمینان دارید



صفحات خنک کننده کولر ارج از ورق گالوانیزه ساخته شده و زنگ نمی زند .  
پوشال صفحات خنک کننده یو نمیگیرد ، هوا را تصفیه کرده و از ورود گرد و خاک و دود جلوگیری میکند .  
بادبزن کولر ارج بزرگ است و بازده زیاد دارد .  
در پیچ خروج هوا در سه مدل از کولر های ارج در زیر تعبیه شده و بجای سه صفحه چهار صفحه خنک کننده دارد .  
یک مدل از کولر های ارج بر قابل است و پایه چرخدار دارد و میتوان آنرا بدینخواه خود جابجا کرد .

## کولر ارج محصول تکنیک بر تو ارج

## بقیه چرا جوانان...

تعطیلات و مراسم عید اتری از آنها باقی نمی ماند . دلیل این امر چیست ؟

آزتری - برای اینکه در کشور ما مرسوم است که باید فقط موقع سال نو به کودکان هدیه داد و معمولاً کتاب در این موقعیت هدیه بجائی است و ناشرین مجبورند که تمام دقت و وقت خود را صرف تهیه کتابهایی کنند که در موقع سال نو توجه خریدار را جلب کند . ولی تصور نمیکنم که این کتابها بعد از جشن سال نو کاملاً از گردش خارج شوند . در میان این کتابها می توان کتابهای خوب و خواندنی نیز یافت که در طول سال نیز به فروش می رسند و مورد توجه هستند ولی بهرحال ناشر مجبور است برای سال نوی آینده فکر جشن تازه کند .

پانوراما - تقصیر ناشرین چیست ؟

روداری - ناشرین بیشتر از حد لازم به درآمد خود فکر میکنند . آنها گویا به پدید آوردن يك گروه ادبی ، علمی و هنری احساس احتیاج نکرده اند، گروهی مشکل آزر و نا شناسان، نویسندگان ، عکاسان و نقاشان که نتیجه کار دسته جمعی آنها مطمئناً اثر کاملی خواهد داشت ، این نوع گروهها باید از جانب ناشرین حمایت شوند . خوشبختانه چندینست که بعضی از ناشرین ایتالیائی وارد مسیر صحیحی در کار خود شده اند، امروز در کتابخانه ها می توان مجموعه های جالبی از نویسندگان معاصر را با قیمت های مناسب پیدا کرد . از Carlo Levi تا Moravia و Pasternak تا Thomas Mann .

پانوراما - امروزه در کتابفروشیها بوفور کتابهای سیاسی و بخصوص کتابهایی در زمینه تربیت جنسی برای جوانان یافت می شوند . بعقیده شما این کتابها واقعا جوانان را در کار تفهیم مسائل مذکور بازی میکنند یا کشف نازدهای هستند از جانب ناشرین برای فروش بیشتر متاع خود ؟  
مورلوتی - تفهیم مسائل سیاسی روز یا مسائل جنسی به يك جوان ، کار صحیحی است . ولی مدتی است که نشریات

فوق سبب گچی خواننده شده اند . توجوان اهل مطالعه امروزی زیر سیلی از زندگینامه های جان کندی ، پاپ جان بیست و سوم ، مارلین لورترینگ و احتمالاً سن فرانسیس و مائو-تسه-تونگ - مدفون شده است . مطالعه اینگونه زندگینامه ها برای يك نوجوان بیشتر جنبه منفی خواهد داشت تا مثبت ، چون او همیشه سعی خواهد کرد که خود را در قالب شخصیت مورد علاقه خود جا دهد ، شخصیتی کاملاً انترائی که حتی بعد از مطالعه زندگینامه او نیز واقعا چیزی درست و حسابی از او نخواهد دانست ، چون من شخصا به صداقت اینگونه زندگینامه ها شک دارم ! ولی در مورد کتابهای تربیت جنسی که توسط متخصصین با صلاحیت تهیه شده ، باید بگویم که مطالعه آنها برای جوان مفید است ، فقط وظیفه اولیاء این است که دقت کنند تا نکات تارک و بیچیده این مبحث مهم را برای فرزندان شان روشن سازند .

پانوراما - در مورد کتابهایی که حاوی رویداد های مهم علمی روز هستند چه میشود گفت ؟ مثلاً پیاده شدن انسان در کره ماه و امثال آن ؟

روداری - گاهی نویسندگان از مفهوم واقعی کتاب علمی دور می مانند - نوشتن يك کتاب ، یا تهیه يك نشریه در مورد پیاده شدن انسان در کره ماه بمعنی وجود آوردن يك کتاب علمی امروزی نیست ، چون نویسندگان کتابهایی در اینگونه زمینه ها ، معمولاً مقداری خیالپردازی شخصی بعنوان چاشنی به اثر خود می افزایند که باعث بهم خوردن نظم دقیق علمی و مستند رویداد مورد بررسی واقع می شود . بنظر من برای اینکه جوان را در مسیر صحیح اینگونه کاوش های بشری قرار دهیم لازم است که نشریاتی را که حاوی آخرین پژوهش های علمی است فراهم کنیم و باو امکان دهیم که آزادانه در میان آنها آنچه را که میخواهد بیاید .

اینگونه نشریات باید حتما مستند و دور از هرگونه تخیل شخصی نویسنده باشد .  
پانوراما - امروزه بسیاری از پدران و مادران تصور می کنند که داستانهای تخیلی بیان کننده دنیای دروغین هستند و بهمین جهت فرزندان شان را از مطالعه اینگونه داستانها منع

می کنند . بعقیده شما منع کودک از مطالعه اینگونه داستانها صحیح است ؟

مورلوتی - برای کودک ، مطالعه کتابی که از گرسک بدجنسی صحبت میکند که چپ و راست بدردین گوسفندان خوش قلب مشغول است صحیح نیست ، اگر چه پاپیان داستان به نابودی گرگ طماع و ششگر منجر بشود . چون اینگونه قصه ها باعث بوجود آمدن نومی احساس ترس و وقت دروغین در کودک میشود . ولی قصه هایی لطیف - اگر چه روایتی - که بصورت لایلی برای بچه تعریف میشود در بچه احساس آرامش بوجود می آورد و او خود را از جانب نقال داستان که معمولاً پدر یا مادر هستند حمایت شده حس خواهد کرد .

روداری - بعقیده من تا زمانی که مروسک و اسباب بازی برای کودک وجود دارد ، خیالپردازی نیز وجود خواهد داشت . اسباب بازی وسیله ای است که باعث رشد تخیل در روان کودک می شود ، ولی نباید زیاد انتظار داشت که اسباب بازی یا مروسک یا داستان خیالی ، جنبه آموزشی یا غیر آموزشی داشته باشند . تنها جنبه آموزشی داستان خیالی آشنا کردن روح کودک به تخیل است ، همانطور که دلیل بوجود آمدن اسباب بازیهای مکانیکی امروزی نیز ایجاد زمینه برای پرورش تخیل هرچه بیشتر در کودکان است .

پانوراما - آخرین سؤال را از روداری میکنم ، ممکن است بگویند چگونه شروع بنوشتن يك کتاب برای کودکان میکنند ؟ فکرها یانان کاملاً شخصی است یا بستگی به ناشر نیز دارد ؟ یا بسبب رابطه نزدیکان یا کودکان است ؟  
روداری - نمی توانم جواب دقیقی باین سؤال بدهم ، همینقدر می دانم که بیشتر اوقاتم را در دبستانها یا کودکان سبزی میکنم ، پای صحبت آنها می نشینم و ضمن این نشست و برخاستها می بینم که چقدر چیز از آنها از خود می آموزم . هرگز باین مسئله فکر نمیکنم که « چه چیز » آموخته ام . بلکه میگفتم « آن چیز » در من کارگر شود ، تحت تاثیرم قرار دهد و نتیجه اش کتابی است که می نویسم و در اختیار بچه ها قرار میدهم .

## بقیه نوعروس گمشده . . .

شما مرض عصبی گرفته اید !... من آن را حالا می خواهم ... مطلب سران شد ؟ حالا ! گوشتی را گذاشت و گفت :

چه آدم منگی ! ...

اتار خشم در فیاغه « ناکس » باقی بود... کاملاً سرخ شده بود . چنگالش را برداشت و چنان بشدت بر بشقاب خود کوفت که بشقاب هماندم دو نیمه شد ... گفت :

این کنتین بی شرف ! ... به عرض گزارشی که می بایست سه روز پیش به دست من می داده ، عذرخواهیهای بی معنای می کند... و عذری که می آورد غیر موجه و شخصی است خودش و آن دخترهایش ! ...

« ناکس » بشقاب شکسته را از زمین برداشت و در ظرف پلاستیک زرد رنگی انداخت سپس ، برگشت و انگشت ابهام خودش را روی سینه « هان » گذاشت و گفت :

هان ، می خواهم حرفی راجع به زنتان با شما بزنم ... و این حرف را برای آن می زنم که فکر می کنم شما باید بدانید . اما اگر روزی بگویند که این حرف را از دهن چه کسی شنیده اید ، من انکار می کنم ... توجه دارید ؟ ... نه ...

« ناکس » انگشترش را با خشونت و شدت بیشتری بر سینه او فشار داد و گفت :

و گذشته از آنکه انکار می کنم ، نهمت دروغگوئی هم به اتان می زنم ... اما به نظرم باید بدانید که گروهیان کنتین ، یکی از آن بدترین زنزاده های دستگناه پلیس ، بازی خوبی با کلودینا کرد ... عشق بازی وحشت باری با کلودینا کرد ... و علت کامیابی اش را دو این باره تنها خدا می داند ...

## بقیه نوعروس گمشده . . .

شبی مع هر دو شان را در دفتر فری استون گرفتم ... پیراهن انیفومر کلودینا را تا پائین سینه باز کرده بود و دامن او را تا حدی که ممنوع است ، بالا زده بود ... کلودینا هم ...

\*\*\*

دروغ می گویند ! ( هان هر آینه از صراحت خشونت باری که در نگاه ناکس می خواند ، میگریخت اما قدرت گریختن نداشت) حتم دارم که دروغ می گویند !

ناکس گفت :

خوب می دانید که دروغ نمی گویم - و بهتر این است که بقیه را هم بدانید . کنتین ، در همان شب اول که به قسمت فساد و فحشاء رفت ، باز بهائی در آورد ... سعی کرد فحشاء شانزده ساله ، در ناحیه غرب ، برایش فرستاده شود . . . قضیه مدتی پس از آن تاریخ آفتابی شد ... اما وقتی که من خواستم درباره سوابق خدمت کنتین تحقیق بکنم ، دیدم که

در پرونده خدمت این مرد دست برده اند ، به نحوی که تاریخ انتقال او به قسمت فساد و فحشاء بکفته پس از وقوع این عمل به نظر بیاید ... و بی شك ، می توانید بی برید چه کسی ممکن است بنفع او این استاد را حک و اصلاح کرده باشد ...

هان گفت :

من نمی توانم این حرفها را باور کنم ... هیچکس به چنین حماقتی دست نمی زند . اما دو آن استاد که این حرفها را می زد ، خوب می دانست که باور می کند ... حداقل ، قسمتی از آن را باور می کند . خودش اتار خراش را در استاد خدمت کنتین دیده بود... بی شك ، دلیلی در دست نبود که این حک و اصلاح به دست کلودینا صورت گرفته باشد...

## بقیه نوعروس گمشده . . .

سیگار در دهنت مزه تلخی به جای گذاشته بود ... آن را در ظرفی پر از آبچرب که زیر شیر ظرفشویی جمع شده بود ، انداخت و به طرف در به راه افتاد و گفت :

باید تحقیق های دیگری هم بکنم .

« ناکس » جلو او را گرفت و گفت :  
- بهتر این است که بقیه حرفها را هم بشنوید ، هان ...

هیچ میل نداشت بماند . خشم نازدهای در وجودش به جوش می آمد ، و این خشم او را برمی انگیزت که بسراغ کنتین برود ، بیور حقیقت را از زبان او بیرون بکشد و او را وایدارد که امان نخواهد و نقاضای مفرکند... میل هم نداشت که حرفهای دهشت بار دیگری درباره کلودینا از زبان « ناکس » بشنود ... حرفهایی که هیچ دلیل نداشت .

« ناکس » گفت :

همه این قضایا را به فری استون گفتم تا خودش راهی پیدا کند ... سوابق خدمت کنتین را به اش نشان دادم و به اش گفتم که من از روایت این مرد با کلودینا اطلاع دارم و از این گذشته چیزهای دیگری هم در سزاره کنتین به اش گفتم ... و می دانید که معاون ما چه تصمیمی در این باره گرفت .

نه .

کنتین را توبیخ کرد ... همین وس... و آنچه توبیخ ساده .

چه می توانست بکند ... چه می بایست بکند ؟

می بایست او را هم مثل آن بزهای گر دیگری که بیرون ریخت ، بیرون بریزد . - چرا این کار را نکرد ؟

## بقیه نوعروس گمشده . . .

« ناکس » با حرکتی که نشانه عجز بوده گفت :

- حدسهایی هم که شما می زنید مثل حدسهای من درست است .

- آیا کنتین نفوذی در فری استون دارد ؟ شك دارم ... فری استون ، خودش ، عنصر پلکی است... همیشه هم پلکی بوده ... اما گاهی ، به نحو تاسف باری ، کور است ...

هان گفت :

همه ما ممکن است گاهی کور باشیم ... از « ناکس » دور شد و از آستانه ای که آشیزخانه و خوابگاه را از یکدیگر جدا می کرد ، گذشت . گفت :

- متشکرم ... حرفهایی را که به ام زدید ، فراموش نمی کنم .

ناکس گفت :

- مواظب باشید . و توصیه های مرا فراموش نکنید . هرگز اعتراف نکنید که من منبع این خبرها هستم ... توجه کردید ؟ من می توانم رفیق خوبی باشم ، « اد » ... اما دشمن موحش هم می توانم باشم ... توجه کردید ؟

- نه ... توجه کردم .

خارج شد و بی اتومبیلش به پارکینگ رفت . اما موتور را به کار نینداخت . دلش بهم می خورد . علامت سرخ و زردنی را که در حلقه پلاستیک ، وسط فرمان ، نصب شده بود ، تماشا کرد . نمی خواست در اندیشه آن چیزهایی باشد که ناکس درباره کلودینا گفته بود .

دیگر نمی خواست اصلاً در اندیشه چیزی باشد .

نام تمام





پاره کردن  
بندهای «اسارت»

## طغیانی بشر دوستانه در هالیوود

مهرت ظلم و ستم دید؟  
و نهضت شروع شد. صدای چرینگ  
و چرینگ شکستن زنجیرهای اسارت و  
ظلم و ستم گوش فلک را کر کرد، و  
هنوز هم صدای چرینگ چرینگ می‌آید.  
تصاویری که ملاحظه می‌فرمایید از  
یکی از جلسات نیمه مخفی زنجیرشکنی  
فرنگان است که برای ایزر به گریه کم  
کردن اسمش را گذاشتند «مجلس رقص  
سالانه هنرمندان و ماکن‌ها». اگر راستش  
را بگویند ممکن است کهنترها و مهرها  
جلوی انقلابشان را بگیرند.  
شجاعان و آزادگانی هم که می‌بینید،  
انقلابیون دلاوری هستند که طغیان خود  
را در افراطی ترین تظاهرات انسانی‌شان  
داده‌اند. محل انقلاب: هالیوود، بال  
روم هتل هیلتون بورلی است. که یقیناً  
نامش در تاریخ عصیانهای بشری الی‌الابد  
زنده خواهد ماند و بانی خیر، موسسه  
خیر، موسسه غیر انتفاعی بشردوست و  
مصلحی است به اسم «موشن پیکچرز  
تله‌ویژن‌اند رکورد اینداستری» به معنی  
«صنایع سینما، تلویزیون و صفحه».

یک توضیح اضافی هم لازم است.  
البسه عجیب و غریبی که این آزادگان  
به تن کرده‌اند فقط برای این است که  
ظالم‌ها و ستمگرها را مثل «لولو» از  
خود بترسانند و سر جای خود بنشانند.  
توفیق یارشان باد!

هر چه از زرنگی و مردردندی اهل  
فرنگ بگویند، کم گفته‌اند. تتبعات  
اهل شرق در کشف حقایق تا آنجا پیش  
رفته بود که فهمیدند کاشف اتم ابوعلی  
سینا بوده که فرموده:  
دل هر ذره را که بشکافی  
آفتابش در میان بینی  
و این ذره همان اتم است و آن  
آفتاب هم انرژی وحشتناکی که از  
شکافتن اتم حاصل می‌شود. اهل تتبع  
بعدها از این کشف، بسیار منفعل شدند و  
مسئولیت بمباران هیروشیما و ناکازاکی  
را بردوشهای خسته از بار تاریخ شرق  
احساس کردند و این افعال اجازه نداد  
که در تتبعات خود جلوتر بروند و کشف  
کنند که فرنگان در گذشته تاریخ کمین  
کردند و سخن ناب عبید زاکان را به  
سرقت بردند، به خط زر نوشتند، شعار  
و دثار خود کردند و نصب‌العین خویش  
ساختند. کدام سخن ناب؟ این که:  
رو مسخرگی پیشه‌کن و مطربی آموز  
تا داد خود از کهنتر و مهرتر بستانی  
بعله، این اهل فرنگ نه این که  
قرنهاست مورد ظلم و ستم و جبر و شتم  
واقع شده و کساره به استخوان پراز  
کلسیم‌شان رسیده با بر آمدن آفتاب  
عالمتاب نیمه دوم قرن بیستم، به‌خود  
گفتند: ای دل غافل، بر خیز، بندهای  
اسارت را پاره کن تا کی باید از کهنتر و









# « تمدن »

ترجمه: دکتر حسن مرندی

- ۱۹ -

● رامبراند تاریخ مقدس و اساطیر را در پرتو تجربه بشری نشان می‌داد.

● یکن تنها فیلسوف عصر خود بود که ریاضی دان نبود و می‌پنداشت می‌توان هر چیز را با دلایل و شواهد مادی حل و فصل کرد.

● اساس فلسفه دکارت بر شکاکیت بود او می‌گفت « می‌دانم که می‌اندیشم » و آنرا به طریقی دیگر بیان می‌کرد: « می‌اندیشم، پس هستم. »

## رامبراند: حقیقت و تجربه

در مطالعه تاریخ تمدن باید کوشید بین نبوغ فردی و شرایط اخلاقی یا روحی جامعه تعادل را نگه داشت. من به نبوغ معتقدم، هر قدر هم که این اعتقاد نامعقول به نظر آید. من عقیده دارم که هر چیز یا ارزشی نثار جهان شده، در اثر تلاش افراد بوده است. با این وجود نمی‌توان جلو این اندیشه را گرفت که چهره های عالی و بزرگ تاریخ - دانه، میکل آنژ، شکسپیر، نیوتن، گوته - تا حدودی حاصل جمع عصر خود بوده‌اند. آنان بزرگتر و جامعتر از آنند که بتوانند در امتزاج و جدائی پیدا شوند، رامبراند مورد جالبی از این معماست. این - بخصوص برای مورخان - آسان است که هلند بدون رامبراند را تصور کنند. به راستی هم در هلند کسی نبوده است که از دور با او قابل قیاس باشد - هیچ چیزی شبیه آن گروه شاعران و نمایشنامه نویسان که پیش از شکسپیر یا هم عصر او بودند، در مورد رامبراند وجود ندارد. اما این حقیقت که رامبراند با چنان سرعت و چنان وسعت موفق شد، و موفقیت او ادامه یافت، و حکاکای ها و طرح های او هرگز ور نیفتاد، و مدت بیست سال تقریباً هر نقاشی هلندی شاگرد او بود، نشان می‌دهد که زندگی روحی هلند به او نیاز داشت و تا حدودی او را آفرید.

رامبراند شاعر و سراینده بزرگ آن نیاز به حقیقت و آن تکیه بر تجربه بود که با اصلاح دینی شروع شد و نخستین ترجمه انجیل را بوجود آورد، اما ناچار بود یک قرن تمام برای بیان‌بصری افکارش منتظر بماند. آشکارترین پیوند بین رامبراند و زندگی معنوی هلند، نخستین سفارش است که وی به هنگام عزیمت از لندن به آمستردام اجرای آنرا به‌مهده گرفت. این تابلو که « درس کالبد شناسی » نام دارد یک استاد برجسته تشریح دکتر تولپ Tulp را نشان می‌دهد که جسدی

را تشریح می‌کند. ( شکل ۱۳۱ ) آناتکه پیرامون او را گرفته‌اند البته دانشجو نیستند، حتی پزشک هم نیستند. بلکه اعضای صنف جراحانند. و زالیوس Vesalius نخستین کالبد شناس بزرگ، عصر جدید نیز هلندی بود و تولپ مایل بود او را و زالیوس از نوزاده شده بنامند. به نظر من می‌رسد که او اندکی حکیم باشی بوده است، وی به بیمارانش سفارش می‌کرد روزی پنجاه فنجان چای بنوشند. با این همه بسیار موفق بود - و فرزندش در انگلیس لقب بارونی گرفت.

اما با این طرق ظاهری و شبه رسمی نبود که رامبراند خود را با زندگی فکری عصر خویش مربوط می‌کرد، بلکه وی اینکار را با تصاویری که از انجیل کشید انجام داد. یکی از اشکال قدرت که مقرر بود در اثر اعمال عصر تجربه فرو ریزد قدرت تمثال سازی سستی بود. رامبراند گرچه در واقع طلبه ژورنالیست کلاسیک بود، می‌خواست بر هر ماجرا چنان نظر افکند که گفتمی هرگز تصویر نشده است، ولی خواست در تجربه خود معادلی برای آن بیابد. ذهن او درگرو انجیل بود و هر داستان آنرا تا جزئی ترین نکته از حفظ می‌دانست، او درست مانند نخستین مترجمان انجیل حس می‌کرد که باید زبان عبری را یاد بگیرد، به این جهت با یهودیان آمستردام طرح دوستی می‌ریخت و در کتیبه ها رفت و آمد میکرد، تا چیزی را بیاموزد که تاریخ قدیم قوم یهود را روشنتر کند. اما در نهایت امر، شواهدی را که در تعبیر و تفسیر انجیل بکار می‌برد، همان زندگی بود که در پیرامون خویش می‌دید. ( شکل ۱۴۵ ) . با مشاهده طرحهایش، آدم نمی‌داند که آیا مشاهدات خود را لبت می‌کند یا کلام مقدس را تصویر می‌کند، زیرا این دو تجربه در ذهن او سخت به یکدیگر آمیخته بودند. گاه تعبیر او از زندگی بشری از وقایع مسیحی سبب می‌شود که موضوعهایش را چنان تصویر کند، که در انجیل شبیه آنها دیده نمی‌شود، اما او ظاهراً معتقد بوده است که باید وجود داشته باشند. مثالی از این گونه، حکاکای اوست

به نام « مسیح درباره عقو گناهان موعظه می‌کند » ( شکل ۱۳۳ ). این حکاکای ترکیب کلاسیک دارد - و در واقع متنی بر دو تابلو از آثار رافائل است که رامبراند آنها را کاملاً هضم کرده است. اما این مجمع کوچک تاجه مایه با نمونه های آرمانی بشری اثر رافائل متفاوت است. افراد این مجمع مخلوطی گوناگون از اشخاص هستند که برخی اندیشمندند و برخی نیمه ترسیده و بعضی فقط به فکر گرم شدن و بیدار ماندن هستند.

کودکی که در جلو صحنه است ملاقاتی به آئین‌بخشوند گناهان ندارد و حواش به کشیدن خط روی خاک است. به نظر من اگر هم‌مدردی با همه انواع و شرایط زندگی بشری و تساهل نسبت به گوناگونی افراد انسان را بتوان از ویژگیهای زندگی متعهدانه شمرد، و رامبراند یکی از بزرگترین پیامبران تمدن بوده است.

## نقاشی در جای ادبیات

حقیقت روانشناسی در تابلو های رامبراند، از هر هنرمند دیگری فراز می‌رود. البته این تابلو ها شاهکار تصویر سازی محض نیز هستند. در تابلو بتشبع Betsheba ( شکل ۱۳۴ ) همسر داوود نبی، و رامبراند از مطالعه روی طبیعت و حکاکیهای برجسته عصر باستان سود جست تا طرح کاملاً متوازنی بیافریند. ممکن است ما آنرا بعنوان نقاشی ناب نحسین کنیم، اما سرانجام چهره اوست که نظر ما را جلب می‌کند. اندیشه ها و احساسهای بتشبع به هنگام خواندن نامه داود نبی با چنان ظرافت و هم‌مدردی انسانی تصویر شده‌اند، که داستان پردازی بزرگ به دشواری می‌تواند آنرا در چند صفحه شرح دهد. به این گفته عادت کرده‌ایم که نقاشی نباید با ادبیات رقابت کند. درست است، اما نه در این مرحله نخستین، با شاید هنر ادبی، تا موقعی که شکل درست خود را باز نیافته، نباید مواضع نقاش شود. اما وقتی شکل و محتوا یکی هستند، این نوع مکاشفه بشری چه ارمغانی می‌تواند باشد!



شکل ۱۳۳: رامبراند، مسیح بخشش گناهان را موعظه می‌کند ( حکاکای )

شکل ۱۳۳: رامبراند، مسیح بخشش گناهان را موعظه می‌کند ( حکاکای )



شکل ۱۳۱: رامبراند، درس تشریح دکتر تولپ



به نظر من بزرگترین نمونه این کیفیت تصویر معروف به «عروس یهودی» (شکل رنگی ۲۷) است. هیچکس درست نمی‌داند که عنوان اصلی آن چه بوده است. شاید قصد نقاش آن بوده که برخی اشخاص عهد متیق مانند اسحق وریکا را تصویر کند. اما موضوعی که نقاش در نظر داشته واضح است. این تصویر عشقی رشد یافته و ملته‌ای شکفت از غناه، ظرافت و اطمینان است. غناه در نقش آستینها و ظرافت در دستها و اطمینان در حالت سر تجلی کرده است. دور این سر هاله‌ای از نور روحی است، که نشان‌دهنده زیر نفوذ آرمانهای کلاسیک نمی‌توانسته‌اند بدان دست یابند.

**بیکن: فیلسوف نه ریاضی‌دان**

رابراند تاریخ مقدس و اساطیر را در پرتو تجربه بشری نشان می‌داد. اما این یک پاسخ هیجانی و عاطفی بر اساس عقیده به صحت یک عقیده مذهبی است. بزرگترین معاصران رابیراند. جویای نوعی دیگر از حقیقت بودند - حقیقتی که بتوان آنرا با وسایل فکری، نه با وسایل هیجانی، به کرسی نشاند. این کار را با جمع آوری فرائض مشاهده شده، یا با ریاضیات انجام می‌دادند و از این رو، ریاضیات برای مردان قرن هفدهم راه حل جالبتری بود. ریاضیات در واقع مذهب بهترین عقول عصر شد و وسیله‌ای برای بیان این شد که تجربه را می‌توان با عقل همساز و وحدت داد. بیکن Bacon تنها فیلسوف عصر بود که ریاضیدان نبود. او می‌پنداشت که می‌توان هر چیزی را با دلایل و شواهد مادی که زیرماده‌ها هوشی سرشار قرار گیرند، حل و فصل کرد. و خود او تا چه مایه هوشمند بود! مردی که شورانگیزترین معتقدات ما را به عنوان «پنهای قبيله» و «پنهای بازار» طبقه بندی کرد، هنوز نیز ارزش گند زدانی خود را برای جهان مدون حفظ کرده است. اما بیکن در مقایسه با متفکران بزرگی که پس از او آمدند - دکارت، پاسکال و اسپینوزا - اندکی کم اعتبار نمی‌نماید، نه برای آنکه بیکن دست اندر کار سیاست بود، بلکه بدان جهت که آن ایمان غالب قرن هفدهم، یعنی عقیده به ریاضیات، را نداشت.

**دکارت: می‌دانم که می‌اندیشم!**

اما دکارت، سیمانی بسیار مهراکتیز دارد. او زندگی خود را با سرسازی شروع کرد، کتابی درباره سنگر بندی نوشت، اما بزودی دریافت که تمام آنچه مورد نیاز اوست اندیشیدن است - پدیده‌ای بسیار نادر و سخت مورد تکرار خلیق. بعضی از دوستانش ساعت یازده صبح به سرافش می‌آمدند و او را در بستر می‌یافتند. می‌گفتند: «چه می‌کنی؟» جواب می‌داد: «فکر می‌کنم» دوستان خشمگین می‌شدند و او برای رفع مزاحمت آنان، برای زندگی به هلند رفت. می‌گفت مردم آمستردام چنان در مشغله پول درآوردن هستند که کاری بنگار او نخواهند داشت. اما همچنان مغل و مزاحمش می‌شدند، از این رو پیوسته از جایی به جایی



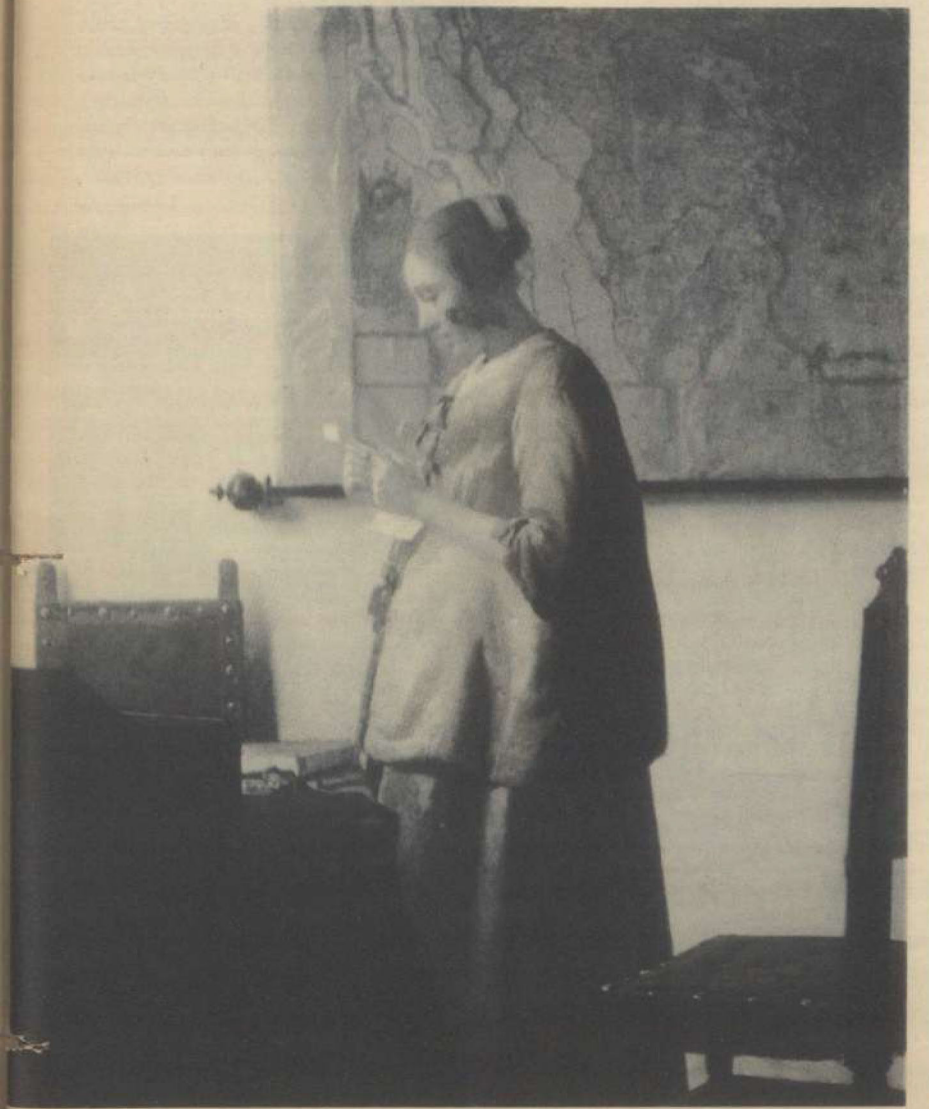
شکل ۱۳۵: فرانس هالس: دکارت

می‌رفت: بیست و چهار بار در هلند خانه خود را عوض کرد: و ظاهراً زمانی در نزدیکی هارلم زندگی می‌کرد و در آنجا فرانس هالس تصویری از او کشید (شکل ۱۳۵) دکارت، مانند لئوناردو داوینچی، همه چیز را می‌آزمود و بررسی می‌کرد: چنین، انکسار نور، گرداب، همه موضوعاتی که مورد علاقه لئوناردو بودند. او می‌اندیشید که تمام ماده از گردابهای تشکیل شده، که یک حلقه خارجی مغز دارد و یک هسته داخلی که گویچه های ریز در مرکز آن به هم چسبیده‌اند، معنی اندیشه او در این باره هرچه بوده باشد (و شاید هم دوباره کتاب تیمیوس Timaeus افلاطون می‌اندیشید) شکفت این است که همانرا توصیف کرد که لئوناردو در طرح گردابهای خود تصویر کرده بود. و من گمان می‌کنم دکارت هرگز طرحهای لئوناردو را ندیده بوده باشد. اما برخلاف کنجکاو تارام و سیری ناپلیر لئوناردو، دکارت شاید زیاد از آن نظم اندیشه فرانسوی برخوردار بود و همه مشاهدات او برای آن انجام می‌شد که سهمی در طرح یک دستگاه فلسفی داشته باشد. اساس فلسفه او بر شکاکیت بود این میراث مونتینی بود که می‌گفت «Je suis - que que» یعنی چه می‌دانم! دکارت فقط به یک پاسخ رسید: «می‌دانم که می‌اندیشم» و آنرا به طریقی دیگر بیان می‌کرد: «می‌اندیشم، پس هست». نقطه نظر اساسی او این بود که در هر چیز می‌توان شک کرد، جز در اینکه شک می‌کند.

شکل رنگی ۲۷: رابیراند، عروس یهودی «انعام»



شکل ۱۳۴: رابیراند، بتشیخ



خیلی وحشتناک است که مردم امروز همه چیز را جدی می‌گیرند و در هر گونه تفریحی را روی خودشان می‌پندند. چند سال پیش در فرانسه نمایش‌هایی بود که به آنها «خل بازی» می‌گفتند. در ایران خودمان هم تا چندین سال گذشته نوعی خل بازی بنام یکی از شاهکار هایش تأثیر روحی بود.

یک وقت بود که آدم‌ها هم می‌گفتند: «بیا چرت و پرت بگیریم» حالا چه می‌گویند؟ بیا برای یک منبع درآمد جدید نقشه بریزیم. خوب هر چیزی بجای خویش نیکوست ولی جای شوخی و مسخره بازی کجاست؟ چند روز خوشحال شدم وقتی شنیدم تأثیر روحی به جشن هنر شیراز می‌آید و ما چهار نمایشنامه در این شیوه خواهیم دید!

آدم‌هایی که تأثیر روحی را بوجود می‌آورند هرگز به خیالشان هم نمی‌رسد که دارند «هنر خلق» می‌کنند «آنها معتقدند که «خالق خنده» هستند و باید اذعان کرد که در این نیت صادقانه کاملاً موفقند. و اما برای همه آنها که کائنات را از سر تا به پا جدی می‌گیرند می‌گویم: خنده در عصر ما که عصر بدبختی و درماندگی و بیچارگی است، از ضروری هم ضروری ترست. چگونه آدم می‌تواند صبح از خواب برخیزد وقتی شب را با خنده به پایان نبرده باشد؟ من نمی‌فهمم چگونه امکان پذیر است که آدم‌های بزرگ تأثیر معاصر دنیا مثل گروتوسکی و بروک آفندر سنگین وجدی و سوزناک فکر کنند؟ وجه اصراری دارند مردمی را که هر روز بارسنگین خاطرات ناخوششان را بدوش می‌کشند، بیاد غم‌ها و دردهای دیر پایشان بیندازند. خدا کند شیطان که ذاتاً اهل شوخی و بذله گوئی است (از تمایل شدیدش به عیش و نوش این نتیجه را می‌گیرم) توپوست این آقایان برود و آنها را به فکر تفریح و لذت و شادمانی مردم هم بیندازد. باری اسم «تأثیر روحی» مامم بد در رفته است. کسی آنرا «جدی» نمی‌گیرد و ارزشی برایش قائل نیست. حالا توجه داشته باشیم که درست غمزده ترین هنرمندان این دیار یعنی مردم پائین شهر این هنر را به پیشه می‌گیرند و به آن عشق می‌ورزند.



**تقدی بر یک برنامه از پنجمین جشن هنر شیراز**

**میرداماد، نمایش ساده و شاد**

ابرج زهری

تأثیر «حافظنو» در شیراز چهار نمایشنامه در سالن نمایش دانشکده ادبیات و علوم روی صحنه خواهد آورد. نخستین آن نمایشنامه «میرداماد» بود که من اینجا درباره‌ی آن می‌نویسم: داستان، ساده و با مزه است: در بارگاه شاه عباس سخن از شهادت سردار احمدخان است. شاه‌عباس بانوای شیپور و طبل وارد می‌شود. از مرگ سردار خود خیلی اندوهگین است. تنها بازمانده او را فرا می‌خواند: دختری است پریساو پری‌نام. امرا، هر یک به گونه‌ی خوش خدمتی می‌کنند. البته همه می‌خواهند از دخترک نگهداری و سرپرستی و نگهداری کنند ولی شاه عباس قدردان دختر را به فرزندی می‌پذیرد و به او لقب «شاهپری» می‌دهد، سوگلی بانوان خود - صغیره را به خدمت او می‌گمارد و به کاکا سیاه فرمان می‌دهد با شوخ طبعی خود اسباب انبساط خاطر دختر را فراهم کند.

هنوز شاه عباس به آنها پشت نکرده است که تنور فتنه داغ می‌شود. صغیره با حاجب نقشه قتل دختر را می‌کشد ولی همانطور که معمول همه قصه هاست، کاکا سیاه، دست بر قضا از آنجا رد می‌شده است که صحبت های ناچسور آنها را می‌شنود و فی‌الغور ترتیب فرار شاهپری را می‌دهد. پرده دوم، حجره شیخ عبداللطیف طلبه را می‌بینیم. شیخ، خواب و خوراکش شده درس خواندن و مطالعه. دوستش عبدالطالب آمده «اشکالاتش» را از او بپرسد. البته همه‌اش شرعی است. یکی از آنها اینست: «اگر من مرغی خریده باشم، شکمش را پاره کنم، توی شکمش یک جوجه باشد، این جوجه حلال است یا حرام؟» شیخ می‌گوید مرغ اول تخم می‌کند، بعد روی تخم می‌خوابد آنوقت جوجه به عمل می‌آید. دوستش می‌گوید: «راست می‌گی، من چسبون سالهات مرغ نخورده‌ام کاملاً فراموش کرده‌ام!» دوست می‌رود و شیخ در کتابهایش غرق می‌شود ناگهان در باز می‌شود و شاهپری بدرون می‌آید. شیخنا سرش را بلند می‌کند دختر را می‌بیند، می‌پرسد: «شیخ عبدالطالب تویی؟» طفلک در خواب هم، چنین منظره‌ای را ندیده بوده است. می‌گوید شاهپری بایسد بی‌تامل حجره او را ترک کند. از شیخ انکسار و از پری اصرار که می‌خواهد

بماند. سرانجام کار بدانجا می‌رسد که شاهپری می‌گوید او شوهرش است و سه بچه از او دارد و بالنکه کیوه رضایت شیخ را جلب می‌کند که در اطلسی پهلوی بخوابد. صحنه بسیار جالبی است: شیخ تنهات، یک دلش می‌نویسد برود پیش پری، یک دلش می‌گوید نرود. ندای وجدان و دین از یک طرف، وسوسه و هوس از طرف دیگر کلافه‌اش کرده‌اند. ناگهان تصمیم می‌گیرد انگشتش را روی شعله شمع بگیرد تا سوزش انگشت فکرسش را از این عمل قبیح باز دارد. خیر، دو انگشت و شاید بیشتر باید برای هوس بسوزد.

اینک جارچی مخصوص چارمیزند: هر که دختر رازنده تسلیم کند، پاداش خوبی خواهد گرفت. کاکا سیاه و یک فراس وارم می‌شوند و دختر را با خود می‌برند.

پرده سوم، پرده پاداش و جزاست. شاه عباس خطابی و خاتن را گوشمالی می‌دهد: صغیره سوگلی خود را به‌زردبیل خانه پدر و مادرش می‌فرستد، حاجب‌ها در نمد می‌پیچاند و از عالی قاپو به زیر می‌اندازد و دخترش را به شیخ می‌دهد و او را به لقب میرداماد متختر می‌کند. نمایشنامه «میرداماد» مانند دیگر نمایشنامه‌های شیوه «کمدی روحی» منقطع، معیار و قواعد خاص خود دارد.

در چنین نمایشنامه‌ها می‌توان دنبال پیام، جهان بینی و فلسفه کشت و نه‌دنیاراد. سن منطقی، روال منطقی، نقش‌های منطقی و قس علی‌ذلك. هنرپیشه های کمدی روحی هرگز در نقش خود فرو نمی‌روند. آنها همیشه خودشانند و نقش را پدک می‌کنند، بعبارت دیگر گاه نقش بازی می‌کنند و گاه با نقش بازی می‌کنند. آنها کوشش ندارند که فضای نمایشی یگانه بوجودیاورند. هر هنرپیشه به موقع خود هنر نمائی میکند و کنار می‌رود وقتی دیگری بازی میکند، اوسعی ندارد و انگش‌شان بدهد. اینها همه بدین خاطر است که برای این تأثیر هرگز مساله خلق ندیای روی صحنه در مقابل دنیای تماشاگران تأثیر مطرح نبوده است. و درست چون هنرپیشگان ایچساد فضا و هوای یگانه مطرح نیست، تکراری و تک‌هنر نمائی در این تأثیر جای‌بزرگی دارد.

سخن در باره ویژگی های تأثیر روحی بسیار است. شاید مهمترین روحی باشد که این نوع تأثیر بیش از سایر انواع تأثیر با هنرپیشه اوج می‌گیرد و با هنرپیشه سقوط می‌کند. اگر هنرپیشه تأثیر روحی، مثلاً کاکا سیاه دل و دماغ بازی نداشته باشد، تأثیر قابل تماشا نیست، هنرپیشگان هرچه شاداب‌تر، خوشتر و سر ذوق‌تر باشند، بازی گرمتر، گیراتر و مفرح‌تر خواهد بود.

بخطار عدم استقبال هنر دوستان یک ساعت دیرتر از ساعت مقرر و برای گروه معدودی از دانشجویان و چند هنرمند تأثیر، شروع شد. روشن است که در چنین موقعیتی از هنرمند توقع چندانی نمی‌توان داشت. با اینهمه، در بازی‌ها صمیمیت بسیار بود، سعدی افشار در نقش کاکا سیاه نرمش فوق‌العاده در بدن و بیان داشت. هرچه می‌گفت با مزه بود و بردل می‌نشت.

حسن عطیمی شاه عباس را با هیبت و ابهت فراوان بازی می‌کرد جمله های طولانی و مطمئن را روان آدا می‌کرد. افسانه، که بی‌گمان آذری مجنون با مزای ساخته بود. وقتی در بارگاه لفظ قلم صحبت می‌کرد، تیق می‌زد، اما در پرده دوم در حجره‌ی شیخ یک زن آپارتنی قرشمال و ناگهان باچنان فصاحتی بلبلی می‌کرد که میرس. دوست‌شیخ هم گرچه کمی تقلید می‌کرد، برای خودش صفاتی داشت.

نمایش میرداماد را که در حدود دو ساعت دوستان ما بخاطر برنامه بعدی که داشتند، طی یکساعت بازی کردند، بعلاوه پشت بلند گوهم اعلام کردند که بانهایت معذرت بخاطر ضیق وقت دکورها را عوض نخواهند کرد و تنها در همان دکور اول بازی خواهند کرد. آنها خیال نمی‌کردند ما آنها را جدی می‌گیریم وقتی تقریباً نیمی بیشتر از تماشاگران بروی صحنه رفتند تا آنها را تشویق کنند، سرپرستان اقرار کرد که دقت کافی در بازی نداشته‌اند، و از همه دعوت کرد روز بعد برای دیدن همان بازی بیایند و حتماً خوششان خواهد آمد.

هنرپیشگان کمدی روحی ما شاید عالی بازی نکردند اما به گونه‌ای بازی کردند که تماشاگر حس میکرد آنها بازی کردن را دوست دارند. و این شاید مهمترین هدف هنرپیشه باشد و تماشاگر؟ تماشاگر هم برای بازی نمی‌آید؟



# «جولیا»



هنوز هم یکی از محبوب‌ترین و پر بیننده‌ترین برنامه‌های تلویزیونی مجموعه‌ی پی در پی «جولیا» است که سخن شیرینی برای آن انتخاب شده است، تعدادی از چهره‌های محبوب این برنامه را در این مقاله برای معرفی بیشتر برد آورده‌ایم.

## جولیا

ایفاگر نقش جولیا در مجموعه‌ی تلویزیونی «جولیا» زن سی و پنجساله‌ای است که پیش از این در چند فیلم سینمایی نیز بازی کرده بود. این زن دایسان دارول نام دارد، که در ژوئیه ۱۹۳۵ در شهر نیویورک به دنیا آمده است.

راه هنر از کودکی برای او برزیده شده بود، دایان در ده سالگی برنده‌ی بورس تحصیلی یک اپرا شد. و مدتی در این رشته کار کرد، اما خیلی زود خسته شد و آنرا کنار گذاشت.

دایان در یازده سالگی به مدرسه موسیقی و هنرهای زیبا رفت. در پانزده سالگی مانکن شد، و چندی بعد بخاطر بازی در نمایشنامه‌ی «شانی زندگی» برنده‌ی یک جایزه‌ی نقدی یکپنجاهدلاری شد. در نوزده سالگی در نمایشنامه‌ی «خانه‌ی گل‌ها» در نیویورک بازی چشمگیری ارائه داد، و از این زمان به‌سینما راه یافت.

جولیا، یکبار ازدواج کرده و طلاق گرفته، و حاصل این ازدواج دختری دوازده ساله موسوم به سوزان است.

## دکتر مورتون

ایفاگر نقش دکتر مورتون لوید نولان هنرپیشه قدیمی تاتر و سینماست، که در یازدهم اوت ۱۹۰۴ در سانفرانسیسکو متولد شده، کار هنری خود را از تأثر پاسادانا شروع کرد، سپس به‌یروودوی راه یافت، و بسزودی بسوی فیلم و سینما کشیده شد.

لوید در سال ۱۹۳۴ با بازی در فیلم «ضابطه‌های ناپایدار» شهرتی برای خود فراهم آورد... آغاز کار بازیگری او در تلویزیون با همکاری مارتین بود.

لوید در سی و هفت سالگی با دختری بنام مل‌الفرید ازدواج کرده و اکنون دو فرزند دارد.

## ماری

ایفاگر نقش ماری «بتی برد» است که اهل تگزاس است... بتی دانشگاه را در رشته مدیریت و تجارت تمام کرده، اما قبل از کار بازیگری، نمایشنامه می‌نوشت، و مدتی هم آواز می‌خواند، تا اینکه با همکاری در چند شو از آرتور مورای، راه موفقیت را یافت.

## هانا

نقش هانا را لورن توتل بازی میکند، و نشان داده که جلوی دوربین به‌راحتی ایفای نقش میکند. لورن در دانشگاه کالیفرنیا استاد هنرپیشگی نمایشنامه‌های رادیویی بوده، و اولین کار سینمایی او به‌اقتباس از نقش‌های رادیویی‌اش، «خداحافظ زیبای من» نام داشت. تلویزیون آخرین حیطه‌ی کار اوست.

## کوری

کوری، پسر کوچک جولیا، که بسیار محبوبیت دارد، در حقیقت، مارک کوپایج نام دارد که اولین کار تلویزیونی خود را با فیلم «تامی و داکتر» آغاز کرد. مارک اهل لوس‌آنجلس است، در ۲۱ ژوئیه ۱۹۶۲ متولد شده، و پدرش یک پزشک است.

## ارل

کودک دیگر مجموعه‌ی جولیا ارل است، با بازی مایکل لینک، که او نیز در ژوئیه ۱۹۶۲ در یوتا متولد شده، و در کودکی به‌لوس‌آنجلس آمده است. مایکل اولین برنامه نمایشی خود را در سن سه سالگی در برنامه‌های تجارتنی تلویزیون آغاز کرد.



# دوریس دی

ستاره مجموعه تلویزیونی «دنیای یک‌زن»



دوریس - دی، هنرپیشه خواننده شاد تلویزیون و سینما، از چهره‌های محبوبی است که هر روز نامه‌های فراوانی از جانب دوستداران و علاقمندانش دریافت می‌کند و همیشه صندوق پستی‌ش مملو از کارت و کادوی دوستان است. دوریس زیبا اکنون چهل و هفت سال دارد. او در سوم آوریل ۱۹۲۴ در سین سیناتی - اوهایو متولد شد و از کودکی آرزو داشت که روزی یک رقصه هنرمند شود. مدتی هم در این رشته کار کرد ولی بعد به آواز خوانی پرداخت. پس در رادیو به آواز خوانی پرداخت. پس از آن به گروه هنری «چارلز راب» و «لی‌پراون» پیوست و حاصل این همکاری موفقیت‌های بی‌دری شایانی بود که بسوی روی آورد.



دوریس، اولین کار سینمایی خود را در سال ۱۹۴۸ با بازی در فیلمی به‌نام «دریاهای بیکران» شروع کرد و از آن پس، قرار داد پشت قرار داد بود که برای مجموعه‌های تلویزیونی و فیلم‌های سینمایی امضا می‌کرد. و چشم دوستداران را به دیدار خود روشن می‌ساخت.

دوریس، تاکنون سه‌بار ازدواج کرده که دوتای آنها به جدائی انجامیده و سومی نیز با ناکامی روبرو شده است. ازدواج اول دوریس با آل جردن بود و دومی با جورج ویلنرد که حاصل آن پسر بلند بالای بیست و هشت ساله‌ایست به نام تری، یعنی دوریس زیبا و جوان نما اکنون مادر یک جوان بیست و هشت ساله است.

سومین ازدواج دوریس در سال ۱۹۵۱ با «مارتی ولجر» بود که این پیوند هم سه سال پیش با مرگ «مارتی» گسسته شد.

«مارتی ولجر» تا آخرین روز حیاتش، تمام امور هنری و پیشرفت دوریس را دقیقاً زیر نظر داشت و اداره می‌کرد.

## بقیه نتیجه گیری ...

### پیشنهاد ها

شرکت کنندگان در بحث مجله تماشا، ضمن ارائه نظرات خود در مورد وضع کاربرد زبان فارسی در وسایل ارتباط جمعی، پیشنهادهایی نیز برای اصلاح این وضع دادند که در نتیجه‌گیری نهایی بحث، خلاصه‌ای از مهمترین پیشنهادها را نیز یادآور می‌شویم:

● رادیو- تلویزیون باید سیاست‌زبانی خود را مشخص و روشن کند و هم‌نویسندگان، تهیه کنندگان و گویندگان خود را موظف به اجرای این سیاست کلی بکند. باین ترتیب همه مسائل و اشکالات حل و برطرف خواهد شد.

● رادیو - تلویزیون باید یک مرکز راهبردی برای بکار بردن لغات، جمله بندیها و تلفظ صحیح کلمات داشته باشد که البته گردانندگان آن در زمره آدمهای ملانظری نباشند که خود سهمی در خراب شدن زبان فارسی در وسایل ارتباط جمعی دارند. فرهنگستان‌زبان می‌تواند در این راه کمک موثری به رادیو - تلویزیون بکند.

● رادیو-تلویزیون باید شورائی مرکب از نویسندگان و فضایی زبان فارسی داشته باشد و این شورا خط مشی کلی سازمان را نظیر کاربرد زبان فارسی تعیین کند.

● رادیو - تلویزیون باید کنترل‌شدیدی از نظر بکار بردن زبان فارسی صحیح در آهنگ‌های تجارتنی برقرار کند و از بخش آهنگسازان غلط و غلط آموز خودداری و جلوگیری کند.

● رادیو - تلویزیون که در حال‌ناخن نوسازیها در زبان فارسی نقشی بسیار اساسی دارد، باید یک مرکز قوی و باصلاحیت ترجمه ایجاد کند تا در برابر واژه‌های خارجی که سیل آسا از طریق این وسایل وارد کشور میشود معادل‌های صحیح بسازد و رواج دهد.

● باید قواعد و مقررات صحیحی در مورد بکار بردن و تلفظ کلمات توسط اشخاص باصلاحیت وضع و تعیین شود و در اختیار گویندگان رادیو - تلویزیون قرار گیرد

### پیشنهاد تماشا

مجله تماشا با بررسی مجموعه نظرات استادان و صاحب نظران در زمینه کاربردزبان فارسی در وسایل ارتباط جمعی و با توجه به پیشنهاد های آنان در این باره، در نتیجه گیری نهایی بحث، پیشنهادی تهیه و به‌سازمان رادیو - تلویزیون تسلیم کرده است. این پیشنهاد با نظر مساعد و موافق پذیرفته شده و قرار است در شورای خاصی مورد مطالعه و بررسی قرار گیرد و در صورت تصویب این شورا به مرحله اجرا درآید.

پیشنهاد مجله تماشا چنین است:

سعیات بزرگی با شرکت استادان زبان و شانس و نویسندگان صاحب‌نظر کشور و چند متخصص زبانشناسی بین‌المللی تشکیل شود و مساله کاربرد زبان فارسی را در وسایل ارتباط جمعی - رادیو و تلویزیون و مطبوعات سبقت مورد بررسی قرار دهد و حاصل بحث‌های این سعیات در دسترس علاقه‌مندان فرسار گیرد و تصمیمات سعیات همچون یک سیاست واحد، از جانب وسایل ارتباط جمعی پذیرفته شود.

امید است با عملی شدن این پیشنهاد راه حلی اساسی برای پایان دادن به تشتت زبانی وسایل ارتباط جمعی بدست آید و زبان فارسی یکپارچه‌ای از طریق این وسایل آموزش داده شود.

## بقیه چگونه بینندگان را ...

در روزنامه‌ها مطرح شد، گروه و بلادرنگ نمایشنامه‌ای بنام «عشق و دیده» لغت ژاپنی برای نوعی یابوسا را اجرا کرد و مردم آنرا خیلی پسندیدند. در آخرین نمایش گروه نیهون، کل تاثر طوری تنظیم شده بود که به داخل یک هواپیما شباهت داشته باشد.

وقتی نمایش شروع شد، چند نفر مرد پیدا شدند و شروع به بستن بینندگان به صندلی‌هاشان کردند. عده‌ای از تماشاگران که اعتراض کردند، به شیوه‌ای مجازی، «مضروب» شدند.

به بیان دیگر، درست از آغاز، بینندگان کاملاً در نمایشنامه «گرفتار» شدند. تا پایان نمایش، بینندگان در صندلی‌هاشان بسته ماندند. پیداست که بسیاری از تماشاگران معمولاً این نمایشنامه را بدون اعتراض، با سکوت نگاه می‌کنند زیرا آنچه در پیرامونشان روی می‌دهد مجذوبشان می‌کند.

تماشاگران نیهون را اساساً تمهای جوان، و چند نفری میانسال تشکیل می‌دهند. من از کاسبکار ۴۲ ساله‌ای که برای یک شرکت بزرگ کار می‌کند در باره واکنش‌های پرسش‌هایی کردم. عرق برنج بر او اثر گذاشته بود، اما بنظر عاقل می‌آمد.

س: آیا شما زیاد برای دیدن یک چنین نمایشنامه‌ای می‌آئید؟

ج: نه، من فقط والله بخشکی اینجا آمدم. چون برحسب تصادف اعلانی در بیرون دیدم که برایم جالب بود.

س: آیا از نمایش خوشتان آمد؟

ج: خیلی جالب بود.

س: می‌توانستید براحتی طرح نمایش را دنبال کنید؟

ج: مطمئن نیستم. اما حتم دارم که کلافه شدم.

س: نظرتان راجع به بازیگران چیست؟

ج: خوب، آنها جوانند و آزادند که هرچه دلشان می‌خواهد بکنند.

س: فرض کنید پسران می‌خواست به این گروه ملحق شود. چه می‌کردید؟

ج: جلوس را می‌گرفتم. لازم نکرده روی صحنه برود و بدن لختش را نشان بدهد... با اینحال، نگاه کردن به بدن یک آدم دیگر بازه است.

احتمالاً پاسخهای او تصویرگر احساسات کلی بیشتر بزرگسالان ژاپنی علاقمند به نمایشهای «آف - آف - آف» برادویی است. بخود می‌گویم آیا روزی نمی‌آید که این نمایشنامه‌های پرشور آوان‌گارد «اوراق شهروندی» کامل خود را دریافت دارند و درباره‌شان بطور جدی بحث شود. اما ممکن است پذیرش عمومی از ارزش آنها بکاهد، زیرا هدف اساسی آنها در اعتقاد به مقاومت در برابر اخلاق موجود نهفته است. وقتی چنین روزی بیاید، بدون شک رهبران جوان و تازه‌ی آوان‌گارد، بر روی صحنه پدیدار می‌شوند و این نمایشگران را که در آثرمان دیگر از «مسد» اقتاده‌اند، به زمین خواهند زد.

ترجمه‌ی جهانیش نورانی.

## بقیه بازرسی آمد

عالیه، چی داری میکی، صابون خوشبوئه ولی خیلی بد خورا که، من به دفعه امتحان کردم. «فرانسوا گت:» به! تو دیوونه‌ای. من به بابام می‌گم که بابات رو خیلی جریسه کنه! بعدش شروع کردن به کتک کاری.

همه پاشده بودن و داد می‌زدن بجز کلود که اون گوشه داشت گریه می‌کرد و آن که رفته بود پای تخت و داشت قصه کلاغ و روباه رو از حفظ می‌خوند. خانوم معلم و بازرس و مدیر داد می‌زدن: «کافیه!» همه‌مون کلی خندیدیم.

وقتی سروصداها خوابید و همه نشستن، بازرس دستمالش رو در آورد و صورتش رو خشک کرد، همه‌جاش جوهری شده بود وحیف که اجازه‌خندیدن نداشتیم و باید تا زنگ تفریح صبر می‌کردیم، کار آسونی‌ام نبود.

بازرس به‌خانوم معلم نزدیک شد و باهاش دست داد و گفت: «از شما خیلی خوشم اومد مادماوزل، هیچوقت مثل امروز متوجه نشده بودم که شغل ما تا این اندازه مقدسه. ادامه بدین اشجاعت داشته باشیم! آفرین!» بعدش خیلی تند با مدیر رفت. ما خانوم معلم رو خیلی دوست داریم، ولی اون خیلی بی‌انصاف بود. واسه خاطر ما بود که بازرس اونو تشویق کرد ولی اون همه مونو تو مدرسه نیگه داشت.

## بقیه تلویزیون در زندان

برنامه‌های کاباره‌ها که بعضی شان واقعا دیدنی هستند، دیدنشان برای ما فقط از طریق تلویزیون امکان دارد.

- شما کدام کانال را بیشتر می‌گیرید؟

- برنامه اول.

- یا ساعت بخش برنامه‌ها موافقت با این که در مورد تغییر آنها پیشنهادی دارید؟

- من معتقدم آنها که برنامه‌ها را تنظیم می‌کنند بهتر از هر کسی می‌دانند که چرا مثلاً اخیراً باید در ساعت هز بخش شود و به‌نظر من ساعت بخش برنامه‌ها کم و بیش خوبست.

فقط در مورد برنامه‌های عامه‌پسند و سرگرم کننده پیشنهاد می‌کنم از وقت فعلی زودتر نمایش داده شوند، چون در بعضی قسمتها زندانیان طبق مقررات مجبورتند زودتر استراحت کنند.

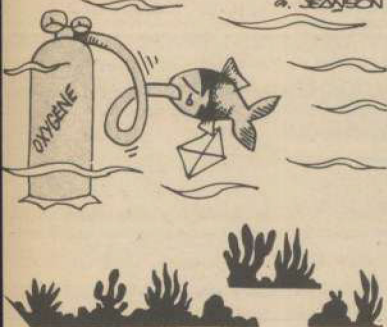
وقتی می‌داند دیگر سشوالی ندادم بلند می‌شود. دستکامهای چاپ در مقابلش هستند.

خیلی مضموم می‌رود، در حالی که مرا به دیدن محیط کارش دعوت می‌کند. برای توضیح می‌دهد: «برای چاپی از اینها استفاده می‌کنیم.»

حروف سربی چاپ را نشان می‌دهد. جامد و سرد هستند، ولی کنار هم که می‌نشینند قادرند همه چیز باشند...



این اسکاتلندی‌ها



خودکشی



انتظار



حلمی می‌زدم چرا آتش گرفته، همین امروز دوره گارتالی‌اش تموم شده



# تکه تکه تکه تکه



چه مرتی بود که زنی  
کم بود!

خلقیات و روحیات مرد و زن، به لطف افکار تازه غرب قرن بیستم روز به روز بیشتر به هم نزدیک میشود و حیرت آور، این که برخلاف روال گذشته، این بار شتاب بیشتر از طرف مردان است. کار آرایش موی بلند و پیراهنهای لطیف و گلدار و توری فیصله یافته و اینک به جای های باریکتری کشیده شده: یک طراح مد، طرح لباس زیر مردانه را ریخته و در یک جلوه فقط برای خانها (چرا!) به نمایش گذاشته است. تا حالا مد لباس زیر آقایان محدود است بشورت مکانشهای در هیات ماتکن های مرد و سن و سال حصار زن خالی از عبرت نیست.

ملکه زیبایی کسرو  
لالها



جوامع مختلف، تا کنون سعی کردهاند افراد ناقص-العضو خود را به طرق مختلف در فعالیت های اجتماعی شرکت دهند تا حسن اعتماد به نفس در آنها به کلی از بین نرود و

رابطه خود را با جامعه خوش حفظ کرده باشند. از جمله این فعالیتها، ترتیب مسابقات ورزشی بین آنها بود، ولی به تازگی جالب ترین اقدام در این زمینه از طرف ششمین کنگرس جهانی کر و لاله صورت گرفت. این کنگرس کامسال در فرانسه تشکیل شد یک مسابقه انتخاب ملکه زیبایی از بین دختران کر و لال ترتیب داد. زیباترین کر و لاله های بسیاری از کشورهای دنیا در این مسابقه که هیچ تفاوتی از جهت ظاهری با مسابقات مشابه نداشت شرکت کردند. و پس از طی همه مراسم معمول، دوشیزه «مارگریت تیده» ۲۳ ساله، اهل آلمان به عنوان ملکه زیبایی کسرو و لاله های دنیا انتخاب شد. مارگریت، دختر هترمند و تحصیل کرده است و در یک موزه بزرگ به عنوان طراح صنعتی کار می کند. بعضی از آقایان غیر کر و لال می گفتند ازدواج با این دختر بزرگترین موهبت است چون علاوه بر زیبایی حسن بزرگش این است که نمی تواند حرف بزند!



دیپلماسی بسکتبال  
طلیحه پایان جنگ سرد و آغاز همزیستی بین آمریکا و چین، با یک مسابقه پینگ پنگ درختین گرفت. بعد آمریکا به دنبال این دیپلماسی ترتیب یک سری مسابقه والیبال را با کوبا داد و ثابت شد کاری را که رجال استخواندار و بیران سیاست نمی توانستند از پیش ببرند، جوانان ورزشنده ورزشکار جلو خواهند برد. حالا فیدل کاسترو در اوقات فراغت سخت مشغول تمرین بسکتبال است. گروهی می گویند فیدل اصلا ورزش دوست است و برای حفظ تناسب اندام و سلامت خود تمرین می کند، اما آنها که دستی نزدیکتر بر آتش دارند معتقدند که بزودی باید منتظر یک دیپلماسی بسکتبال بود.



و چه خوب بود که زمامداران دنیا خرده حساب هاشان را در زمینه های ورزش یا حداکثر در رینگهای یکس و کشتی تویه می کردند و مردم را به آتش خشم و غضب خویش نس کشیدند.

کنوانسیون بین المللی کولیاها  
کولیاها، هر چند که دیگر کمتر به صورت آواره

و بیابانگرد زندگی می کنند و کم و بیش گردن به تمدن امروزی نهاده اند، اما همچنان اجتماع خود را بسته نگه میدارند و سعی می کنند تازد و رسوم خود را حفظ کنند. به همین جهت قیافه ها و لباسهاشان گماکان مشخص باقی مانده است. چند روز پیش ده هزار کولی از کشورهای آلمان، فرانسه، بلژیک، ایتالیا و سوئیس و بعضی کشورهای دیگر اروپایی، در قطعه زمینی بزرگی از منطقه صنعتی سنت ایتین گرد آمدند که کنوانسیون بین-المللی سالانه منعی خود را برگزار کنند. این کنوانسیون گذشته از جنبه منعی، هدف دیگری هم دارد که تجدید پیوندها و وابستگیها و ایجاد آشنائیا و اطلاع از کیفیت زندگی یکدیگر است. کولیاها هر سال با بافتاری تمام این مراسم را برگزار می کنند و به رقص و پایکوبی و نرانه خوانی می پردازند و البته در حاشیه آن، بعضی کارهای خیریه هم انجام می دهند از قبیل اهدای خون به مراکز بهداشتی. که این یکی با توجه به روحیه خشن کولیاها از نوادر روزگار است. در مراسم امسال، چند واحد خون گیری سیار به محل اجتماع کولیاها رفت و با غنیمی قابل ارزش بازگشت.



کارگاه شناور  
برنار بوفه

برنار بوفه، ش نامدار و بزرگ کسابلای شناوری برای خود تهیه دینه است. بوفه، یک تعطیلات خود را میگذراند و چون هیچگاه از کار دست بردار نیست، در یکی تفریحی کوچک خود، یک صبح به وسط دریا می رود و شروع به نقاشی می کند زیرا «بوفه» خود معتقد است که از دریا الهام می گیرد، بی آنکه لزوماً تصویر دریا را بکشد. در تصویر، «برنار» را با همسر خوانندگی «آنا بل» و دو دخترن می بینید. «بوفه» همین که دیده می شود دو طراز صورت همسرش کشیده است.



هواپیمایی ملی ایران، بهما.

## قاره اروپا در زیر شاهبال بلند پرواز «هما»

در سال ۱۳۴۹:

صدها هزار نفر از مسافران اقصی نقاط جهان «هما»ی فرخنده بال را برای مسافرت های خوش یمن خویش به شهرهای بزرگ اروپا انتخاب کردند زیرا: هما را در طول نه سال خدمت و فعالیت فرخنده طابری سریع، راحت و مطمئن یافتند

## در سال ۱۳۵۰ هم

یقیناً «هما» افتخار خدمت و پذیرایی از مسافران بیشتری را خواهد داشت





# کانادا درای نوشابه جهانی نشاط آفرین

